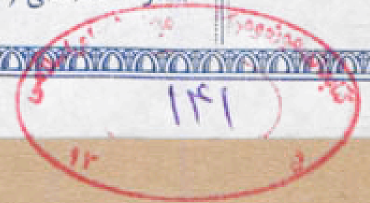


۱۴۱
۱۲

١٤١
٣-٤

کتاب مستطاب عقلیه

و جهادیه حدیث شاه

حاجی بابا طبع دو

است

وبیان قول صحیح وتعرض نکردم بذکر مذاهب اربعه وایراد اقوال باطله ونرفتم براه بحث
وجدال وطریقه قیل وقال وتجرید کردم از دلایل کلامیه وتدقیقات فلسفیه تا طالب را
در ورطه حیرت وتذبذب نیفکند واز وصول مطلب وحصول مقصد باز ندارد والله ولی
التوفیق وبیده ان منه التحقیق حقایق الاشیاء ثابتة مدار جمیع عقاید
واحکام بر این اعتقادست که هر چیز را حقیقتی هست در نفس الامر که با قطع نظر از علم
واعتقاد مردم ثابت وواقع است ومجرد وهم وخیال نیست وتابع علم واعتقادنی یعنی
آب آبست وآتش آتش است در نفس الامر وحقیقت نه آنکه اگر آتش را مثلا آب اعتقاد
کنم آب بود وآب را اگر آتش گویم آتش باشد وگرم را اگر سرد گویم سرد است وسرد را اگر گرم
اعتقاد کنم گرم است این فرقه را که اینچنین اعتقاد کنند سوفسطائی خوانند واین سخن بحکم
عقل وشرع یاوه وباطل است هیچ عاقل نگوید که حقیقت آب وآتش مجرد وهم وخیال
واگر هست تابع اعتقادست وجمعی دیگر از ایشان در هر چیز شک کنند که هست یا نیست
تا آنکه در شک نیز شک دارند این نیز مکابره ونامعقول است وبا ایشان به بحث
ومناظره پس نتوان آمد سزای ایشان آن بود که باید ایشان را سوخت اگر بحقیقت
آتش وگرمی آن معترف آمدند ملزم شوند واگر بسوختند ودم نزدند فهو المراد العالم حادث
هر چه ماسوای ذات حق وصفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده وقدیم
نیست بدلیل خبر رسول صلی الله علیه وسلم کان الله ولم یکن معه شیء خدا بود وچیزی
با او نبود بدلیل آنکه عالم متغیر ومحل حوادث است وهر چه اینچنین باشد قدیم نبود وچیز یکه

قدیم بود متغیر نشود و دایم بر یک نهج باشد و آن ذات و صفات حق است که تغیر و
تبدیل را بدان راه نیست تعالی شانه و عظم برهانه و هو قابل للفناء و عالم بعد از
وجودش فانی و هالک شدنی است قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه پس ملایک
و بهشت و دوزخ و امثال آن که خبر بدوام آنها ورود یافته است نیز فانی شوند اگرچه بمقدار
لمحه باشد بعد از آن باقی مانند و هرگز فناپذیر نشوند وله صانع عالم را پروردکاری است که
از عدم بوجودش آورده زیرا که چون عالم حادث است و معنی حادث آنکه نبود بعد از آن شد
و هرچه اینچنین بود او را کسی باید که از نابود به بود آرد چه اگر از خود بودی همیشه بودی و چون
همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد قل یم پروردکار عالم قدیم باید اگر قدیم نبود حادث
بود پس از جملهٔ عالم بودی پروردکار عالم واجب الوجود یعنی وجود وی از ذات بود نه
از غیر والا محتاج بغیر بود و هرچه چنین باشد خدائی را نشاید و معنی لفظ خدا خود آینده است
یعنی خود بخود موجود شونده والبته باید که منتهای سلسلهٔ موجودات بیک ذاتی بود که از خود
موجود باشد والا اینچنین تا بی نهایت رود و این معقول نباشد واحد انما الله
اله واحد و در حقیقت ایجاد عالم و انتظام وی جز بیک صانع و بیک حاکم راست نیاید
حی علیم قادر مرید پروردکار عالم زنده است و دانا و توانا و مختار هرچه کند بارادت
و اختیار کند نه بعجز و اضطرار زیرا که پیدایش اینچنین عالمی عجیب و غریب متقن و محکم بی این
صفات نیاید و صورت نه بندد و از مرده و جاهل و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این صفات
در مخلوقات وی پیداست اگر در وی نبود از کجا پیدا شود متکلم سمیع بصیر گویا است

وشنو

و شنوا و بینا چه گنگ و کر و کور ناقص بود و ناقص خدائی را نشاید و قرآن مجید بدان ∴
ناطق است و حقیقت این صفات بلکه جمیع صفات الهی بقیاس و عقل نتوان یافت الا
آنکه حق سبحانه تعالی نمونه از آن در ذات آدمی خلق کرده است که بدان صفات آدمی بصفات
وی تعالی بر وجهی از وجوه پی برد اما بحقیقت صفات آدمی بصفات وی نماند صفاته قدیمة
باقیة صفات وی سبحانه قدیم اند و باقی چنانچه ذات وی ولا یقوم بذاته حادث
ذات پاک خداوند تعالی محل حوادث نبود هرچه از کمالات و صفات حقیقت او راست
در ازل ثابت است چه حادث محل حوادث بود و قدیم محل حوادث نگردد ولیس بجسم ولا جوهر
ولا عرض ولا مصور ولا مرکب ولا معدود ولا محدود ولا فی جهته
ولا مکان ولا فی زمان پروردکار عالم جسم و جوهر نیست یعنی تن نیست و عرض نیست
یعنی از جنس صفاتی که تن دارد مثل سیاهی و سفیدی و مصور نیست که او را صورتی و شکلی
باشد و مرکب نیست که پاره پاره بهم پیوسته باشد و معدود نیست که او را توان شمرد و محدود
نیست که حدی و نهایتی داشته باشد و در جهت نیست یعنی بالا و پایان و پیش و پس
و چپ و راست نیست و در جائی نیست و در زمانی نه چه اینها هم از صفات عالم است و پروردکار
عالم بصفات عالم نبود و مراد ما آنکه در زمان نیست آنست که زمان شامل و محیط او نیست
و وجود او موقوف بر زمان نیست چه دران حالت که زمان نبود وی بود حالا نیز که
زمان هست وی موجود است پس وی در زمانه نیست زمانه با اوست لا مثل له ولا شبه له
ولا ضد له ولا ند له ولا ظهیر له ولا معین له و بر اجل جلاله در ذات و صفات

ماننده نیست و نه ضد و نه ندی بر خلاف ارواح و ضد مخالف شی را گویند که از غیر جنس وی باشد
و ند از یک جنس و نه ظهیر و نه معین که مددکار وی بود و لا یتحد بغیره و لا یحل فیه پروردگار عالم
با غیر خود یکی نشود و در غیر خود در نیاید چه یکی شدن دو چیز محال است و دوئی با یکی منافات دارد
و در آمدن در غیر از صفات اجسام است مثل آب در گل و آتش در سنگ و روشنائی در خانه و تنصیص در رد
اینجا مذهب حلول و اتحاد باطل گردد متصف بجمیع صفات الکمال و منزه عن سمات النقص
و الزوال حاصل جمله سخن اینست که هر چه از جنس بقا و کمال است او را ثابت است و هر چه نشان نقصان
و زوال دارد از و منزه است جل جلاله و تعالی شانه و هو مرئی للمؤمنین یوم القیمة اعتقاد
باید کرد که خداوند تعالی روز قیامت خود را به بندگان مؤمن می نماید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده انکم
سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر یعنی فرماید که زود باشد که ببینید پروردگار
خود را روز قیامت بی شک و شبهه چنانچه ماه شب چهارده را مقصود تشبیه رویت برویت است
نه مرئی بمرئی و در دیدار وی تعالی روز قیامت مقابله و مواجهه و قرب و بعد نه بود بصر را قوت
بصیرت دهند آنچه امروز بدیده دل می بینند فردا بچشم سر نگرند بالجمله امروز او را بی کیف
میدانند فردا اش بی کیف می بینند و عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امروز باطن است فردا ظاهر شود
آنچه غیب است شهادت گردد و چون شارع خبر آن داده است اعتقاد آن واجب بود و کیفیت آن را جز خدا کس
نداند و در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته که ملائکه را دیدار نباشد الا جبرئیل علیه السلام در عمرش یکبار
بیش نبوده و جن را نیز دیدار نبود و شیخ جلال الدین سیوطی در رسائل خود تحقیق کرده است که این سخن صحیح نیست
زیرا که شیخ ابو الحسن اشعری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت است در کتاب خود تصریح کرده است که ملائکه را

در بهشت دیدار بود و امام بیهقی نیز بدان تنصیص نموده و احادیث نقل کرده است و بعضی از ائمه
متاخرین نیز ذکر کرده اند و اما جن را اگر منع کنند جای آن دارد چه امام ابو حنیفه و جماعت
از ائمه بر آنند که ایشان را ثواب نبود و در بهشت نه در آیند غایت کار و نهایت جزای ایشان آن بود
که از آتش دوزخ نجات یابند و با وجود آن فضل خدا واسع است تواند که در وقتی از اوقات باین نعمت
فایز گردند اگر چه هر روز و هر جمعه نبود چنانکه آدمیان را باشد و در رویت زنان نیز اختلاف کرده اند
و حق آنست که ایشان را گاه گاهی مثل ایام عید در دنیا که ایام بار عام و تجلی عام بادشاه است دیدار بود نه چنانکه
خواص مؤمنان را صبح و شام و عوام ایشان را در روزهای جمعه چنانچه احادیث در نفی این معنی
ورود یافته است این حاصل کلام سیوطی است که گفته من و توفیق از خداست که زنان در عموم مؤمنین
داخلند چنانکه ملائکه و جن و انس پس همه داخل این بشارت باشند غایت آنکه تواند که این
کرامت مخصوص آدمیان باشد و جن و ملائکه را نبود اگر دلیلی برین بگذرد فلا محذور فیه
و لیکن اخراج زنان جایز نباشد و چگونه تجویز توان کرد که فاطمه زهرا و خدیجه کبری و عایشه
صدیقه و دیگر زنان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و مریم و آسیه که سیدات نساء عالم اند
و کاملة و عارفه اند از بسیاری مردان از دیدار حق تعالی ممنوع و محجوب باشند و یا از عموم مردان
درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشان را از عموم مؤمنات گردد احادیث توقیت
ایشان با عیاد واقع شده است و مخصوص و مستثنی از ان صورت دارد چنانچه سیوطی خود
نیز بدان اشارت کرده است و آنکه گویند زنان مفضولات در خیام باشند سخنی ضعیف است
چه در آنجا خیام حجاب نبود چنانکه بیوت دنیا و ورود صیغه جمع مذکر در یراد المؤمنین و انکم

ستر ون ریکم بطریق تغلیب شایع است والله اعلم و نیز سیوطی گفته که این تخصیصات و تفضیل رویت
بعد از دخول در بهشت است والا در موقف مخصوص بکسی نبود بلکه کافران و منافقان را نیز بود و لیکن
بصفت قهر و جلال و کفار بعد از آن محجوب شوند تا حسرت و عذاب زیاده بود والله اعلم و در رویت
وی سبحانه در منام نیز اختلاف است و صحیح جواز اوست و از سلف نقل آن بسیار آمده است و از
امام احمد منقول است که گفت رب العزت را در خواب دیدم و پرسیدم که یا رب افضل عبادات
واقرب طرق بجناب تو چیست فرمود تلاوت قران و از امام اعظم نقل است که صد بار رب العزة را
در خواب دیدم ابن سیرین که از اکابر تابعین و قدوه علماء تعبیر خواب است میگوید که هر که پروردگار
تعالی را در خواب بیند در بهشت در آید و از هر غم و اندوه نجات یابد و این در حقیقت مشاهده
قلبی است نه رویت بصری اگر ببصر بیند مثالی از وی دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست و لیکن
مثال است مثل دیگر است و مثال دیگر مثل مساوی در جمیع صفات را گویند و در مثال مساوات
در جمیع صفات شرط نیست مثلا عقل را آفتاب در جمیع صفات مثل نیست و با وجود آن
آفتاب را مثال عقل می آرند بمناسبت آنکه چنانکه محسوسات منکشف بنور آفتاب است انکشاف
معقولات بعقل بود این مقدار مناسبت مثال بودن کفایت کند و چنانچه پادشاه را
تمثیل با آفتاب و وزیر را باماه کنند اگر کسی آفتاب را در خواب بیند تعبیرش آن بود که پادشاهی
دریابد و اگر ماه را بیند تعبیرش دریافت وزیر باشد و حق تعالی فرموده مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح و وی تعالی منزه است که مصباح و زجاجه و مشکات و شجره و زیت
مثل وی بود و قران را بجبل تمثیل کرده و شک نیست که جبل مثل قران نیست بلکه مثال

اوست

اوست در عالم منام عالم مثال است و کیفیت رویت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم نیز بهمین طریق بود
و تمام تحقیق این کلام از بعضی رسایل امام حجة الاسلام باید طلبید والله الموفق و در جواز رویت
وی سبحانه در دنیا به بصر در بیداری دو قول است و استاد ابو القاسم قشیری صاحب رساله فرموده است
که قول صحیح عدم جواز است و این سخن در جواز او امکان اوست لیکن عدم وقوع و تحقیق و غیر
آنحضرت را و وقوع آن و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در شب معراج متفق علیه است و اجماع
محدثین و فقهای و متکلمین و مشایخ طریقت آنست که اولیا را حاصل نیست در تعرف میگوید
هیچ یکی مشایخ را ندانیم که ادعای آن کرده باشد و از هیچ یکی حکایت آن بصحت نرسیده مگر طایفه
مجاهیل که ایشانرا کسی نشناسد و مشایخ اتفاق بر تضلیل مدعی آن و تکذیب وی کرده اند و گفته
که ادعای آن علامت عدم معرفت است و هر که این دعوی کند تحقیق خدا را نشناخته باشد و شیخ
علاء الدین قونوی در شرح تعرف میگوید اگر از کسی معتبر نقل آن بصحت رسد تاویلش باید کرد
و در تفسیر کواشی مذکور است که معتقد رویت الهی بچشم سر و غیر آنحضرت را صلی الله علیه و آله
وسلم غیر مسلم است و اردسهلی در کتاب انوار در فقه شافعی میگوید که هر که بگوید من خدا را عیانا
در دنیا می بینم و بث فیه با وی کلام میکنم کافر گردد و در عقیده منظومه میگوید ومن قال فی
الدنیا یراه بعینه فذلک زندیق طغی و تمردا و خالف کتب الله والرسل
کلهما و زاغ عن الشرع الشریف و ابعدا و ذلک ممن قال فیه الهنا یری وجهه
یوم القیمة اسودا نسال الله العافیة ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
خالق لجمیع الاشیاء پیدا کننده همه چیزها اوست از آسمان و زمین و آسمانیان و زمینیان

ذات وفعل ایشان همه بخلق وقدرت اوست ومدبرها ومقدرها وتدبیر کننده تمامی امور
وتقدیر کننده جمیع اشیا اوست تدبیر عبارت است از علم بعواقب امور واتقان در ایجاد آنها وتقدیر
ایجاد اشیا بر قدر مخصوص واندازهٔ معین در ازل از خیر وشر ونفع وضرر وحسن وقبح همه بقضا
وقدر اوست وعالم بجمیع المعلومات داناست بهمه معلومات جزئی وکلی وهیچ ذره
از ذرات از علم وی بیرون نرود واز وی غایب نبود وهو بکل شیء علیم ولا یجب
علیه شیء هیچ چیز بر پروردکار تعالی شانه واجب ولازم نبود از لطف وقهر وثواب وعقاب
بیت کردکار آن کند که خود خواهد ٭ حکم بر کردکار نتوان کرد ٭ ثواب مطیعان بفضل اوست وعقاب
عاصیان بعدل او ووی تعالی در هر حالت محمودست هم در عدل وقهر وهم در فضل وکرم وهیچکس را
بروی حقی واستحقاقی نیست الا آنکه وی خبر داده است که مطیعانرا ثواب دهم وعاصیانرا
عقاب کنم اینچنین خواهد بود که وی گفته است ولیکن بروی واجب نیست واگر خلاف
آن کند دیکری را مجال نه که گوید چرا چنین کردی ولا غرض لفعله کارهای پروردکار را غرض
نبود چه صاحب غرض محتاج بود وباوجود آن در هر کار اورا حکمتهاست که دیگری را بحقیقت
دریافت آن راه نبود ودر حکمت راجع بخلق است واورا بدان احتیاج نه در وجود وعدم
خلق ومنافع ومصالح ایشان نسبت بذات وی تعالی یکسانست ولیکن وی بمقتضای
جود حقیقی وارادت خود میکند هرچه میخواهد وحال آنکه رعایت حکمت ومصلحت
نیز بروی لازم وواجب نیست جل جلاله وعظم سلطانه ولا حکم سواه حکم حکم اوست
وبحکم وی فعل واجب وحرام وحسن وقبیح وسبب ثواب وعقاب گردد فعل حسن آنکه

وی

وی بدان امر کرده وقبیح آنکه از وی نهی فرموده پس حسن وقبیح راجع بامر ونهی شارع باشد
عقل را در انجا مدخلی نیست تا حکم کند که این فعل حسن موجب ثواب است واین قبیح موجب
عقاب است پس شاهق جبل یعنی آنکه بوی دعوت شرع نرسیده است ودر کوهستان
پیدا شده وهمانجا از عالم رفته وبا مردم اختلاط نکرده در آخرت ماخوذ ومعاقب نگردد الا
از جهت ایمان وتوحید نزد بعضی مشایخ که گویند این قدر معرفت که عالم را صانعی است
وصانع عالم یکیست وموصوف بصفات کمال بر شرع موقوف نبود عقل نظر بتغیر عالم
وانتظام وی حکم بدان کند وهم بحکم عقل واجبست ودر نص قران مجید که فرموده است
وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا حجت فرقه اولی است میفرماید که ما عذاب
کننده نیستیم که دعوت کنند تا چون قبول دعوت وی نکنند وبگفته وی نروند ومخالفت
بورزند مستحق عذاب گردند وقول بآنکه مراد برسول در اینجا عقل است از هذیانات است
وشیخ کمال الدین ابن الهمام که از محققین حنفیه است گفته که مختار مذهب اول است وابو الیسر
بزدوی نیز بران است واز امام ابو حنیفه نیز روایت کرده اند فالحسن ما حسنه
الشرع والقبیح ما قبحه الشرع پس لازم آمد که فعل حسن وکار نیک همان است
که شرع بدان امر کرده وفعل قبیح وکار بد همان که شرع از آن نهی فرموده وفعل بد
ذات خود نه حسن است ونه قبیح حسن وقبح باینمعنی که سبب ثواب وعقاب آخرت
گردد واین را بعقل در نتوان یافت والا تعلق مدح وذم بعقل چنانکه عدل وظلم
وبودن وی در صفت کمال ونقصان مثل علم وجهل در معرفت آن بعقل سخن است

و لله ملائکته اعتقاد باید کرد که خدای تعالی را فرشتگان اند و فرشتگان اجسام
لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند بر آیند و حقیقت شان همان ارواح مجرده است
و ابدان نسبت بایشان حکم لباس دارد و ایشان را توالد و تناسل نبود و ذکورت
و انوثت نه و فرشتگان بر آسمانند و بر زمین و با هر جزوی از اجزای عالم فرشته
موکل است که مربی و مدبر و حافظ اوست خصوصا به آدمی زاد چندین فرشته موکل اند
بعضی بکتابت اعمال و بعضی بجهت محافظت وی از شیاطین جن و انس
و در عالم علوی و سفلی هیچ مکانی نیست که معمور بملائکه نبود و در حدیث آمده است
که هم خلق ده جزء اند نه جزء ازان ملائکه و یک جزء باقی خلایق الحدیث ذوا اجنحة مثنی
و ثلاث و رباع در قرآن مجید فرشتگان را بازوها اثبات کرده لاجرم اعتقاد بدان
باید کرد و حقیقت مراد ازان مفوض بعلم وی تعالی شانه باید داشت یا تاویل بقوای
ملکی کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنیست والله اعلم و همانکه مراد بعدد مذکور تعدد است
نه حصر و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج جبرئیل را
علیه السلام بششصد جناح دیده منهم جبرئیل و از جمله فرشتگان چهار فرشته
مقرب اند که عظایم امور عالم و دعایم مهام ملک بایشان مفوض است یکی ازان جبرئیل است
که القای علوم و تبلیغ وحی بانبیا علیهم السلام مفوض بدوست و میکائیل که تعیین
ارزاق مخلوقات و مقادیر آن بدست اوست و اسرافیل که نفخ صور برای بعث و نشور
متعلق باوست و عزرائیل که بر قبض ارواح عالمیان مسلط است و اکثر بر آنند که جبرئیل

افضل است

افضل است از تمامه ملائکه و بعضی گویند این چهار فرشته در فضل متساوی اند و غیر ایشان فرشتگان
دیگر نیز مقرب و معظم اند هشت فرشته حاملان عرش اند و عظمت اجرام ایشان بحدیست که مسافت
میان نرمه گوش و سر و دوش ایشان دویست ساله راه و در روایتی هفتصد ساله راه است کذا
جاء فی الحدیث و لکل واحد منهم مقام معلوم و هر یکی از فرشتگان را در درگاه خداوندی جای
معین و در جناب قرب مقامی معلوم و مرتبه خاص است که تجاوز و ترقی ازان نکنند و هر کمالی که لایق
بحال هر یکی از ایشان بود بالفعل حاصل باشد و در ایشان شوق تحصیل کمال و اخراج از قوت بفعل نبود
چه شوق بر امر مفقود غیر حاصل باشد و انمعنی بود آنرا که گویند در ملائکه عشق نبود نه آنکه محبت مولی
و موصوف بعبادت ابدا اند لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون صفت فرشتگان
این است که بیفرمانی خدا نکنند و معصیت نورزند و براه مخالفت وی نروند و هر چه فرماید همان کنند
و ابلیس که بیفرمانی کرد در حقیقت از ملائکه نبود جنی بود در طاعت و عبادت بصفت ملائکه بر آمده
و یکی از ایشان شده و در آخر هم باصل خود رجوع کرد و نزد بعضی ملائکه و جن در خلقت قریب یکدیگر اند
چنانچه نار نوری دارد و دخانی اگر دخانش بپرد همان نور ماند والله اعلم وله کتب انزلها
علی رسله حق سبحانه و تعالی را کتابهاست که بر بعضی پیغمبران فرستاده و دیگران را بمتابعت آن
فرموده و مجموع عدد کتب سماویه یکصد و چهار است و از میان کتابها چهار کتاب اعظم و اشهر است
منها التورية یکی ازان کتابهای سماوی توریت است که بر موسی علیه السلام منزل شده و انبیاء
بنی اسرائیل همه تابعان آن کتاب اند والزبور دیگر زبور است که بر داود علیه السلام نزول یافته والانجیل
دیگر انجیل است که بر عیسی علیه السلام فرود آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر الهی و بیان احکام شرعی مملو

وشحون اند بذکر احوال وصفات محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحاب وامت وی خاصه وخلاصه
اوقات مجالس انبیا رسابق صلوات الله علیهم اجمعین ذکر محامد ومناقب آن حضرت بوده که بدان تقرب
وتوسل میکردند بجناب کبریای عز اسمه والقران العظیم زبده وخلاصه جمیع کتب سماوی قران مجید والفرقان
وفرقان عظیم که بر سید رسل وخاتم انبیا علیه من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها
تنزل یافته واعجاز نظم خاصه اوست که در کتب نبوده است اگرچه توریت در ضخامت وعظمت بحدی بود
که حفظ آن جز پیغمبران را میسر نبود ولیکن قران مجید با وجود ایجاز واختصار اعظم واکمل تمام کتب است
ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین وتمام کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق است
برابر اند اگرچه بوجوه دیگر بعضی از انها افضل اند از بعضی چنانچه انبیا علیهم صلوة الله وسلامه
لا نفرق بین احد من رسله وبا وجود آن تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
واسماءه توفیقیة نامهای خداوند عز شانه توفیقی است یعنی موقوفست بر سماع ونقل
از شرع او را بجز نامی که بر لسان شرع خود خوانده است نتوان خواند واز پیش خود بر وی تعالی
وتقدس نامی نتوان نهاد اگرچه عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بر وی تعالی هرچند که در معنی
یک بود بان نام که در شرع آمده است مثلا او را شافی گویند نه طبیب وجواد خوانند نه سخی وعالم گویند
نه عاقل ومنع از تسمیه است نه توصیف چه تسمیه تصرفست که جز والی ان نرسد وسخن دران اسماست
که ماخوذ اند از صفات وافعال والا در اسما اعلام که در هر لغتی موضوع اند سخن نیست الا آنچه مخصوص
بزبان کافرانست نباید خواند که مثل انجا نیم کفر بود وباید دانست که اسماء الهی منحصر درین نود ونه اسم
نیست او را اسماست که خلق را نه دانانیده واسما دیگر خلق را بمعرفت آن راه نبود وبر لسان شرع نیز از ان شتیر

آمده

آمده ولیکن شهرت این اسما بجهة خاصیتی مخصوص است که دران نهاده اند چنانچه بفحوای حدیث ان لله تسعة
وتسعین اسماء من احصاها دخل الجنة بدان مشهور است مثالش اگر بادشاهی گوید که هر هزار سوار
هر که از ایشان مدد جوید مرد کاروی شوند وهر جا که روی آرند فتح کنند از انجا لازم نیاید که او را غیر ازین
هزار سوار دیگر نبود سوار بسیار وبیشمار دارد هزار از ان میان باین صفت آمده که یاد کرده آمده ولابد
احصا وذکر این نود ونه نام الهی عز اسمه خاصیتی بود در آمدن بهشت با که مخصوص بدانهاست والله
اعلم وهو خالق افعال العباد فالکفر والمعصیة بارادته وتقدیره ولا یرضاه چون
ثابت شد که خالق همه اشیا اوست تعالی وتقدس پس افعال بندگان نیز بخلق وتقدیر او باشد
که آن نیز داخل اشیاست عموما وبخصوص نیز فرموده والله خلقکم وما تعملون شما واعمال
شما همه مخلوق الهی است جل شانه وعظم برهانه پس کفر وایمان وطاعت وعصیان ونیکی وبدی
از بندگان بارادت ومشیت وحکم وتقدیر او صادر گردد ولیکن وی تعالی شانه از ایمان وطاعت
ونیکی راضی بود واز کفر ومعصیت ناراضی چنانچه فرموده ولا یرضی لعباده الکفر خواستن وپیدا
کردن دیگرست وراضی بودن دیگر رضا بدانست که امر کند وبفرماید که بکن وبسا باشد که امر کند ونخواهد که
بوقوع آید از جهة حکمتی که جز وی تعالی کس نداند ومثال از برای تخلف اراده از امر چنان می باید که اگر
خواجه خواهد که اثبات واظهار عصیان بنده خود کند او را کاری فرماید ونخواهد که بنده آن کار کند
تا عصیان او بر مردم ظاهر گردد ودر تحقیق فایده وحکمت امر ونهی اظهار حقیقت بندگان وابراز
مکنون علم ازلی است تا پیدا گردد که مطیع کیست وعاصی که والله اعلم بحقیقة الحال وافعال العباد
اختیاریة یثابون بها ویعاقبون علیها با وجود آنکه همه بارادت وتقدیر الهی است بنده

فاعل مختار است و ویرا در کار خود اختیاری و ارادتی هست و افعال که از وی صادر گردد بجبر و اضطرار
نبود و ثواب و عقاب ظاهر مترتب برین اختیار است که وی دارد اول باید که معنی جبر و اختیار را بدانند
تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که چیست بدانکه صدور افعال از آدمی بدو نوع باشد یکی آنکه چیزی
تصور کند یا آنکه آن چیز مطلوب و ملایم طبع اوست از باطن وی خواهشی و شهوتی پیدا گردد و بر پی
آن شهوت رود و بجانب وی حرکت کند و اگر مخالف و منافر طبع او بود نفرتی و کراهتی از آن چیز
در دل وی افتد و از وی باز گردد بعد از آن که نسبت وی به پیش از پیدا شدن شهوت
و نفرت بفعل و ترک آن چیز برابر بود و ممکن بود که کند یا نکند خواه او در مرتبهٔ تصور که قوت
قریبه بفعل دارد یا پیش از تصور که از مرتبهٔ فعل دور ترست و این حرکت آدمی را حرکت اختیاری
گویند و این فعل را که برین حرکت مترتب گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست که این تصور
و انبعاث شوق و خواهش چنانچه حرکت مرتعش و این حرکت را جبری و اضطراری گویند
اگر او را از اختیار ند اینجا این معنی است که گفته اند پس انکار آن حکم آن دارد که کسی گوید که آدمی سمع
ندارد و بصر ندارد و آفرینش آدمی بر اختیار واقع شده است و طینت وی چنین سرشته اند
کسی گوید که آدمی همه حرکات و افعال وی از قبیل نوع دویم است و این انکار حسی است هیچ
عاقلی این را قبول ندارد و لیکن اشکال در آنست که آیا بعد از شمول و احاطهٔ علم و ارادهٔ ازلی
و قضا و تقدیر الهی متصور باشد که این فعل از آدمی بوجود نیاید و وی آنرا نکند نباشد زیرا که
خدای تعالی اگر در ازل دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید خواه بی اختیار اگر فعل
اختیاری نیست پس امر او در اختیار کردن و بوجود آوردن آن فعل اختیاری نباشد و نیز آدمی را

اگرچه

اگرچه در فعل اختیاری هست لیکن در مبادی آن اختیار ندارد اگر کسی چشم گشاده باشد نه بیند
صورت ندارد و بعد از دیدن و ادراک کردن اگر آن مرئی مطلوب اوست انبعاث خواهش
لازم است و وجود حرکت بعد از وی واجب هر چند باختیار او باشد اما این اختیار او را واجب و لازم
گردد و وجوب و لزوم منافی حقیقت اختیار است پس لازم آدمی اختیار دارد و لیکن در اختیار خود
اختیاری ندارد و همان سخن آمد که گفته اند مختار فی فعله و مجبور فی اختیاره و بعبارتی
دیگر اختیار است بالصورت و جبر است بالمعنی و بحقیقت این مسئله قضا و قدر باقوال اختیار
بنده مقام حیرت و اعتراف بعجز و سکوت و رجوع و مآل کلام ایشان درین مقام باین آیت است
لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و هنوز درین موقوف باید استاد که در ورای
آن سری غامض است امام جعفر صادق رضی الله عنه که استاد اهل طریقت و قدوه اهل حقیقت
میفرماید که لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین حقیقت کار امری متوسط است میان
جبر و قدر و جبر مذهب جبریه است که میگویند آدمی را اصلا اختیار نیست و حرکت او مثل حرکت
جمادات است و قدر مذهب قدریه است که گویند همه در اختیار آدمی است و آدمی در کار و بار خود
مستقل است افعال او مخلوق اوست پس میفرماید که این هر دو مذهب باطل است و افراط و تفریط
مذهب حق توسط است میان این و آن و لیکن عقل در دریافت این امر متوسط حیران و سرگردانست
و فی الحقیقت این حیرانی و سرگردانی اهل بحث و جدل را باشد که خواهند معتقدات را بعقل ثابت
کنند و تا چیزی بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نیفتد تصدیق آن نکنند و ایمان
بدان نیارند و اما ایمانیان را دلیل قطعی بر نبوت این مدعا شریعت و قرآن است که ناطق

باین که همه بقدرت و ارادت اوست و باوجود آن طاعات و معاصی را به بندگان نسبت میکنند
و میفرمایند که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود بر خود ظلم کردند ما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا
انفسهم یظلمون و فرمود والله خلقکم وما تعملون درین آیه هر دو را اثبات کردن است خلق
بخود کرد و نسبت عمل بایشان پس ناچارست مارا ایمان باید آورد که هر دو حق است و اعتقاد باید کرد که خلق
از خداست و عمل از بنده اگرچه بکنه آن نرسیم و نیز نبوت شریعت و امر و نهی فرع اختیارست پس
قایل شدن بان ضروریست و مارا مسئله قضا و قدر بخبر شارع معلوم شد و مسئله اختیار نیز
ازوی چون هر دو از شرع معلوم شده باشد چندین نزاع و جدال چیست ایمان بهر دو باید آورد
و انجا اعتقاد ما امر متوسط لازم آمد و فی الحقیقة خوض درین مسئله از علامات بطالت و جهالت است
هیچ عمل و هیچ حقیقت بر بحث آن موقوف نیست کار باید کرد حقیقت او همانست که نزد خداست
اعملوا فکل میسر لما خلق له اگر بعد از شنیدن خبر شارع تردد و خللی در باطن است فکر
ایمان خود همین است که هرچه از شارع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف حکم عقل خود داشته
پس درحقیقت ایمان بخود آورده نه باو و مارا در اثبات این مسئله از اول همین مسلک می بایست رفت
و موافق وضع رساله نیز همین بود ولیکن در طبیعت قلم طغیان هست چه توان کرد حق تعالی
مارا از خطا و خلل نگاه دارد و مارا بما نگذارد والله یضل من یشاء و یهدی من یشاء
پیدا کننده هدایت و ضلالت در بنده خداست سبحانه و تعالی هرکرا خواهد گمراه کند و هرکرا خواهد
راه راست آرد و هرکرا او گمراه کند هیچکس براه راست نتواند آورد و هرکرا براه راست آورد
کسی نتواند گمراه کرد کتاب و سنت باین ناطق است و با وجود آن نسبت هدایت بقرآن و به پیغمبر

صلی الله علیه وسلم و نسبت ضلالت بشیطان و اصنام واقع شده پس مارا بهر دو ایمان باید آورد
و اعتقاد باید کرد و بتحقیق هدایت دو معنی دارد راه راست نمودن و براه راست بردن
و بمقصد رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجناب کبریاء الهی است از دیگری نیاید و هدایت
بمعنی اول قرآن را و رسول را ثابت باشد بیان طریق مستقیم و راه راست می نمایند ولیکن
براه راست بردن و بمقصد رسانیدن از خداست پس انک لا تهدی من احببت
ولکن الله یهدی من یشاء و انک لتهدی هر دو راست آمد پیغمبر را سبب هدایت
ساخته اند و شیطان را سبب ضلالت و درحقیقت همه از خداست والله الهادی و منه
التوفیق و عذاب القبر للکافر والفاسق و تنعیم اهل الطاعة بما یعلم
الله و یریده و سؤال منکر و نکیر حق یکی از اعتقادات اهل سنت و جماعت
عذاب قبرست و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دار دنیا و دار آخرت کافران
و مؤمنان فاسق درین عالم در محنت و عذاب و مطیعان در ناز و نعمت باشند
چنانچه خدا تعالی خواهد و منکر و نکیر دو فرشته اند عظیم و مهیب و سیاه و کبود چشم که در قبر
آیند و بنده را از پروردگار وی و رسول وی و دین وی سؤال کنند اگر بتوفیق و تعلیم الهی
جواب سؤال ایشان را مطابق حق گفت در ناز و نعمت بود و چون نو عروس در خواب راحت
رود و قبر در حق او روضه از ریاض جنت بود و اگر نگفت در محنت و عذاب بود و قبر در حق وی
گوی از گوهای دوزخ بود آیات و احادیث بتحقیق اینها ناطق است ایمان
بران باید آورد و کیفیت آن مفوض بعلم الهی جل شانه داشت خواه باعادهٔ حیات

یا بمقابل روح یا بعد آن بوجهی از وجوه که قادر مطلق داند و خواهد و بتحقیق نزد اهل سنت و جماعت
سبب علاقه حیات شرط ادراک نیست و بعضی علما گفته اند که منکر و نکیر و فرشتگان گناهکاران را
باشند و فرشتهای مطیعان را مبشر و بشیر نام بود و این سخن خالی از غرابت نیست در احادیث ذکر آن
کم توان یافت و نیز گفته اند که تواند بود که ملایکه سوال جماعت کثیر باشند که بعضی را منکر نام بود و بعضی را
نکیر و بر هر میتی دو شخص از ان مبعوث شوند چنانچه بر کتابت اعمال هر بنده دو ملک موکل اند و تواند
که دو شخص باشند که در امکنه متعدده در زمان واحد متمثل میشده باشند والله اعلم و صاحب خلاصه
و بزازی در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از مدفون کردن میت است بلکه بعد از غیبوبت
مردم و چون میت را در تابوتی نهند بنیت نقل وی بمکانی دیگر مسئول نگردد و اگر درنده خورده است
هم در شکم او مسئول شود انتهی و اصح آنست که انبیا را سوال نبود اگر بود از توحید و احوال امت بود
بطریق تشریف و تعظیم و در سوال اطفال مؤمنین نیز اختلافست اکثر بر آنند که مسئول شوند
ولیکن ملایکه بعد از سوال تلقین ایشان کنند و بگویند که بگو الله ربی و دینی الاسلام و نبیی
محمد پروردگار تعالی الهام ایشان کند چنانچه عیسی علیه السلام را در مهد کرد و در اطفال مشرکین
امام ابوحنیفه توقف کرده است از جهت تعرض ادله و در ثواب و عقاب ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی
بر آنند که در نار باشند و بعضی گویند که به بهشت روند و محمد ابن الحسین گوید من یقین دارم که
حق تعالی هیچکس را بی گناه عذاب نکند و جن را نیز سوالی بود از جهت عموم ادله و امام ابوحنیفه در
کیفیت ثواب مسلمانان جن توقف کرده و کافران ایشان باتفاق معذب باشند و ابن
عبد البر گوید که کافر مجاهر را سوال نبود و بی سابقه سوال عذابش کنند و منافق را سوال بود و بعضی

از شارحین

از شارحین گفته اند که احادیث باستثنای شهید و مرابط فی سبیل الله و آنکه در روز جمعه یا شب وی
مرده باشد و آنکه هر شب سوره ملک خوانده و آنکه بعلت استسقا یا اسهال مرده ورود یافته است و حدیث آن
جمع ضعیف است و نیز ترمذی و ابن عبد البر ذکر کرده اند که سوال قبر از خصایص این امت کبری است
و گفته اند که حکمت در تعجیل عذاب ایشان در برزخ تمحیص و توبیخ است تا روز قیامت پاک
از گناهان برخیزند و در شرح عقیده طحاوی نیز مثل آن گفته و تعمیم و توقف نیز نقل کرده است والله
اعلم دیگر بدانکه در احادیث آمده است که در قبر عاصی هفتاد اژدهم و اژدها بود که یکی اگر از آنها دم زند
تمام دنیا و درختان آن بسوزد و بتحقیق این مار و کژدم هم صورتهای صفات ذمیمه و افعال
قبیحه و تعلقات دنیاست که در ان عالم بمار و کژدم متمثل گشته اند و ذکر عدد هفتاد یا از برای
بیان کثرتست یا بجهت اطلاع شارع بر عدد اصول صفات و در ایمان و اعتقاد بدان و امثال
آن از امور آخرت که مخبر صادق بدان خبر داده است دو طریق است یکی آنکه وجود مار و کژدم
و گزیدن ایشان میت را در واقع است و در خارج موجود است ولیکن آنرا بچشم سر نتوان
دید زیرا که بدین عالم بچشم سر مشاهده عالم ملکوت هر کس نتوان کرد مگر کسی که بر ان عالم رسیده
اند چنانچه انبیا و بعضی از اولیا و آخر جبرئیل را در واقع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میدیدند
و هیچکس غیر آن حضرت او را نمیدید الا ماشاء الله و این دیدن و نمودن بخلق قدرت
الهی است خواه اجسام بود یا ارواح اگر کوئی به پیش کسی یاور دیده کشاده بود و خدا نشان نماید نتواند
دید و اگر بنماید ارواح را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت در اینجاست و طریق
ثانی آنکه اعتقاد کنند که دیدن این مار و کژدم بر مثال در خواب است چه مار و کژدم و گزیدن ایشان

و رابط بعضی گویند

آدمی

وشامل شدن نام نسبت بوی موجود و واقع است اما در خارج نبود اگرچه مقصود اینجا نیز حاصل است
لیکن این اضعف الایمان است والاول احکم واسلم والله الموفق والبعث حق برانگیختن
پروردگار تعالی مردها را از گور و زنده کردانیدن خلایق بار دیگر حق است تمام قرآن واحادیث بدان
ناطق است و مدار اعتقاد دین مسلمانی برین مسئله است کسی که اول از عدم صرف و نابود محض
پیدا کرده و از کتم عدم بوجود آورد بار دیگر نیز قادر است که پیدا کند وهو الذي يبدأ الخلق
ثم يعيده وهو اهون عليه وبحقيقت تخم از آدمی که بنت را نبعات ونشو ونما از شود و باقی ماند
وآنرا عجب الذنب گویند و در زمین پنهان شده کنند چنانچه گیاه در صحرا بنزول باران بروید آدمیان
نیز بروید و در احادیث نیز آمده است که بارانی از آسمانی ببارد پس مرتی از موتی زمین برآیند
وحیوانات دیگر غیر انسان از تمام بهایم وطیور وحشرات نیز مبعوث شوند تا حکیم مطلق قصاص
شان از یکدیگر بگیرد و در حدیث احمد و مسلم آمده است که فردای قیامت قصاص خلایق از
یکدیگر بگیرند تا آنکه از گوسپند شاخ دار که گوسپند بی شاخ را زده است بلکه مور چه را از مور چه
که بناحق رنجانیده است قصاص گیرند و چون این قصاص بتکلیف و تمیز اختصاص ندارد
وبعضی علما گفته اند که طفل را نیز از طفل قصاص گیرند و بعد از قصاص گرفتن حیوانات را معدوم
سازند و آن حیوانات که ماکول شده اند خاک بهشت گردانند و وجود بعث ونشور بنفخ صور شود
ونفخ صور اول مبادی حال قیامت شود که بدان در اهل زمین و آسمان هولی و دهشتی پیدا
آید و خوفی و وحشتی راه یابد که حضور و جمعیت از دلها رخت بربندند و تمام جانداران
بمیرند و هلاک شوند چنانچه فرمود ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من

في الارض

في الارض الا ما شاء الله دوم برای بعث اموات از قبور باشد که مردها از خاک
برخیزند و منتشر شوند چنانچه متصل همین آیه میفرماید ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون
و جای دیگر فرموده ونفخ في الصور فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون و فاصله
میان هر دو نفخه چهل سال باشد و تعمیم من في السموات ومن الارض معلوم شد که اثر این
فزع و صعق شامل حال تمام اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه و باستثناء الا ما شاء الله
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حور و خزانه و حمله عرش و شهدا را اراده نموده اند و گاهی
نفخه اخیر را قیامت گویند و گاهی قیامت گویند و زمان ممتد اراده کنند و از ابتدای اماتت
تا دخول جنت همه را روز قیامت گویند و بحقیقت اگر بنظر اعتبار در نگرند هر روز این احوال
بر مردم میگذرد و مردم هنوز از روز قیامت در غفلت اند و در خبر شارع واقع است که در یک وقت
شام که در آید فزعی و هولی و خوفی و وحشتی بر مردم و تمام جانوران راه یابد و همه در خانها و آشیانها
در آیند و در کنجها در خزند و چون شب شد بخواب روند و بمیرند و هلاک شوند اینجا اثر نفخه اولی
ظاهر شود تا گاه صبح در آمد و همه بی اختیار بیدار شوند و برخیزند و منتشر شوند اینجا اثر نفخه بعث
ونشور بظهور آید فسبحان الله القادر يحيي ويميت واليه النشور والوزن
حق سنجیدن و بر کشیدن اعمال بندگان روز قیامت حق است اگرچه علم خدا تعالی بهمه محیط است
ولیکن در ضمن آن حکمتهاست تا بندگان بدانند و بر ایشان ظاهر گردد و حکمتهای دیگر
که جز وی تعالی کس نداند و کیفیت وزن و میزان مفوض بعلم اوست تعالی این قدر در ایمان
کافیست و تحقیق آنست که وی میزان حقیقی است و او را دو کفه است و لسان محسوس

ومشاهده هر کفه مقدار آسمان و زمین از سلمان رضی الله عنه روایت کرده اند که اگر
بالروی آسمان و زمین و هرچه در آسمان و زمین است بنهند بگنجد و کفه حسنات از جانب
یمین عرش مقابل جنت باشد و کفه سیئات از یسار عرش مقابل و بعضی گویند مراد از میزان
چیزیست که بوی مقدار اعمال معلوم شود بهر کیفیت که باشد و مراد عدلیت و میزان تمثیلی است
از برای آن اینها همه تاویلیست و اصل همانست که بظاهر آنچه در حدیث است ایمان آرند
و بعلیکری عقل از جا نروند و موزون یا اعمال است و حق تعالی قادر است که آنرا متشکل باجسام
گرداند حسنات را اجسام نورانیه کند و سیئات را اجسام ظلمانیه یا صحایف را که اعمال در آنهاست
خفت و ثقل احداث فرماید و حدیث بطاقه دلالت بدین دارد و بطاقه کاغذ پاره را
گویند که در وی ثمن متاع نویسند و مراد اینجا آنست که چون کفه حسنات یکی سبک آید
در کاغذ پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کفه اندازند و بدان راجح
آید یا اصحاب اعمال و بعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن اعمال و صحایف اعمال جمیعا قایل
شدند و جمیع موازین در قول وی سبحانه تعالی ونضع الموازین القسط لیوم
القیمة یا باعتبار تعدد آن باشد نظر به آنست را یا هر بنده را با هر نوع عمل را میزان باشد
یا باعتبار تعدد اوزان بود یا از جهت کثرت اجزا عظمت وی بود و وزن اعمال کسی که او را
ذنوب نبود و اگر او را طاعت نباشد از جهت اظهار شرف و تعظیم یا افشار معصیت و تفضیح
باشد و در وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود چه کافر را حسنات نبود و تواند که صورت
حسنات در تخفیف عذاب وی بکار افتد و آنکه گویند که ثقل کفه میزان آخرت بر عکس دنیاست

وعلامت

وعلامت ثقل ارتفاع کفه بود و علامت خفت انخفاض حدیث بطاقه رد آن کند والله اعلم
والکتاب حق کتابی که اعمال بندگان از طاعت و معاصی در آن مثبت و مکتوب است حق است
و مؤمنان کتابها را بدست راست دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت با این نوع
که دست چپ به پشت بچسبانند یا از سینه بجانب پشت بر آرندش از برای تمیز مؤمنان
مؤمنان و کافران و عزت در سرای کافر و سخن در آنست که اعطا کتاب بیمین مخصوص
بمؤمن مطیع باشد یا شامل عصات نیز بود و بعضی که عصات را نیز بود و بعضی که عصات را نیز
بدست راست دهند ولیکن بعد از اجرای وعید و اخراج از نار بدست راست دهند و آن
خواندن نکنند مگر بعد از اخراج یا بدست راست دهند و نه بچپ بلکه از مواجهه دهند یا اصلا
کتاب نه دهند بلکه احوال شرا بروی بخوانند و حق آنست که احوال عاصی درین باب موقوفست و نص
قران ازوی ساکت است و این همه احتمالاتیست که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده اند و الله
اعلم والحساب حق مقصود از کتاب حساب است چون کتاب حق است حساب نیز
حق باشد والسوال حق پرسیدن وی تعالی از بندگان که چه کار کردند و از طاعت و معصیت
چه ورزیدند حق است و از ملائکه نیز حساب گیرند و در حدیث آمده است اول حساب از
جبرئیل امین گیرند که چگونه امانت وحی را بانبیا رسانیده است و در بعضی احادیث آمده است
که اول حساب لوح را بود و او را حاضر آرند و وی از هیبت خداوندی بلرزد و فرمان شود
که تبلیغ علوم بجبرئیل کردی گواه تو کیست گوید گواه من اسرافیل است اسرافیل را حاضر
آورند و همه را از عظمت و هیبت سوال و کبریا ذوالجلال لرزه بر تن افتد پس مغز انرا

حاضر آرند و از تبلیغ وحی و ادای امانت رسالت پرسند و اول آنچه از عبادات سوال کنند نماز
باشد و در معاملات خون ناحق و حسنات ظالم را بخصوم دهند و سیئات خصوم را بظالم
در روایات آمده است که هفتصد نماز مقبول بمقابله دانگی رود و در بعضی روایات آمده
که ویرا و ضا اگر ثواب هفتاد پیغمبر بود و بنصف دانگ با وی مخاصمت افتد ببهشت
نرود آید تا خصم ویرا راضی نشود انچنین روزی در پیش و خواجه بر بستر راحت افتاده است
و میگوید آنچه من یافته ام دیگری نیافته است و آنچه من فهمیده ام هیچکس نفهمیده عوام در غفلت
و علما در گفتگو و صوفیان بطامات و حقیقت خوانی هیچ خبر ازین عالم ندارند که چه خواهد
شد و چه روز در پیش است تمام روز بافسانه خوانی مشغول و یکدم بتصور مرگ و آخرت
و احوال آن نه فانا لله و انا الیه راجعون اکنون برحمت خداوندی بنگر اگر خدا
خصم را راضی کرداند و بهشت برین با وی بنماید و گوید این بهشت را اگر میخرد گوید خداوندا
که تواند که این را بخرد و ثمن ان کرا است فرمان شود میتوانی خرید و ثمن آن در دست
تست اگر این حق که بر برادر مسلمان داری ببخشی و ابرای ذمه او کنی این بهشت ترا
باشد پس روی راضی شود و ببخشد و نیز در حدیث آمده است که در وقت سوال مومنانرا
در ستر رحمت و کنف مغفرت خود در آرد و چنان پرسد که کس نداند و گوید چنانکه در دنیا
گناهان ترا پوشیدیم امروز برحمت خود بخشیدیم و کتاب حسنات بدستش دهند و کا
و کافران و منافقان را فضیحت کنند و منادی در دهند که الا لعنة الله علی
الظالمین فسبحان ذی العدل القوی و الفضل العظیم سبحانه فضل وی

کار خود میکند لیکن ترس از عدل اوست بیت اگر در دهد یک صلای کرم عزازیل گوید نصیبی
برم بیت این بیت را خواندی آن دیگر را نیز بخوان بیت بتهدید اگر بر کشد تیغ حکم بمانند کروبیان
صم و بکم بیت در جائی میفرماید که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
و جائی دیگر میفرماید لا یسأل عما یفعل و هم یسألون خبر عجز و حیرت و بیچارگی کارای
نیست ما را ایمان بهر دو باید آورد باقی حکم اوست و الله علی کل شیء قدیر و الحوض
حق سید رسل را صلی الله علیه و سلم روز قیامت حوضی باشد که او را حوض کوثر گویند و این آیه
انا اعطیناک الکوثر هم بران تفسیر کرده اند و مسافت آن حوض یکماهه راه باشد
آبش از شیر سفیدتر و آبش از مشک خوشتر و کوزهای از ستارهای آسمان بیشتر و روشن تر
هر که یکبار از آب وی بخورد دیگر تشنگی تا ابد گرد وی نگردد و در تحدید حوض بحسب مسافت مکانها
مختلف در احادیث ذکر یافته و سبب اختلاف رعایت احوال مخاطبان است چنانچه با اهل
یمن فرموده که من صنعا الی اعدن و با اهل شام چیزی دیگر گفته با هر کس مسافتی که
معلوم و متعارف وی بود ذکر کرده و در بعضی احادیث تحدید مسافت بزبان در و
یافته مثل مسافت شهر و غیر آن و خلاصه معنی بیان وسعت و عظمت اوست و
گویند هر پیغمبر را حوضی باشد بر قدر مرتبه وی و قرطبی گوید که آنحضرت را صلی الله علیه و آله
و سلم دو حوض بود و نام هر دو کوثر است و در خبر آمده است که ساقی حوض کوثر علی مرتضی رضی الله
عنه بود و امروز هر که سیراب محبت و تشنه لقای اوست مشکل که فردا از ان حوض آب
خورد و در روایات آمده که علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است که اگر محبت ابوبکر صدیق

رضي الله عنه در دلش نبود و قطره از آن کم نشد نهم والصراط حق پروردگار تعالی روز قیامت
بر پشت دوزخ پلی نهد از موی باریکتر و از تیغ تیزتر و جمیع خلایق را بفرماید که از وی عبور کنند و به بهشت
درآیند بعضی چون برق خاطف و بعضی مثل باد وزنده و بعضی مانند اسب تیزرو و بعضی مانند
برنده و هکذا عبور هر کس برحسب تفاوت مراتب عبور بر صراط مستقیم دین عدالت بود که این
صراط نمونه از وست و دوزخیان بلغزند و در دوزخ افتند و ظاهر کتاب مجید که فرموده است
وان منکم الا واردها در سخن آنست که مرور و عبور که مستلزم ورود و حضور نار است
علم باشد و تمام خلایق را حتی الانبیا و سید الرسل را صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و در بعضی
از ارباب مواجید گفته اند ما ناکه حکمت در او آوردن گذرانیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه
وسلم از آن راه آن باشد که بعضی عصات امت که چندی روز به شومی نفس گرفتار هاویه نار
مانده باشند نظاره جمال وی ایشان را مایه غمزدایی و غمگساری ایام فراق گردد و در روایتی
از ابن عباس رضي الله عنهما آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عموم این آیه مخصوص است
که همه از نظر وی بگذرند و وی در حضرت ایستاده بود و الحق چنین سزد اگر وی از بالای
آتش بگذرد آتش گلستان گردد آخر آتش به بنده مومن فریاد کند که جز یا مومن فان
نورك اطفأ ناري ای مومن کامل زود از سر من بگذر که نور ایمان تو زبانه آتش مرا
کشت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که نور انوار مومنان باشد آتش برابر وی کجا ایستد
نور وی که در ناصیه خلیل بود چه کار کرد اینجا که خود بی واسطه باشد تا چها کند والشفاعة
حق درخواستن و انبیا و اولیا و اخیار و علما و ملایکه ایشان را در درگاه عزت آبروی

وراه سخن باشد گناهکاران را از پروردگار تعالی حق است و اول کسی که فتح باب شفاعت کند
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فردا ظاهر شود که او را در درگاه خداوندی چه قدر جاه
و عزت بوده است روز روز اوست و جاه جاه او اللهم بحق جاه محمد اغفر لنا و تمامه
عالمیان چون از شدت هول موقف بجان آیند و حیران شوند بطلب شفیع برآیند
تا در رواییشان را درمانی کند اول نزد آدم صفی روند و گویند که تو آن آدمی که پدر تمامه آدمیان
و پروردگارت بدست خود پیدا کرد و در بهشت برین جای داد و مسجود ملایکه گردانید و اسما
تمام اشیا ترا در آموخت شفاعت کن ما را که سخت روزی پیش آمده است آدم صفی گوید
که ایستادن درین مقام و دم زدن در حضرت حد ما نیست از من هنوز آن شرمندگی
که اکل شجره کردم و در فرمان الهی براه خطا رفتم نرفته است این کار مگر از نوح آید پس آدم حواله
نوح کند و ایشان نزد نوح بیایند و نوح با براهیم و ابراهیم بموسی و موسی بعیسی
و تمام این رسل اولو العزم صلوات الله علیهم اجمعین شرمنده زلات خود باشند و هیچ کس از وحشت
این مقام قدم پیش نتواند نهاد تا در حضرت خاتم محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم که سید رسل
و شفیع روز محشر و مکرم هم بخطاب لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما
تاخر است بیایند و عرض حال خود نمایند پس وی برخیزد و در سراپرده عزت و جلال
درآید و در مقام محمود که در دنیاش وعده کرده بودند که عسی ان یبعثك ربك
مقاما محمودا او جز او را ایستادن در این مقام ممکن نباشد بایستد و سجده
در رود و حکم شود که سر از سجده بردار و هر چه خواهی بخواه و هر چه بگویی بگو پس از سجده

برداردو بزباني كه درانوقت درآموزندش پروردكار خود را حمد وثنا كويد وقومي عاصيانرا
ببخشايد باز بسجده رود وقسمي ديكر را بشفاعت كند واز سجده ثالث كه سر بردارد
كناهان تمام كناهكارانرا ببخشايد پس هيچكس باقي نماند الا آنكه قران بخلود نار بروي
حكم كرده باشد يعني كافران ومنكران اين مضمون حديثست كه در صحيح بخاري ومسلم
مذكورست واز اينجا خود ظاهر شد كه كناهكاران همه راوي درخواهد واحتياج بشفاعت
ديكر نماند مكر آنكه كويند كه اين مخصوص بامتان وي باشد يا ديكرانرا شفاعت درحضرت
وي بود ووي را درحضرت حق والله اعلم در حديث ديكر آمده است كه بعد از شفاعت
آنحضرت صلي الله عليه وسلم كسي نماند الا كسي كه درايشان جز لا اله الا الله ذره نيكي
ديكر نبود وسراسر معصيت وكناه باشد پس لفن شفاعت ايشان درخواهد از
دركاه عزت حكم آيد اي محمد اينها خاصكان من اند ايشانرا من خود بخود شفاعت كنم
واز آتش دوزخ شان برآرم وبالجمله روز روز محمدست صلي الله عليه وآله وسلم وجاه جاه
اوست ومقام مقام او وسخن سخن او مهمان اوست وديكران طفيلي اند در قران مجيد
خطاب ميرود ولسوف يعطيك ربك فترضى تراي محمد واي محب من
واي محبوب من ومطلوب من واي بنده خاص من چندان نعمت دهم ورحمت كنم كه راضي
شوي ازمن تا هيچ آرزو دردل تو نشكند اي محمد همه كس رضاي من طلبند ومن
رضاي تو خواهم كفت من راضي نشوم تا يكيك از امت من بنار درزي وكويند كه آيت كريمه
لاتقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا مخصوص باين امت

وباقوم

وباقوم نوح اينچنين خطاب رفته كه يغفر لكم من ذنوبكم بقاعده نحويت لفظ من افاده ::
بعضيت كند اي بعض ذنوبكم باشد نكار بفضل ميرود وبا ديكران بعسل هي امة مذنبة
وانا رب غفور اين اميد واري وبشارت كناهكارانرا بس است چون مهمان عزيز
طفيلي نيز عزيز خواهد بود بيت نوميد نباشي كرت آن يار براند كرت امروز براند كه
فردات بخواند :: تو امت او باش وازان وي شو خود را بوي سپار همه آسانست شكل
تا آنجاست كه اين نسبت درست نشدا باشد بعد از وي هيچ مشكلي نيست صد هزار كناه
درجنب ايمان بمحمد بركاهي نيرزد خود اكر نور ايمان در دل بنده مومن درآمده است ظلمت ومعصيت را
در وي جائي نخواهد بود غم ايمان بايد خورد ديكر غم نيست سفيان ثوري را رضي الله عنه ديدند
كه تمام شب اش دركريه وزاري كذشت كفتند چه كوئي خوش باش كه بار كناه بركردنت نيست
كفت كناه اكر چه هيبت نزد رحمت او تير كاهي نيرزد كريه از آنست كه ايمان بسلامت بريم
يا نه بيت ايمان چو سلامت بلب كور بريم :: احسنت زهي چستي وچالاكي ما :: سخني از
باب شفاعت مانده است بدانكه شفاعت را مواطن متعددست اول در مواقف عرصات
از براي تخفيف شدت ووقوف دران مقام هيبت ودهشت واز دهام دويم بسر سؤال
ورفع حساب يا عدم مناقشه در وي كه من نوقش في الحساب فقد عذب سيوم در عفو
از اجراي حكم وامضاي توقيع چهارم در اخراج از هاويه نار ودركات دوزخ پنجم در رفع
درجات ونيل ثواب مثلا كناهكاري را پيش پادشاهي بيارند ودر باركاه هيبتش استاده
كنند پس يكي از مقربان دركاه برخيزد وشفاعت كند تا حكم شود كه آن كناهكار را ببخشانند

وبپرسند وحساب گیرند باز از در شفاعت درآیند تا از وی حساب نگیرند واگر گیرند آسان
گیرند وگاهی باشد که بعد از حساب وثبوت گناه بزندان حکم کنند وبشفاعت از آن بگذرند
ونفرستند وگاهی بعد از زندان فرستادن وعذاب کردن از بند برآرند وبعد از برآوردن
منصب عطا کنند پس هر گناه کار درمانده را امیدواریست که بشفاعت سید رسل صلوة الله
علیه وآله وسلم باعلی مناصب قرب ودرجات بهشت برسد انشاء الله تعالی از اینجا ظاهر شود
که چه میگوید نصیب مالت بیت بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناهکاران
اند وآنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت بود عام بر جمیع امت را بلکه بر جمیع
خلایق را وخاص چنانچه اهل بیت ومدینه وزوار قبر شریف ومکثرین صلوة را
بروی صلوات الله علیه وآله وسلم وحقیقت شفاعت را محققان گویند که عبارتست
از انعکاس اشعه انوار رحمت که بر دل سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم از بارگاه
قرب وعزت بتابد بر دلهای که بصفت محاذات ومقابلت قلب شریف علیه السلام موصوف
اند بر مثال انعکاس فروغ آفتاب که بر آب تابد بدیواری که مقابل آن باشد واین
محاذات ومقابلت بتوجه واتباع حاصل آید ولهذا اکثر از آنچه اورا از اسباب نیل
این سعادت داشته اند از باب متابعت ومواظبت سنت سنیه اوست این
در شفاعت رفع درجات باشد والا در اصل شفاعت مغفرت ذنوب محاذات
ومقابلت در اصل ایمان کافیست ومؤثرترین عبادات وتوجهات درین باب کثرة
صلوات بر حضرت سید کائنات است صلی الله علیه وآله وسلم لیلا ونهارا وظاهرا

وباطنا

وباطنا کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون وبالله التوفیق
والجنة حق والنار حق ودوزخ بران صفتی که در آیات واحادیث وقوع یافته است حق است
ودر مکان جنت ونار اقوال است بعضی گویند که جنت در آسمان اول است یا در آسمان چهارم یا فوق
سموات سبع ونار در زمین وبقولی بالای آسمان است وجماعتی در هر دو توقف کنند وتعیین مکان هر دو
بعلم الهی تفویض نمایند ودر شرح مقاصد میگوید که نصی صریح در تعیین مکان جنت ومکان نار وارد
نیافته است لیکن اکثر برآنند که بهشت بالای آسمان زیر عرش است ودوزخ زیر هفت طبقه زمین
واشکال آنست که در قرآن مجید میفرماید وجنة عرضها کعرض السماء والارض پس بوجود آن
در مکان معین از زمین وآسمان چه صورت دارد وحال آنکه این قدر برای یکی از اهل جنت ویا
برای یک جنت باشد جوابش در تفسیر آمده است که عرض جنت مقدار عرض سموات وارض بود وتفکر
بلکه که بپیچیده چسپیده فرض کنند واز حسن توجیهات آنست که چون نزد مردم واسع تر از زمین
وآسمان چیزی دیگر نبود تمثیل وتصویر وسعت جنت ونار بدان کرد واصل مراد مبالغه در بیان
وسعت است نه تحقیق وتحدید ودر حقیقت وسعت جنات را جز پروردگار تعالی کس نداند کمترین
خانهای بهشت مقدار آن بود والله اعلم واما اعراف یعنی مکانی که در میان بهشت ودوزخ بود
یعنی نه در نفاست وراحت به بهشت ونه در خساست ومحنت بدوزخ بنقل صحیح ونص قطعی ثابت
نشده است واز بعضی سلف منقول است که او را حق تعالی برای اطفال مشرکین واهل زمان فترت در زمان
آن زمان که در آن زمان هیچ پیغمبر مبعوث نبود وحی آفریده است وامام سبکی میگوید که من قول
باعراف را ندانم که در حدیث ورود یافته تا هیچ یکی از علما بدان رفته باشد انتهی واگر در قرآن مجید

میفرماید وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و مراد بدان بلندیها حجاب و ستوری است
که میان بهشت و دوزخ زده اند انجا مردان باشند مثل انبیا و شهدا و خیار و مؤمنین و علما یا ملائکه
در صورت مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسیماء و علامت هر یک شناسند و خطاب کنند وهما
مخلوقتان موجودتان بهشت و دوزخ الان موجود اند و مخلوق شده اند نه آنکه در روز قیامت
شان پیدا آرند و خلق کنند قصه آدم و حوا دلیل آنست باقیتان ولا تفنیان ولا یفنی
اهلهما بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان دایم و باقی باشند و فنا پذیر نشوند یکبار مرده اند
و زنده گردیده اند نه دیگر تا ابد حیات و بقا است آنجا موت را فوت است وخلقتکم للابد این باشد
وکل ما اخبر به النبی علیه السلام من اشراط الساعة ولاحوال الآخرة حق خبرهای مخبر
صادق از علامات قیامت خبر داده است مثل بر آمدن آفتاب از مغرب که بعد بر بستن درهای توبه است
و خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی علیه السلام و نفخ صور و امثال آن از احوال آخرت از ابتدای
قیامت تا دخول جنت بلکه هر خبری که وی داده است و هر شریعتی که وی نهاده است حق است حاصل کلام
فذلک الحساب این است و تفصیل اینمعنی از کتب احادیث معلوم گردد والایمان تصدیق
بالقلب و اقرار باللسان ایمان راست گو و اعتقاد کردن پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم و اذعان
و قبول رسالت اوست بدل و اقرار کردن بزبان و گواهی دادن بدان و حقیقت ایمان همان
تصدیق قلبی است و اقرار لسانی علامتی است بران تصدیق از برای اجرا احکام در ظاهر چه زبان
ترجمان دل است و نیز اگر کسی گنگ باشد یا کسی اکراه کندش بر تکلم بکلمه کفر یا فرصت نیافت تصدیق
بدل کرد و جان داد اقرار درینصورت شرط نباشد و ایمان بر مذهب اهل حدیث عبارت از تصدیق

بقلب

بقلب و اقرار و عمل است و ایشان گویند الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل
بالارکان و بحقیقت اختلافی نیست ایمان کامل همین است که ایشان میگویند ایمان بی عمل ناقص است
ولیکن اصل ایمان تصدیق است ایمان را تشبیه درختی دان که تنه وی تصدیق است و اعمال و طاعات که
ثمرات و نتایج آن تصدیق است بمنزله شاخ و برگ و گل و میوه بی شاخ و برگ و میوه درخت
نام درختی از وی بر نیفتد اما درخت برخوردار که کار آمدنی بود همانست که اینها داشته باشد همچنین
ایمان کامل همانست که مقرون بعمل صالح باشد و بی عمل ناقص ولیکن اسم ایمان و حقیقت آن از وی
بر نیفتد و دلیل برین سخن نص قرآن مجید است که میفرماید ان الذین آمنوا و عملوا
الصالحات یعنی آن کسانیکه ایمان آورده اند و بان عمل صالح نیز کرده اند سیاق این کلام
دران نکرد که اصل ایمان تصدیق است و عمل صالح علاوه او و کمال اوست بر مثال آنکه گویند فلان
این دارد و آنرا نیز دارد مفهوم سخن اینست که آن دو چیز مغایر یکدیگر باشند و اگر هر دو یکی باشد
این سخن در متفاهم عرف است نباید و قایل آنرا نسبت بخطا کنند دیگر بدانکه ایمان مجرد علم
بتصدیق پیغمبر نیست صلی الله علیه وسلم تصدیق دیگر است و علم دیگر تصدیق عبارت از اذعان
و قبول است که آنرا بفارسی گرویدن گویند و آن در حقیقت انصباغ دل است برنگ قبول و تنور
او بنور یقین و علم دانستنی بیش نبود تمام کفار عرب علی الخصوص یهود با یهود حتی
پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم چنان میدانستند که کسی حقیقت پسر خود را داند که در پیش چشم وی
زاییده شده است یعرفونه کما یعرفون ابناءهم تمام اخبار بعثت پیغمبر آخر الزمان
و خصوصیت اوصاف و احوال و صورت و سیرت و مولد و منشأ و نام و نشان وی صلی الله

علیه وسلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانهای آنها مذکور بود و چندین از یهود از زمان
موسی علیه السلام تا وقت ظهور نبوت بتوقع دریافت سعادت ایمان در مدینه منوره آمده
توطن کرده اند و پدران و پسران را وصیت میکردند که اگر شما بدریافت زمان سعادت نشان
پیغمبر آخر الزمان مستعد گردید سلام ما را برسانید و پیام ایمان عرض کنید و بحقیقت دانا تر
و سابق تر درین علم از یهود کسی نبود چون آفتاب نبوت طلوع کرد شقاوت ازلی در کار شد
و پرده خفاشی بر دیده بصیرت ایشان فروخت و بجحد و عناد و استکبار در هاویه کفر هاویه بعناد
و انکار در ماندند اینجا عیان کردند که علم و عقل بی عنایت و هدایت ربانی کار نمیکنند و اثری نیارد
وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما و علوا این است که گفته شده است فنعوذ
بالله من علم لا ینفع وقلب لا یخشع وهو لا یزید ولا ینقص چون ثابت شد
که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکیست و تعدد را بوی راه نیست پس زیادت
و نقصان در ایمان نرود چه زیادت و نقصان در عدد باشد که کثرتی و تعددی میدارد
اگر با وجود تصدیق اعمال داخل ایمان می بود زیادت و نقصان عمل بدان راه می بود
پس قلیس این قول که الایمان لا یزید ولا ینقص که از امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله
عنه منقول است بی اشکال و اشتباه راست آمد و بحقیقت آن اشارتست بخروج عمل
از حقیقت ایمان چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است فافهم وبالله التوفیق
ولا سلام ولا ایمان واحد و ایمان و اسلام یکیست لیکن غالب در مفهوم ایمان
تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر چنانچه کریمه قالت

الاعراب

الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا الآیة ناظر بدانست مقصود اینجا اینست
که هر که مؤمن است مسلم است و هر که مسلم است مؤمن و مغایرتی در ان میان نیست ولا ینبغی
لاحد ان یقول انا مؤمن ان شاء الله خلافی در میان علما افتاده است که انا مؤمن
ان شاء الله توان گفت یا نتوان گفت علماء حنفیه ازان منع کنند و شافعیه جایز
دارند و باید که خلافی در میان نباشد چه اگر معنی تردد شک در تصدیق و ایمان قصد کنند
روا نباشد چه شک و تردد منافی جزم و یقین است که حقیقت ایمان است و اگر بقصد تبرک
و تیمن بذکر الهی و نفی عجب و تزکیه نفس و ابهام عاقبت یا تردد در حصول ایمان کامل تحقیقی
که اولئك هم المؤمنون حقا بدان اشارت میکند گویند روا باشد و مع هذا نگویند
بهتر تا صورت شک و توهم و تردد در ایمان نبود و بر زبان نرود و ایمان الباس غیر
مقبول باس در اصل بمعنی شدت و عذاب آید و مراد در اینجا سکرات موت و معاینه
احوال آخرت است که در وقت حضور موت حاصل گردد در اخبار آمده است که هر یکی در وقت
موت جای خود را می بیند مؤمن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر در ینحالت
ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب و اختیار بنده و قصد
و امتثال او مولی و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان درینحالت بغیب نبوده و اضطراری
بود چنانچه روز قیامت تمام کافران فریاد بر آرند که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا
نعمل صالحا انا موقنون خداوندا گوش ما بشنوا گشت و دیده ما بینا شد و بیقین
دانستیم که آنچه پیغمبران تو خبر داده بودند حق است ما را بدنیا باز فرست تا عمل صالح کنیم

وستحق ثواب شویم این ایمان واقرار واعتراف بحق دران وقت فایده ندارد وتمامه
اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند که ایمان باس مقبول نیست در حدیث آمده است
که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر غرغره کنایت از حالت موت وشدت
سکرات ورسیدن روح بحلقوم است ودر قران مجید میفرماید فلم یک ینفعهم
ایمانهم لما راوا باسنا یعنی در هنگام دیدن باس وعذاب الهی نفع نکند
وجای دیگر میفرماید ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا
حضر احدهم الموت قال انی تبت الان وشاید که استدلال باین آیت صحیح
نباشد چه احتمال دارد که مراد برویت باس در آیة سابقه مشاهدهٔ علامات قیامت
وطلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین آیة کریمه را بدان تفسیر کرده اند
واین آیت اخیر که ما برخواندیم صریح ندا میکند بعدم قبول توبه وایمان در وقت
حضور موت کما لا یخفی وبدانچه از دلیل ونصوص ذکر کردیم ظاهر شد که توبه از معاصی
نیز در حالت باس وغرغره مقبول نباشد چنانکه ایمان ومذهب اکثر از اشاعره وعلما
وعلمای فقها نیز همین است ونزد بسیاری از علما توبه باس مقبول است ولیکن ایمان
باس باتفاق واجماع مقبول نباشد اکنون لازم آید که باجماع امت ایمان فرعون
که در وقت ادراک غرق آورد مقبول نباشد چه زمان ادراک غرق زمان باس ویاس
از حیات است وقت اضطرار است نه محل اختیار وهمین است معتقد تمام علماء مجتهدین
ومشایخ عظام ومقتدیان امت ولهذا اوی در زبان شرع هم جانم موم ومقبوح و

النکل

النکل واستکبار کفر آمده وچندین آیات قرانی ظاهر بلکه نص در کفر وتقبیح وجهنمیت اوست
فاخذه الله نکال الاخرة والاولی وجای دیگر میفرماید که یقدم قومه یوم القیمة
فاوردهم النار بر که لغت عرب بدانند بفهمند که معنی یقدم قومه آنست که او با قوم خود در آتش رود
وی پیشوا وسردار ایشان باشد چنانچه در مذمت امرء القیس که از متقدمین شعراء عرب است
ووی پیشوا وسردار در حدیث واقع شده است یقدم الشعراء الی النار وجای دیگر میفرماید واستکبر
هو وجنوده فی الارض بغیر الحق وظنوا انهم الینا لا یرجعون واستکبار کرد او یعنی فرعون
ولشکر او در زمین بناحق وگمان برد او ولشکر او که مال وبازگشت ایشان بما که قهار وذو البطش
الشدیدیم نخواهد بود چنانچه کافران گمان می برند فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی الیم
پس بقهر وعذاب گرفتیم ما او را ولشکر او را وانداختیم شان در دریای نیل فانظر کیف کان
عاقبة الظالمین پس ببین که عاقبت ظالمان ومستکبران وکافران که با خدا وپیغمبر خدا تکبر
کرده اند بجزای آن در دنیا وآخرت رسوا شدند چگونه است وجعلناهم ایمة یدعون
الی النار وگردانیدیم ایشانرا یعنی فرعون را وجنود او را امامان وپیشوایان اهل دوزخ
که دیگرانرا به آتش دوزخ دعوت کنند ویوم القیمة لا ینصرون ودر روز قیامت
یاری ونصرت داده نشود ایشانرا بلکه مخذول ومردود باشند واتبعناهم فی هذه الدنیا
لعنة ودر دنیا بر وی وجنود وی لعنت کردیم ویوم القیمة هم من المقبوحین ودر روز
قیامت او وجنود او از مذمومان ومقبوحان اند حال اینست که دیدی ووصف او این
که از قران شنیدی اگر وی مسلمان وطاهر ومطهر از دنیا رفته باشد هرگز او را اینچنین یاد نکردی

اگر اوصاف دیگر از علو و اسراف و ظلم و استکبار بر احوال ماضی او که در حیات در شت حمل کنند صورتی
دارد اما اینجا میگوید و یوم القیمة هم من المقبوحین و هر که در سیاق این آیات نظر
کند هرگز روا ندارد که این ضمایر و کنایات را درین آیة مخصوص بجنود او دارند با وجود آنکه هر دو
مذکور شده‌اند باو بالجمله هرگز معقول نیفتد که وی نزد خدا مسلمان پاک و مومن صادق باشد و هیچ جا مدح
او نگوید و بیان حسن خاتمت و خیریت عاقبت او نکند و خبر نهد که ما را بنده بود که مدت عمر
کفر و عصیان ورزید و در آخر فضل و رحمت ما دستگیر حال وی گردید بلکه همه جا مذمت و ملامت
او کند و وی هیچ جا بصفت ایمان و عنوان اسلام مذکور نشده الا درین آیه که میفرماید
حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و انا
من المسلمین سیاق این آیه نیز بر شامل خبر مخفی نخواهد بود که چگونه ظاهرست ادای سخن
درانست که آن ظالم تمام عمر خود تکبر و اسراف و عنود و علو و کفر ورزید و موسی و هارون علیهما
السلام در حق وی و قوم وی دعا بهلاک و عذاب الیم کردند تا دم آخر که از حیات مایوس شد
و مشاهده عذاب الهی کرد بر زبان وی اسلام را در فرمان شد که اکنون ایمان و اسلام چه فایده
کند که عنان اختیار از دست رفت و چاره نمانده آنهمه کفر و فساد تو کجا رفت امروز ترا در دنیا
فضیحت و رسوا کنیم و مرده ترا از قعر دریا بر آریم و تماشاگاه و محل عبرت عالمیان سازیم تا بدانند
و عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با خدا و رسول خدا فضیحت و رسوائیست در دنیا
و آخرت چنانچه فرموده فاخذه الله نکال الآخرة و الاولی ان فی ذلک لعبرة لمن
یخشی و آنکه امرات فرعون گفت قرة عین لی و لک لا تقتلوه الآیة مجرد ظن و حسبان

بود و حکمت الهی در وی آن بود که موسی علیه السلام بآن بهانه از دست آن ظالم خلاص شود
و هلاک نگردد چنانچه اطفال دیگر را میکرد باین حیله و قریب بود از آسیه رضی الله عنها در استخلاص موسی
علیه السلام از دست آن ظالم با اطلاع وی بر عاقبت حال وی علیه السلام بفراست یا الهام الهی و عاقبت
حال و غایت کار التفات وی خود دانست که فرمود فالتقطه آل فرعون لیکون لهم
عدوا و حزنا ظاهر آنست که مراد حقیقت عداوت بود که در نفس الامر و عاقبت حال باشد
هیچ پیغمبر با مسلمانان دشمن نبود اگر گویند که مقصود عداوتیست که در حالت حیات داشت
گوئیم پس قرة عین بودن نیز باین حالت تواند بود آنچه مفهوم قرآن مینماید اینست والله اعلم
باقی وقوع مذمت وی در احادیث و اقوال صحابه و تابعین و علمای مجتهدین و مشایخ متقدمین
و متاخرین بحال خودست اگر مفهوم قرآن و اشارات احادیث و مقتضای آثار سلف ایمان
و اسلام و حسن خاتمت او بودی همه این مشهور و ضرب المثل و کفر و طغیان نشدی و در روایت آمده است
که چون ابوجهل لعین در غزوه بدر کشته شد آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم مات فرعون
هذه الامة اگر فرعون طاهر و مطهر از عالم رفته تشبیه ابوجهل لعین که بالقطع از اهل جهنم و ارباب
شقاوتست درست نبودی مگر آنکه گویند تشبیه باعتبار عتو و استکبار است که در حالت
حیات داشت و لیکن در زبان شریعت و عرف دین هیچ جا نیامده است که یکی را بعد از صحت
توبه و حسن اسلام باعتبار حالت سابق که در کفر و عصیان داشت مثل سازند و تشبیه نکرده‌اند
لان الایمان یجب ما قبله چندین از رؤس قریش که مدت عمر در کفر و عداوت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بسر برده‌اند و در آخر ایمان آورده‌اند و با ایمان رفته‌اند هرگز در شرع باعتبار

حال سابق مذمت و تشنیع ایشان مذکور شده خصوصا در قران مجید باین کثرت استهار
و تغلیظ و تشنیع که در مادهٔ فرعون واقع شده است هیچ یکی از مشایخ طریقت نسبت ایمان و اسلام
بوی نکرده اند مگر شیخ محیی الدین عربی مضجعه در کتاب فصوص و این قول او مبنی است بر قول ایمان
باس و معلوم شد که این خلاف اجماعست یا نفی یاس از فرعون و یقین است که حالت ادراک
غرق حالت یاس و حلول بر تست بخلاف مبادی غرق که آنرا ادراک غرق نتوان گفت فی
القاموس ادرکه لحقه و چون ثابت شد اجماع بر کفر فرعون نفی یاس از وی از برای اثبات ایمان
فایده ندارد و ایشان نیز در فتوحات مکیه او را غایت تشنیع و اشد تکفیر کرده اند در فتوحات میگویند
که دوزخ را درکات است و درکات بعضها اشد من بعض و کو از درکات اوست برای اهل عتو و استکبار
بر حضرت رب العزة که اشد و اغلظ انواع کفرست آفریده اند مثل فرعون و اشباه او اما درین کتاب یعنی
فصوص بر خلاف آن گفته است میگویند اینجا مقصود بیان مبحث آیة قران است حتی اذا ادرکه
الغرق قال آمنت الایه تحقیق مذهب و معتقدات ایشان همانست که در فتوحات بیان کرده اند
والله اعلم و بر تقدیری که مذهب و اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود و دیگر اینکه چگونه عقد قلب
بران صورت بندد و با وجود مخالفت اجماع تمام امت که دلیل قطعیست از دلایل شرعیه اینجا
محل حیرتست غایت کار تغافل و اغماضست و تکلف در توجیه و تطبیق قول ایشان را
با مقتضای اجماع نه آنکه قول ایشان را مصادم و معارض اقوال تمام اهل دین و ملت دارند و همین
مذهب که دانند و اعتقاد کنند دیگر همه بباد فنا رود چنانچه که از جهله اهل زمان مشاهده می افتد نعوذ
بالله من الخلل و الزلل و آخر عصمت در غیر انبیا نیست اگر خطائی در اجتهاد رود چه نقصان

دارد

دارد چندین ائمهٔ مذهب که مقتدیان دین و متبوعان اهل عالم اند چندین جا خطا در اجتهاد
کرده اند اگر در یک مسئله از ایشان نیز خطا رود چه شود حیرت در آنست که با وجود اتفاق و اجماع امت
بر خلاف آن جزم و یقین بخود بوده یافته است چگونه حصول پذیرفته است اگر اعتقاد آنست
که حق از میان سایر است بران ذات واقفست بگو که دلیل بران چیست و اگر محض تقلید
و اتباعست تقلید و اتباع اولی از اهل فتوی و اجتهاد در امثال این امور بهترست و اوفق
و احتیاط نزدیکتر اگر گویند که ایشان از ارباب کشف و یقین اند و چندان حقایق و دقا
و معارف و مواجید از ایشان بظهور آمده است که با وجود آن خطا در مسئله شرعی امکان
ندارد و هر چه ایشان درین کتاب گفته اند بی تفاوت و زیادت و نقصان از حضرت
رسالتست صلی الله علیه و آله و سلم این حکایت دیگرست اینجا دم نتوان زد والله اعلم
بحقیقة الحال حقایق و معارف ایشان بجای خودست حقایق و احوال و مواجید مشایخ
بران وجهی که در رساله سابقه تقریر کرده شد مسلمست این مسئله فقهی است سخن در وی
از راه قیاس و دلیل برود این قدر معلومست هر آدمی از سهو و نسیان خالی نیست و غیر
انبیا صلوات الله علیهم از خطا و خلل معصوم نه آخر شیخ درین فتوحات خود میگویند و تابعان
ایشان هم آنرا نقل میکنند که در قران مجید آیتی در خلود عذاب واقع نشده است اگر آمده است
در دخول نارست و دخول نار مستلزم عذاب نیست پس خلود آن نیز مستلزم خلود این نباشد
و حال آنکه چندان جا در قران مجید واقع شده است و در سورهٔ مایده میفرماید و فی العذاب
هم خالدون و در سوره فرقان میگوید و یخلد فیه مهانا فاکنایه در قبه راجع بعذاب

ودر سوره الم تنزیل وذوقوا عذاب الخلد ودر سوره زخرف ان المجرمین في عذاب جهنم خالدون
باوجود آن علم وکمال تتبع که ایشان دارند غیر سهو چه باشد والله اعلم وبالجمله نصیحت آنست که در معتقدات
واحکام کفر وایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت وتابع ایمه مجتهدین باید بود خصوصا در ماده اتفاق
واجماع ودر آداب واخلاق تابع مشایخ باید بود وحسن ظن واعتقاد بر ایشان باید داشت وتوجیه
وتطبیق کلام ایشان با کلام علما ومجتهدین باید نمود ودر ریاضات ومجاهدات قدم سعی باید نهاد
وکار کرد اگر استعداد کامل است ونیت صادق ومجاهده قوی آنچه از احوال ومواجید وانوار کشف
ویقین است خود بر تو خواهند انداخت واز تقوه وتقلید درین باب ملاحظه باید کرد واحتیاط باید نمود
والله الموفق وفقنا الله وایاکم لما یحب ویرضی شیخ ابن حجر مکی هاشمی در کتاب زواجر ذکر نموده کرده است
که علماء امت ومجتهدان دین ازین آیه یعنی قول وی سبحانه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا
بأسنا اجماع کرده اند بر کفر فرعون وبر تقدیر تنزل شک نیست در انعقاد اجماع بر آنکه ایمان بالله
عدم ایمان برسول وی صحیح ومعتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم صحت ایمان فرعون بالله تعالی ایمان
وی بموسی علیه السلام وجود نیافته ودرین آیه بدان تعرض نکرده پس ایمان وی نفع نکند اگر کافری
هزار بار بگوید اشهد ان لا اله الا الذی آمنت به المسلمون مومن نگردد تا نگوید وان
محمد رسول الله اگر گویند سحره فرعون نیز تعرض بایمان موسی علیه السلام نکرده اند وباوجود
آن ایمان ایشان مقبول افتاد جوابش آنست که ممنوع که سحره تعرض بدان نکردند بهرگاه که گفته
اند آمنا برب العالمین رب موسی وهرون ایمان بموسی نیز وجود یافت بخلاف قول
فرعون که گفت الذی آمنت به بنو اسرائیل یا آنکه ایمان بخدا ومعجزه موسی است وایمان

بمعجزه

بمعجزه رسول عین ایمان برسول است پس ایشان صریحا ایمان بموسی علیه السلام آورده اند بخلاف
فرعون که در کلام وی ایمان بموسی مذکور نشده نه بصریح نه باشارت بلکه ذکر بنی اسرائیل نه بموسی
باوجود آنکه رسول او است اشارت شد بلکه وی هنوز بموسی کافر است واگر گویند که بعضی از صوفیه
نقل کرده اند که ایمان نزد معاینه عذاب نافع است پس ادعاء اجماع بر کفر فرعون جایز نباشد جوابش
آنکه بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد وتعویل باشد
ومخالفت ایشان منع انعقاد اجماع کند بر ما وارد نشود ودر قول ما با انعقاد اجماع امت بر کفر
فرعون ضرر نکند زیرا که میگوییم که حکم بکفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان بأس است بلکه از جهت
عدم اعتبار ایمان او است بالله تعالی بجهت عدم ایمان برسول وی موسی علیه السلام واگر گویند که ابن عربی
بصحت ایمان اضطراری قائل شده وبایمان فرعون رفته است جوابش آنکه این سخن از ابن عربی مسلم
ومقرر نیست وعصمت از خطا مخصوص بانبیاست وآیه قرآن وحدیث صحیح صریح اند در بطلان
ایمان بأس وبعد از وجود آیه وحدیث التفاوت بتاویل کسی نتوان کرد وتفسیر ایمه از اصحاب
وتابعین ومجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت حدیث واجماع کفایت میکند در مقصود ما
وچون ثابت وواضح گشت که ایمان بأس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست
باوجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان بأس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است از جهت
عدم ایمان او بموسی وهارون این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زواجر باختصار وتلخیص
والله اعلم بالبواطن والسرایر والصلوة والسلام علی سید الصادق المصدق
محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین والکبیرة لا تخرج العبد المومن من الایمان

چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است و عمل جوارح داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان
کامل که بی عمل نباشد لازم آید اصل ایمان بی عمل باشد و لیکن بصفت نقصان شی از حقیقتش خارج
نگرداند بلکه از کمالش بر آرد پس ارتکاب گناه کبیره بنده مومن را از ایمان کامل بر آرد و نه از اصل و گناه
کاری و بدکرداری بنده را کافر نگرداند بلکه فاسق و عاصی سازد پس مومن دو قسم بود مطیع فرمان
بردار و آن مومن کامل بود و عاصی بدکردار و آن مومن ناقص باشد و اطلاق اسم مومن و ورود
و خطاب مسلمانی و اجرای احکام مسلمانان بر فاسق و عاصی در کتاب و سنت بسیار آمده است
و صحابه رسول رضوان الله علیهم اجمعین بر جنازه فاسق و گناهکاران نماز میکردند و ایشانرا
و در مقابر مسلمانان دفن ایشان نموده اند و ایشانرا دعا و استغفار میکردند پس معلوم شد
که فاسقان و گنه کاران خارج از دایره اسلام نیستند و گناه دو قسم است صغیره و کبیره
کبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد و بر خصوص آن وعید وارد شده چنانچه
خون بناحق کردن و زنا کردن و لواطت کردن و زن پارسا را که در حباله عقد مردی در آمده
دشنام بزنا کردن و از جنگ کافران اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشد گریختن و سحر
کردن و مال یتیم بناحق خوردن و پدر و مادر مسلمان را بناحق رنجانیدن و در حرم مکه از آنچه
از ارتکاب آن در امکان شریف منع آمده است ارتکاب کردن و ربا خوردن و دزدی کردن
و خمر و هر چه مسکر باشد خوردن و گوشت خوک خوردن و گواهی بدروغ دادن و بی عذر گواهی
پوشیدن و روزه ماه رمضان بی عذر شرعی خوردن و نماز ناگذاردن و نماز بی وقت کردن
و زکوة مال نادادن و سوگند بدروغ خوردن و قطع رحم کردن و در کیل و وزن خیانت

کردن

کردن و با مسلمانان بناحق محاربه کردن و سب صحابه کرام کردن و مال برشوت گرفتن و سعایت
نزد سلطان کردن و امر بمعروف و نهی منکر با وجود قدرت بران ترک دادن و قرآن بعد از تعلیم
فراموش کردن و جاندار را بآتش سوختن و زن از شوهر نافرمانی کردن و مرد بر زن ظلم کردن
و میان دو زن جدائی افکندن و اهل علم و حمله قرآن را اهانت کردن و از مغفرت خدا
ناامید بودن و از عذاب الهی ایمن شدن این جمله را مولانا جلال الدین دوانی رحمة الله علیه
از روایاتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و بعضی علما زیاده بران نیز ذکر کرده اند
و ضابطه آنست که هر چه در شرع بران وعیدی وارد شده و بیقین معلوم گشته گناه کبیره است
و گناه صغیره آنکه نه اینچنین باشد و کار و بار صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب
از ان دشوار است و بمذهب مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر با اصرار و استمرار نداشته باشد
و اصرار بر صغیره کبیره دیگر است و مرتکب گناه کبیره هر چند بنقصان دین و ضعف ایمان موصوفست
و لیکن با وجود آن مومن است و از دایره اسلام خارج نه و خوارج مرتکب صغیره را نیز کافر
گویند و بطلان این مذهب بظهور پیوسته و نزد معتزله فاسق نه مومن است و نه کافر و این
اول مسئله است که در دین مسلمانی بر خلاف اجماع مسلمانان حادث شد و ایشان نیز اول
فرقه اند که رخنه در بنای مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوا رفتند و ظواهر نصوص را
تغیر و تاویل کرده اند خذلهم الله و این مذهب باطل است و رای تحقیق است حق سبحانه تعالی
تمامه بندگان خود را دو قسم ساخته است و فرموده هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم
مومن قسمی دیگر نیست و بحقیقت ایشان قدر تصدیق و ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم

نشاختند که در جهت قوت و نورانیت وی جمیع گناهان و معاصی مضمحل اند همچنانکه حسنات
با کفر سود نکند سیئات نیز بر ایمان غالب نیاید و ضرر نکند الا کمال ایمان را مگر آنکه بطریق استحلال
و استخفاف بود یعنی حرام را حلال داند و گناه را سبک شمارد و این خود عین کفر است و منافی
تصدیق ولیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند و بحکم بشریت و غلبه شهوت
بلغزد کافر نگردد زیرا که این منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی
ایمان آورده و مسلمان شده ولیکن جوارح و اعضای او بفرمان دل نمی روند خصوصا
وقتیکه مقارن باشد با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه و با وجود این مغرور نباید
بود که شومی گناه صفای قلب و پاکی ایمان را چنان برد که نام و نشان را از آن نگذارد
و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و بیک درجه از کفر نزدیک سازد و اگر عادت سازد
و مداومت بر آن نماید بیم آنست که او را در ورطه کفر بیفکند در خبر است که چون گناه از بنده صادر گردد
نقطه سیاه بر دل نشیند اگر توبه کرد بحال اصلی باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و صفحه
دل را بتمام فرو گیرد و اگر همچنین ظلمات معاصی متراکم و متواتر گردد و خطیئات و سیئات
احاطه کند و سیاهی در سویدای دل در رود و دیگر ایمان قبول را و استماع سخن حق را
جای نماند ختم و طبع و رین که گویند این است کلا بل ران علی قلوبهم و طبع الله علی
قلوبهم و ختم الله علی قلوبهم اشارت بدان است پس معصیت اگر چه مؤمن را از ایمان
بیرون نیارد اما خوف آن است که رفته رفته آخر بکفر کشد اصل سلامت در وقوف بر حد
ضرورت است و آن بیش از سه چیز نیست لقمه که سد جوع کند و خرقه که ستر عورت شود

ومکانی

که ستر عورت شود و مکانی که از سرما و گرما بوی پناه گیرد و تجاوز از حد ضرورت به توسعه در مباحات کشد
و توسعه در مباحات بوقوع در شبهات و مکروهات آرد و وقوع در مکروهات بارتکاب محرمات رساند
اینجا سرحد دار السلام تمام شد از آن طرف ملک دار کفر است نعوذ بالله من ذلک و بالجمله راه ترقی و تنزل
بجانب کمال و نقصان باین دو طریق رود اول واجبات و سنن و نوافل استقامت دین و ثانی
ضرورت و مباح و مکروه و حرام و کفر حقیقت کار و سلامت حال در میان خوف و رجاست و الله
الهادی و اهل الکبائر من المؤمنین لا یخلدون فی النار و ان ماتوا من غیر توبة
چون بنده بارتکاب کبیره کافر نگردد و بآیات و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش دوزخ
مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که گناهکاران و مرتکبان کبائر همیشه در دوزخ نباشند
اگر چه بی توبه از عالم روند و چندگاه که قادر حکیم جل شانه خواهد ایشان را در دوزخ بدارد و پاک گرداند
و باز ایشان را به بهشت در آرد تا ابد الاباد از آنجا بیرون نیایند و امام حکیم ترمذی در نوادر الاصول
در حدیثی که از ابو هریره رضی الله عنه آورده است گفته که مکث بعضی از عصاة در دوزخ ساعتی باشد
و بعضی ماهی و بعضی سالی و بیشتر و درازترین مدت مکث عصاة در نار مقدار عمر دنیا بود که هفت
هزار سال است نعوذ بالله من ذلک و ابن ابی حاتم و ابن شاهین مثل آن از حدیث امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه آورده اند و الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
حق سبحانه تعالی خبر داده است که شرک یعنی کفر را هرگز نبخشد باقی در مشیت اوست از صغایر و کبایر
با توبه و بی توبه هر را خواهد بخشد و هر را خواهد بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و بعضی
گفته اند که دوام عذاب و خلود نار مخصوص بکافر معاند معرض از حق است اما آنکه در طلب سعی و بذل

مجهود نموده لیکن بزور بازوی بمقصود نرسیده معذورست و از کلام حجة الاسلام محمد غزالی علیه الرحمة
التوالی در بعضی رسایلش نیز اشارتی بمثل این سخن توان یافت ولیکن مختار جمهور که اهل سواد اعظم اند
همان اولست والله اعلم پس حاصل کلام آن آمد که آدمیان دو قسم اند مومن و کافر و مومن دو قسم اند مطیع
و عاصی و عاصی نیز بر دو قسم بود تائب و غیر تائب و کافر مخلدست در نار اجماعا و مطیع و تائب در مشیت پروردگارست
تعالی اگر خواهد بقدر معصیتش عذابش کند و بدوزخ فرستد باز ازش اخراج کند و بهشتش در آورد و اگر خواهد
عفوش کند بشفاعتی یا بی شفاعتی بی سابقه عذاب بجنتش فرستد یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء آمده
و احادیث در باب عفو و مغفرت گناهکاران بسیارست یک حدیث آن بود که در باب سوال ذکر کردیم
و نزدیک بآن این حدیثست که الله تعالی بنده را در حضرتش ایستاده کند و او را بر نامه اعمالش واقف گرداند
پس بیند که در آن جز سیئات چیزی نیست و بر پشت نامه که بجانب خلایق بود همه حسنات نوشته تا دیگران از وی
جز حرف حسنات نخوانند و سیئاتش از نظر اغیار مستور ماند پس بفرماید وی سبحانه و تعالی که ای بنده من
در دنیا گناهان ترا پوشیدم و امروز آمرزیدم دیگر به بهشت رو که تا ابد جای تو آنست و اینهمه بحکم اوست
تعالی عقل را در اینجا مدخلی نیست که گوید که چرا گناه نبخشد و چرا یکی را بخشد و دیگری را بگیرد یفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید پس ظاهر شد که حکم او چنانست که در وعده خلاف نشود و در وعید تواند
که خلاف کند این محض کرم اوست عادت کریمان اینست که اگر وعده انعام و احسان کنند البته وفا
کنند الکریم اذا وعد وفا و اگر بقهر و عذاب بترسانند بوجود نیارند بعضی بر آنند که خلاف در وعده
و وعید او قطعا نرود و الا کذب در اخبار او لازم آید تعالی عن ذلک و جوابش آنست که بقرینه اقتضای
کرم در اخبار وعید شرط مشیت مقدر بود اگرچه تصریح بمشیت وقوع یافته نیز قرینه آن تواند بود

باخود

باخود مراد از اخبار وعید استحقاق عذابست نه وقوع بالفعل یا مراد بدان انشاء وعیدست نه حقیقت
اخبار پس کذب بهیچ سبیل لازم نیاید فافهم والله الموفق والله اعلم و یجوز العقاب علی الصغیرة
چون ماورای کفر از گناهان در مشیت پروردگار ماند و صغیره نیز گناهست مواخذه و عقاب بدان نیز جایز
باشد والله تعالی ارسل رسلا من البشر الی البشر مبشرین و منذرین و مبینین
ما یحتاجون من الله امور الدنیا والدین بر پروردگار تعالی و تقدس هیچ چیز واجب نباشد بمعنی
آنکه در فعلی از افعال ملجا و مضطر گردد زیرا که وی فاعل مختارست هرچه کند باراده و اختیار کند نه بجبر
و اضطرار نه بمعنی آنکه عقل حکم کند بوجوب آن بر وی تعالی زیرا که عقل محکوم اوست نه حاکم الا آنکه وی تعالی
بفضل و کرم و رافت و رحمت خود چند چیز را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش
و معاد ایشان باشد مثل رزق دادن بندگان و هدایت ایشان و فرستادن پیغمبران بر خود
لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه وجوبست بلکه اجرای سنت و عادتست که
بفضل عمیم خود میکند و چون عام خلق را استعداد و قابلیت استفاضه از جناب اقدس بی واسطه لحوق
و اتصال بملکوت اعلی نبود بعضی از آدمیان را برگزیده و علم ذات و صفات و افعال خود و آنچه
صلاح مبدا و معاد ایشان در آن باشد بیاموخت و بسوی خلق فرستاد تا دعوت شان کنند و
همه را بنمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان محتاج اند از علم و عمل شان بیاموزند و نیز وی تعالی بهشتی را
آفرید و دوزخی و بهشت را جای نیکوکاران ساخت و دوزخ را محل بدکاران و معرفت کارهای که به بهشت
رسانند و از دوزخ باز دارند بمجرد عقل ممکن نبود پس انبیا را برانگیخت تا آن کارها بخلق تعلیم کنند
و بدان دلالت نمایند و تا دیگر خلق را حجتی و عذری نماند چنانچه فرمود لئلا یکون للناس

على الله حجة بعد الرسل وقوله تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين وبحقيقت
مواد واصول جميع علوم ارضي وسماوي بكمالات علمي وعملي بوساطت حضرت انبيا عليهم السلام
بخلق رسيده است مبدا ومنبع علم جز وحي آسمان نيست وتمامه علما وحكما استنباط واستنتاج
علوم از انجا نمايند وازان سرچشمه آب خورند وتوانند كه بقياس واجتهاد ورياضات ومجاهدات چيزي چند
بران بيفزايند وآنرا شرح وتفسير كنند وتقرير نمايند وسبب مخالفت ومباينت بعضي علوم بشرايع
آن تواند بود كه چون سنت الهي وحكمت بالغه وي بر نسخ شرايع وتبديل اديان رفته است كروهي
بر شريعت اولى ودين سابق مانده وبراه متابعت پيغمبر لاحق نرفتند وفرقه ديگر تحريف وتصحيف
چيزها بران افزوده وتغيرات داده وجماعه ديگر نيز باشند كه بحكم عقل بو الفضول واوهام وخيالات
باطل جمله از هذيانات واباطيل بر روي كار آورده ابواب قيل وقال باز كرده باشند واعتقاد آنكه
حكما وعقلا بمجرد دريافت واستدلال بي آنكه مواد ومبادي آن منتهي تعليم وتلقين از مشايخ
واستاد كه نقله علوم وروات اخبار انبيا اند ايجاد علوم كرده اند در غايت بعدست طريق تحصيل
علوم تعلم است باقي فهم واستنباط است چنانچه در حديث آمده است كه انما العلم بالتعلم والحلم
بالتحلم اشارت ميكند كه طريق اكتساب عمل وعلم وخلق بتعلم وتاديب وتخلق است وايدهم
بالمعجزات الباهرة والآيات الساطعة المفيدة لليقين چون هر دعوي را برهاني
بايد وهر مدعي را دليلي انبيا صلوات الله عليهم كه دعوي رسالت وسفارت ميكنند ميان پروردگار
وخلقيت او برهان صدق ايشان معجزات است ومعجزه عبارتست از خارق عادتي كه
بر دست مدعي نبوت بر وفق دعوي وي ظاهر گردد وغير وي از اتيان بمثل آن عاجز آيد

خارق

خارق عادت چه معني دارد يعني بطلق تمام امور را باسباب وابسته ساخته است وسنت الهي بران
رفته كه آن امور را بي آن سبب ايجاد نكند اين معني عادتست وگاهي بقدرت خود خرق آن عادت كند
وآنرا بي سبب بر دست رسول خود پيدا آرد تا دليل بود بر رسالت وي ومعجزه فعل الهيست نه فعل
رسول نيز اگر خرق عادت پروردگار تعالى از بنده ممكن نباشد ودلالت معجزه بر صدق نبي
يقيني است ونزد مشاهده معجزه بي اختيار علم بصدق نبي حصول پذيرد ونفس در تصديق بيطاعت
وبيچاره گردد ومجال انكار بروي شك آيد اين خاصيت نفس است وجبلت اوست وچون آن
دعوي بلند بود برهان نيز بر اندازه وي ومعجزه از علم قهر وقدرت است كه در غلبه وسطوت آن
پاي ثبات بجاي خود نماند وعنان اختيار از دست رود بخلاف دلايل عقليه ونقليه كه گروهي چند
در رشته خيال وباد هوا افتاده ولهذا الزام خصم واسكات وي بدان در غايت دشواري بود
هرگز راه نزاع وجدال ابر نه بندد چنانكه از دلايل كلاميه وفلسفيه ظاهر گردد وهر كه بعد از معجزه ديدن
كافر ماند كفر او جز بعلت عناد وسابقه شقاوت ازلي نباشد واول الانبيا آدم عليه
السلام واخرهم محمد صلى الله عليه وسلم اول پيغمبران آدمست عليه السلام واخر ايشان
محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم لقوله تعالى ولكن رسول الله وخاتم النبيين چون مقصود
از بعثت ان حضرت كمال دين وتتميم مكارم اخلاق بود بعد از حصول اين مقصود بر وجه اتم واكمل
بعد از وي احتياج پيغمبر ديگر نباشد ووجود علما وخلفاي او كه حاملان دين وحافظان ملت اويند
كفايت بود والاولى ان لا يعين على عددهم بايد كه در تسميه انبيا صلوات الله عليهم اقتصار
بر عدد معين نكنند اگرچه در بعضي احاديث وقوع يافته كه تمامه انبيا يك لك وبيست وچهار هزار

اند زیرا که در قرآن مجید میفرماید منهم من قصصنا علیك ومنهم من لم نقصص علیك
میفرماید قصه بعضي انبیا را بر تو خوانده ایم یعني نام ایشانرا بر تو نبرده ایم واحوال ایشانرا بتو
نگفته وتواند که این خبر در یکوقتي باشد بعد ازان گفته باشد اگرچه در نص کتاب غایب شد بر هر تقدیر
احتیاط در ابهام واجمال است والله اعلم دیگر بدانکه در نبوت ذوالقرنین اختلافست بعضي
برانند که وي پیغمبرست واکثر برانند که بادشاه است مسلمان عادل وحق همین قول است و
منقول از امیر المؤمنین علي کرم الله وجهه نیز هم چنین است وبعضي اورا از ملایکه دانند واین
سخن بغایت بعیدست ودر نام او نیز اختلافست مشهور آنست که نام وي اسکندرست
وعبد الله وعزبان ودارا بي وهرمس وغیر آن نیز گفته اند واین اسکندر بن فیلقوس رومیست
ومصاحب خضرست که طلب چشمه حیات کرده ونیافته واسکندر یوناني دیگرست که
مصاحب ارسطو از اولاد یونان بن یافث بن نوح است کذا قیل والله اعلم وذوالقرنین
در زمان ابراهیم خلیل علیه السلام بود وبقولي بعد از موسي وبقول ابن عبد الحق که از ائمه
علماي حدیث وتفسیرست بعد از عیسي علیه السلام بود وگفته اند چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق
تا مغرب بوده اند دو مسلمان یکي سلیمان ودیگر ذوالقرنین ودو کافر نمرود وبخت نصر که بعد از
نمرود بود وپنجم امام مهدي خواهد بود که در آخر زمان پیدا شود ودر تسمیه اسکندر بذو القرنین
اقوالست قول وهب بن منبه آنست که وي مالک دو قرن زمین بود یعني دو جانب وي که
مشرق ومغربست یا روم وفارس ویا ترک وقول حسن بصري آنست که وي دو گیسو داشت
ازان جهت اورا ذوالقرنین گفتند وبعضي گفته اند که بر سر وي دو شاخ بود مثل شاخهاي گاو

وبقولي

وبقولي دو قرن بادشاهي کرد ودر وي از امیر المؤمنین علي کرم الله وجهه آنست که در جهاد بر دو جانب
سر وي زخم رسیده ازانش ذوالقرنین گفتند واز ابن کوا که از اصحاب علي مرتضي بود پرسیدند که
ذوالقرنین پیغمبر بود گفت لا وي صالح که بر جانب راست سر وي در طاعت خدا زخمي رسید ومرد
حق تعالی اورا باز زنده گردانید پس بجانب چپ زخمي رسید ومرد وباز زنده شد ازان باز نام او
ذوالقرنین گفته اند وبعضي گویند که وي در خواب دید که با آفتاب رسیده ودو قرن یعني دو جانب او را گرفته
است واین خواب را با قوم خود باز گفت نامش ذوالقرنین کردند والله اعلم ودر نبوت لقمان که گویند
ابن اخت ایوب علیه السلام وبقولي ابن خاله وي بود نیز اختلافست صحیح آنست که وي حبشي حکیم
وولي بود وبقولي پیغمبر بود آورده اند که وي هزار پیغمبر را خدمت کرده وتلمذ نموده بود از ابن عباس
منقول است که لقمان نبي بود ونه ملک بلکه بنده سیاهي بود گوسپند میچرانید حق تعالی اورا برگزید
وحکمت وفتوت وعقل داد ودر کتاب خود ذکر وي کرد واما خضر علیه السلام اصح آنست که وي
نبي است معمر ومحجوب از ابصار وتا روز قیامت باقیست از جهت شرب وي ماء الحیات را وبعضي برانند
که ولي است واما قول بانکه وي ملکست باطل ووي بقول جماهیر اهل علم وصلاح زنده است ووي
نمیرد تا قرآن برداشته شود وحافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاري گفته که حق آنست که وي نبي است
وسخاوي نیز موافق آن گفته وقسطلاني در شرح بخاري ذکر کرده است که خضر بفتح خا وسکون ضاد
نام وي بلیا ابن ملکان است وبعضي گویند ابن مالکست که برادر الیاس بود وبعضي گویند که پسر صلبي
آدم علیه السلام است وبعضي گویند که وي پسر فرعون است واین قول بغایت غریب ونادرست
والله اعلم وبالجمله باتفاق مشایخ صوفیه وبقول جماهیر علما خضر در حیاتست وجماعه از محدثین

مثل امام بخاری وابن المبارک وحربی وابن جوزی انکار حیات وی کنند انتهی وتمسک منکران
بآن حدیث است که آنحضرت قریب بزمان رحلت خود فرموده که هیچ جانداری که بر روی زمین است
بعد از صد سال باقی نماند واین تاویلات است وملاقات اکابر اولیاء الله بشهرت رسیده است
ووی آنحضرت را ملاقات کرده وتعزیت اصحاب بعد از فوت آنحضرت آمده وقول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم لو کان الخضر حیا لزارنی بیش از ملاقات بود وبناء ملازمت بر عرف
عادت است ووی نقل احادیث از آنحضرت کرده است که بعضی مشایخ آنرا از وی شنیده‌اند ودر
نبوت مریم وآسیه امراة فرعون وساره وهاجره وحوا وام موسی که نام او یوخاند است علیهن السلام
نیز قولی آمده است وصحیح آنست که نبوت مخصوص مردانست در نص قرآن مجید میفرماید وما
ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم اگرچه نسبت وحی باذکر با نبیا این نساء
مذکور است واقع شده باشد اما از انجا جزم به نبوت نتوان کرد مراد از وی اعلام والهام است چنانچه
فرموده است واوحی ربك الی النحل وذکر با انبیا علیهم السلام از جهة تشریف واکرام است والله
اعلم وکلهم کانوا مبلغین عن الله صادقین معصومین غیر معزولین
انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم هرچه گویند راست گویند وهر خبر دهند از جانب خدا داده دهند
وهر امر ونهی که کنند بفرمان وی تعالی کنند واز گناهان معصوم باشند چون بحکم معجزه دعوی
رسالت ثابت شده باشد لابد هرچه رسول گوید از رسل گوید ما علی الرسول الا البلاغ
واگر دروغ گویند حکمت رسالت باطل گردد واگر خود پیغمبران حق کنند معصیت ورزند
مردم نفرت گیرند وبگریزند واز نصیحت وارشاد بهشیت نیاید وعصمت ایشان از دروغ

وکبایر

وکبایر مطلق است یعنی عمدا وسهوا واز صغایر عمدا ونزد بعضی صدور کبیره سهوا وصغیره عمدا
جایز باشد مثل سرقت لقمه وتطقیق حبه ومختار نزد جمهور اهل سنت آنست که ایشان
معصوم اند از کبایر وصغایر عمدا وسهوا واین الیق است بعظمت منصب وعلو رتبت
ایشان صلوات الله علیهم اجمعین کذا ذکر بعض فقهاء المحدثین من اهل المدینة فی شرح القصیدة
الامالیة واما وقوع سهو ونسیان بر آنچه ایشان در آنچه متعلق برسالت وابلاغ احکام است جایز
نیست ودر غیر آن سهو در افعال جایز است چنانچه در باب سجود سهو معلوم شده است وآنچه
از خطا وزلات از حضرت انبیا علیهم الصلوة والسلام منقول است بعضی از انها صحیح نیست
وبعضی که صحیح است که آنرا محامل وتاویلاتست که در کتب مذکور است وظاهر آنرا معتقد نباید
بود وانبیا معزول نشوند ومرتبه نبوت ورسالت که حق تعالی بفضل وکرم خود بخشیده است
از ایشان باز نگیرد ومقام نبوت ورسالت بعد از موت ثابت است وجود انبیا را موت
نبود وایشان حی وباقی اند وموت همان است که یکبار چشیده اند بعد از ان روح را بابدان
ایشان اعادت کنند وحقیقت حیات بخشند چنانچه در دنیا بودند کاملتر از حیات شهدا
که آن معنوی است ونسخ شریعت وعزل نبوت نیست واولیاء را از خوف عزل واز خوف خاتمت
در دنیا ایمن نباشد وبعد از موت اگر با ایمان رفتند مومن اند ووی چنانچه در حالت سلم
مثلا ودر استغاثت واستمداد از قبور بعضی فقهاء اسخن است ایشان گویند که زیارت قبور
در غیر انبیا علیهم السلام از برای عبرت واعتبار وتذکر موت بود یا از برای ایصال نفع
واستغفار برای موتی باشد چنانچه از فعل آنحضرت در زیارت بقیع بصحت رسیده

صغایر
[illegible]

ومشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم گویند که تصرف بعضی اولیا در عالم برزخ دایم و باقیست
و توسل و استمداد بارواح مقدسهٔ ایشان ثابت و موثر و امام حجة الاسلام محمد غزالی گوید که:
هر که در حیات بوی توسل و تبرک جوید بعد از موتش نیز توان جست و این سخن موافق:
دلیلست چه بقای روح بعد از موت بدلالت احادیث و اجماع علما ثابتست و تصرف
در حیات و بعد از ممات روحست نه بدن و متصرف حقیقی حق تعالیست و ولایت عبارت
از فنا فی الله و بقا بوست و این نسبت بعد از موت اتم و اکملست و نزد ارباب کشف
و تحقیق مقابلهٔ روح زایر با روح مزور موجب انعکاس اشعهٔ لمعات انوار و اسرار شود چنانکه
مقابلهٔ مرآت بمرآت و اولیا را ابدان مکتسبهٔ مثالیه نیز بود که بدان ظهور نمایند و امداد
و ارشاد طالبان کنند و منکر را از دلیل و برهان بر انکار آن نیست یکی از مشایخ گفته است
که چهار کس را از اولیا دیدم که در قبر خود تصرف میکنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات
یا بیشتر از آن جمله شیخ معروف کرخی و حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رحمهما الله تعالی
و دو دیگر را یکی شیخ عقیل منبجی و دیگر شیخ حیوة بن قیس حرانی قدس الله اسرارهم
نیز از اولیا شمرده و شرح این سخن ببسطی طلبد اگر خدا خواست در رساله دیگر به
تفصیل ذکر آن تقریب افتد لحی از آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان
احوال مدینهٔ منوره میکنند نیز مذکور شده است والله اعلم و افضل الانبیاء محمد
علیه السلام ثبوت نبوت آن حضرت بمعجزات باهره و آیات ساطعهٔ اوست
که بتواتر منقول شده است هر پیغمبر را معجزه مخصوص بود از یک جنس و یا دو جنس:

لحی بمعنی چیزی

وآنحضرت را

وآنحضرت را معجزات از هر جنس بود و فراوان بود از اینجا ظاهر شود که او را در جمیع اجزای عالم از
ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیاء سابق متوزع
بود در ذات شریف او یا زیاده تنها و علی حده جمع و موجود بود آنچه خوبان همه دارند تو تنها
داری: چنانچه فرمود انا سید ولد آدم و لا فخر لی و لا ادم و بنی آدم در عرف یعنی نوع
انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و در حدیث و ادم و من دونه تحت لوائی
در مقصود ظاهرتر و صریحتر است و فضیلت بعد از آن حضرت ابراهیم خلیل راست و بعد از وی
موسی و عیسی و نوح راست و این پنج تن اولو العزم اند که بزرگترین و فاضلترین رسل اند و صبر
و مجاهده ایشان در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات وی صلی الله علیه وسلم قرآن عظیم است
که از صفات الهی و کلام قدیم اوست عز و علا باقیست بر مرور دهور و اعصار و معجزات دیگر ظاهر
شدند و گذشتند الا النقل متواتر که در حکم مشاهده است از انها باقیست و واضح براهین
و بینات بر صدق آنحضرت و حقانیت قرآن این آیت است که بر ملا بر روی تمام فصحا و بلغای
قریش که افصح فصحای عرب و الد خصام دین و اشد اعدای سید المرسلین بودند برخوانده
وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله بظاهر از جنس لفظ
و کلام ایشان بود و بانگ دعوی ایشان در فصاحت و بلاغت بفلک اثیر میرفت و لهذا معجزه
آنحضرت از جنس آن شد چه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که تفاخر و تفاضل اهل زمان
بدان بود چنانچه سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی علیهما السلام بود بدان و برو چون
غیب اثبات نقص ما تیان معارض غایت حرص و نهایت تهالک داشته اند چرا که یکی از ان ایشان

سورت یا آیتی مثل آن نیاورد که از پیش نبرد اول بحث خود همین بود و احتیاج بجنگ و جدل و محاربه
و قتال نبود قدرت نگر که همین حروف و الفاظ و همین کلمات که زبان زده خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود
هیچ یکی را قدرت بشر که کلمه چند بهم تواند بست و کلامی مثل قرآن تالیف تواند داد اعجاز ازین نمیگذرد
و نقل است که چون سوره اقرأ باسم ربک که اول آیات قرآن است نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت
فصحای عرب که بسبب سخن تعصب و تفاخر داشتند آنرا نیز بر در کعبه بیاویختند دیگر هر که را نظر بروی
می افتد و در متانت کلام و طرز سخن بیکرانیست حیران میگشت و اعتراف میکرد که این کلام سخن
آدمیان نماند و اتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون است قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی
مثل قرآن مقدور ایشان بود ولیکن قدرت باهره الهی صرف همت ایشان از معارضه آن
منع میکرد و مهری بر دهان ایشان نهاد و نگذاشت که اگر آن بکردند و از ان وادی دم زنند اصل
مقصود باین قدر نیز حاصل است چه صرف همت ایشان با وجود قدرت و حرص معارضت نیز
اعجاز است ولیکن قایل این سخن کوتاهی کرد و سخن بتوهم و زعم خود میگفت هرزه میگوید و سستی
میکند بچه دلیل دانست که اتیان مثل قرآن در قدرت ایشان بود حق آنست که هیچ کس را از ماسوی
الله تعالی قدرت بر اتیان مثل قرآن نیست الآن چه شد منکرا اعدای دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم
رفتند قرآن خود بآواز بلند میگوید و میشنوید قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا نوع ۱۰
بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا دیگر سخن چیست
اگر تتبع سیر و صفات سنیه و شمایل مرضیه و اخلاق عظیمه وی صلی الله علیه و سلم بکنند بیقین معلوم
میشود که وجود شریف وی از سر تا پا اعجاز و حسن و نمار است صلی الله علیه و سلم رباعی هر جلوه جمال ترا

نازدیگرست

نازدیگرست * هر نوع کمال تو اساز دیگرست * اعجاز حسن ای بسخن نیست احتیاج * هر غمزه رخ تو هم اعجاز دیگرست
وهو مبعوث الی کافة الخلق اجمعین وی صلی الله علیه و سلم مبعوث است بکافه جن و انس و لهذا
او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت وی و ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و برقوم خود
بازگشتن و دعوت کردن منصوص قرآن مجید است و نزد اکثر علما عموم بعثت بجانب جن و انس مخصوص
آنحضرت است صلی الله علیه و سلم شیخ جلال الدین سیوطی گفته است که شک نیست که جن مکلف اند در امم ماضیه و تکلیف
نباشد مگر بسماع از پیغمبر یا از صادق که از وی روایت کند با تفاق هر آنکه از جنس جن پیغمبری مبعوث نشده
و آیه یا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم بظاهر دلالت دارد بر بعثت رسل بجن و انس
از جنس انسان ماول است و در قرآن مجید نقل از جن میکنند که گفتند انا سمعنا کتابا انزل من بعد
موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق والی صراط مستقیم ظاهر این آیه کریمه آنست که
ایشان مومن بشریعت موسی و مهتدی بهدایت وی بودند پس آنچه مخصوص بآنحضرت شده آن بوده
که انبیای دیگر را دعوت و خطاب آن بجن مشافه نبود چنانچه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بلکه ایشان
بسماع کتاب الله و اطلاع بر احکام شریعت وی عمل میکردند باتباع قال السیوطی وهذا ما ذهب الیه
الضحاک و هو الظاهر انتهی و بقول بعضی علما بثبت و رسالت آنحضرت ملایکه را نیز شامل است
و نزد اهل تحقیق وی مبعوث تمام اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات
و وی و کمال و ذاتیه موجودات و سایر ممکنات و اسلام احجار و سجده اشجار بروی و شهادت حیوانات
بر رسالتش چیست غیر آنکه جن و انس را چون مرید و مختار آفریده اند کفر و معصیت از ایشان سلناک
بر بر زند و از بواقی اقسام جز ایمان و طاعت نیاید چنانچه از ملایکه و دلالت نص قرآن و صادر

الا رحمة للعالمین نیز مبهم برانست چه یا و نون درین صیغه بر حقیقتش نیست چنانکه در رب العالمین
و عبارت کافه خلق که در عقاید واقع شده است صریح است دران و معراج فی الیقظة بشخصه
الی السماء ثم الی ما شاء الله تعالی حق امتحان ایمان در تصدیق قصه معراج است که در ساعت
لطیفه در بیداری بجسد شریف تا آسمان و عرش عظیم بلکه بالای عرش تا حد لامکان با آن حکایات
و خصوصیات مذکوره در احادیث صحیحه واقع است و تحقیق این نسبت بمعرفت عالم روحانیان شود
که از مضیق جهت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب کشف و شهود آنرا بیان کرده اند و ایمان
آنست که بمجرد شنیدن این خبر بی توقف بر حقیقت و کیفیت آن در دل نشیند و تردد و خلجان
بدان راه نیابد و اگر بر درک آن حالت و دریافت آن مرتبه اطلاع بخشند آن خود بابی دیگر است
او را خاصگان درگاه از اهل معرفت و متجردان جلباب بشریت دانند در عالم محبت و تسلیم
یعنی چادر با پرده
ایمان کجا فرصت تصور و تکلف تامل است اینجا سخن بشنیدن و ایمان آوردن تو امانت ابوبکر را
رضی الله عنه صدیق از ان روز لقب شد که تصدیق قصه معراج کرد بی توقف و تامل ایمان آورد
و چندین از مسلمانان درین واقعه در شک افتاده اند و براه ارتداد رفتند و ایمان آوردن
وی رضی الله عنه در اول کار بی معجزه و طلب دلیل نیز ازین باب بود اگرچه انوار معجزات
و آیات ساطع بود اما وی بطلب پیش نیامد و توفیق نمود و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم باز آمدند از دیدن پروردگار پرسیدند با بعضی جواب بکشف حقیقت داد با دیگران سخن
در پرده و مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وی سخن کرد از اینجا معلوم شود که هر کس
قابل خطاب حقیقت و کشف اسرار نیست سخن یکیست ولیکن تفاوت در لفظ و عبارات

وحق

و حق آنست که وی صلی الله علیه و سلم پروردگار خود را بچشم سر دید جمهور صحابه بر این اند و الا دیدن جلی
بدیده دل در جمیع احوال خود خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر دانستن
بدل است والله اعلم و امته خیر الامم امت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهترین امتان است
همچنانکه وی بهتر و بهترین پیغمبرانست صلوات الله علیه و علیهم اجمعین در قران مجید میفرماید کنتم
خیر امة اخرجت للناس در حدیث آمده است که مدت عمر و بقای شما نسبت بزمان بقا
و اعمار امم سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب دارد و باوجود آن ثواب بیشتر از ایشان میدهند و قصه حال
شما نسبت بیهود و نصاری حکم آن دارد که مردی سه اجیر گرفت یکی را بر عمل که از صبح تا نصف
نهار تا وقت عصر نیز قیراطی قرار داد و دیگری را از وقت عصر تا مغرب دو قیراط که چون شام درآمد
وقت اجرت دادن شد بآن دو طایفه اول یکان یکان قیراطی داد و باین دیگر دو قیراط پس آن
دو گروه بغضب درآمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست با آنکه عمل ما بیشتر اجرت چرا کمتر شد گفت
با آنچه با شما شرط کرده و قرار داده بودم دادم باقی فضل منست هر کرا خواهم میدهم اول اشارت بجماعت یهود
و ثانی بنصاری و ثالث باین امت مرحومه و مغفوره و در فضایل و کثرت ثواب این امت متقدم
و متاخر احادیث بسیار آمده و بحقیقت آنچه از علوم و معارف و حقایق و دقایق و عجایب و غرایب
از افراد این امت بظهور آمده است از هیچ امتی نیامده و هذا ظاهر و شریعته اکمل الشرایع و دینه
ناسخ الادیان و شریعت احمدیه کامله و جامعه از شریعتهای ماضیه است و دین وی ناسخ جمیع
ادیانست چون وی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیا و آخر رسل بود لاجرم بعد از وی دینی و شریعتی
دیگر نشد و کمال دیگر مترقب نبود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق اشارت بدانست شریعت موسی

علیه السلام شریعت قهر وجلال بود وامر تقبیل النفس وتحریم طیبات ومنع غنایم وتعجیل عقوبات
ناظر بدان است وموسی علیه السلام نیز در عظمت وهیبت وشدت وغضب وبطش اعلای دین و برتبه
بود کما یحکی آثار آن بنظر بر طلعت وی نبود وعیسی علیه السلام بغایت مظهر لطف ورفق وجمال بود وشریعت
وی با شریعت فضل احسان بود که اصلا در وی وبالی وقتالی نبود بلکه قتال بر ایشان حرام بود
وکلامی از انجیل نقل کنند که ترجمه اش اینست که هر که بر یک رخسار تو طپانچه زند تو رخسار دیگر پیش وی بنه
وهر که بگوشه جامه تو دست زند تو ردای خود را بوی بخش وهر که ترا یک میل تسخیر کند وترا بر کار کرد
تو تا دو میل با وی برو وپیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم اتم مظهر کمال وجامع صفت جمال وجلال ولطف
وقهر بود وهم قوت وصلابت او عمل وشدت موسوی داشت وهم لین ولطف وفضل ورافت
عیسوی فرموده است انا الضحوک القتول فرمود من همیشه در خنده باشم ودر عین خنده
کشنده کمال جامعیت اینست بیت بخنده نمکین دل بری وجان بخشی ؛ تبارک الله ازین
چه خنده وچه لبست ؛ قوله تعالی ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث نیز اشارت
بعدالت وتوسط شریعت اوست وحقیقت حال بعد از تتبع سیر وشمایل ومعرفت احوال آن
حضرت ووضع شرایع واحکام وی صلی الله علیه وسلم منکشف گردد بالله التوفیق واصحابه
خیار الامة واصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم اجمعین فاضلتر وبهتر از باقی امتند که ایشانرا
پروردگار تعالی برای صحبت ونصرت واعانت رسول خود برگزید واختیار نمود وتقویت این دین
قویم واقامت این ملت عظیم بایشان کرد وکانوا احق بها واهلها وکان الله بکل شیء
علیما چنین اخبار وآثار در مدح وفضل ایشان واقع شده است که بنظر بدان جزم کرده شود

متظاهر

کرایشان

که ایشان افضل واکثر ثواب اند از سایر امت فرموده است که اگر یکی شما مقدار جبل احد طلا در راه
خدا انفاق کند به نیم پیمانه جو که یکی از ایشان کند برابری نکند وحدیث خیر القرون قرنی نیز از دلایل
این مدعاست وغیر آن دلایل بسیار است وخود کدام دلیل واضحتر ازین که بواسطه جمال مصطفی را
صلی الله علیه وآله وسلم دیده وبا وی صحبت داشته بامر ونهی الهی مخاطب گشته وصرف مال وجان
در راه وی نموده اند وصحابی مومنی بود که آنحضرت را در حال ایمان دیده واز دنیا با ایمان رفته
اگرچه خود یک نظر دیده باشد وبعضی شرط کرده که مصاحبت ومجالست وی با آن حضرت صلی الله
علیه وسلم ممتد بود ودر جهاد وغزوات در خدمت وی حاضر شده باشد واقل شش ماه داشتند
چه آنرا که یک نظر دیده ویک ساعت در مجلس نشسته در عرف مصاحبت نگویند وگویند که خیریت
وافضلیت که مذکور شد مخصوص بان جماعت از اصحابست نه عام ومختار نزد جمهور آنست
که این فضیلت آنرا که یک نظر بر جمال مصطفی صلی الله علیه وسلم انداخته نیز شاملست وتحقیقا
بیک نظر کمال وی دیدن ویک ساعت در مجلس او صلی الله علیه وسلم نشستن وسخن از وی شنیدن
چیزی نامی وکاری گشاید که دیگر از انخلوت واربعینات نماید ونکشاید بدل لنافی قوت
القلوب وبعد افضلیت اصحاب نسبت بجمیع امت کسی که سخن کرده که ابو عمر بن عبد البر است
که از مشاهیر واکابر علماء حدیث است وی تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسی پیدا گردد که در مرتبه
با ایشان برابر یا بهتر بود وبحدیث مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره
استدلال کنند ونیز در حدیث آمده است که آنحضرت پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما که
ایمان بتو آوردیم وهمراه تو جهاد کردیم بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما بیایند ونادیده بمن ایمان

آن به بهتر از شما باشند و ابن مسعود رضي الله عنه فرموده است که امر محمد صلی الله علیه وسلم ظاهر و روشن
بود بر هر که او را دیده است ایماني آرند فاضلتر از ان نباشد که در غیب بوی ایمان آرند و بعضي مفسران
که یؤمنون بالغیب را هم بدین معني تفسیر کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان
چنان شود که تمسک بدین و سنت مثل گرفتن اخگر سوزان باشد هر که دران زمان متمسک
بسنت بود اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند یا رسول الله پنجاه کس از ایشان یا از ما
فرمود بلکه از شما و امثال این احادیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق و مختار همانست که
جمهور علما بر آنند و مراد این خیریت که بسنیان را اثبات کرده اند از وجه خاص است که ایمان بغیب
باشد ولیکن فضل کلي اصحاب راست و فضل جزوي منافات با فضل کلي ندارد و مانا که خلاف
ابن عبد البر در صحابه بمعني عام است که بیکنظر دران اکتفا کرده اند نه بمعني خاص که مصاحبين
وهم نشینان دایمي آنحضرت اند و با وجود آن هیچ فضلي و هیچ مرتبه و هیچ کرامتي بفضیلت
نظر بر جمال مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و یقیني که بدان حاصل کرده نرسد اگرچه اولیاء الله را
صحبت معنوي با آنحضرت حاصل است والله اعلم بالصواب و الخلفاء الاربعة ∴
افضل الاصحاب چهار یار با صفا که خلفاي راشدین و جانشین مصطفی اند صلی الله
علیه وآله وسلم و رضي الله تعالی عنهم فاضلترین اصحاب و نزدیکترین احباب او اند و فضایل
و مناقب و محامد و سوابق و مآثر ایشان در اسلام چندانست که هیچ یکي را از اصحاب با ایشان
در انجا شرکت و مساهمت نبود چنانچه بنظر در احادیث و اخبار و آثار روشن گردد
و فضلهم علی ترتیب الخلافة والمراد بالافضلیة اکثریة الثواب بدانکه اینجا دو

مقام

دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر صدیق بعد از وی عمر
فاروق بعد از وي عثمان ذی النورین بعد از وي علي مرتضی رضي الله عنهم اجمعین و این مسئله نزد
اهل سنت و جماعت از تعینات است و طریق اثبات خلافت ابي بکر رضي الله تعالی عنه نزد بعضي
نص صریح و حدیث صحیح است و نزد جمهور علماي سنت و جماعت اجماع صحابه است یعني صحابه همه
اتفاق کردند بر خلافت ابي بکر و اطاعت و انقیاد وي نمودند و در احکام دنیا و آخرت براه سوا
و متابعت او رفتند و حال آنکه در ایشان ابو ذر و عمار و سلمان و صهیب و امثال ایشان بودند
که بحال ایشان میل و مداهنت در دین اصلا راه نداشت و در شان ایشان وارد است لا یخافون
لومة لائم و اگرچه امیر المؤمنین علي بن ابي طالب و عباس بن عبد المطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحه و زبیر
و مقداد بن الاسود که از اعیان و اکابر صحابه بودند در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند ولیکن
بعد از ان وقت دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در طاعت و انقیاد وي در آمدند و براه سوا
رفتند و ابو بکر صدیق رضي الله عنه ایشان را نزد خود طلبید و دیگر اصحاب را حاضر آورد و خطبه خواند
و گفت این علي ابن ابي طالب است و من او را به بیعت خود التزام نمیکنم اختیار بدست اوست
و اختیار شما نیز بدست شماست اگر دیگری را از من اولی دانند و مصالحت به بینید اول کسي که با وي
بیعت کند من خواهم بود پس علي و هر که با وي بود گفتند غیر تو اولی نمیدانیم ترا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
دراو دین پیشوا کرده دیگر که تواند که ترا پس اندازد و اشارت بامر امامت نماز کرد که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در روز آخر از حیات او را فرموده جز آنکه ما را آن گران آمد که ما از اهل بیت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و ارباب مشاورت و اجتهاد بودیم این کاري بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون

ما میدانیم که اولی واحق بامامت تو بودی پس علی و هر که از اصحاب با وی بود رضی الله تعالی عنهم علانیه بر رسم
استشهاد بیعت کردند و اجماع منعقد شد و تأخیر ایشان در بیعت از جهت تأمل و اجتهاد و تحری صواب
فارغ در انعقاد اجماع نباشد و بعضی گویند که سبب تأخیر و عدم حضور علی مرتضی کرم الله وجهه در وقت بیعت
اشتغال بتجهیز و تکفین آنحضرت بود و بعد از آن بسبب حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت
و بجمع قرآن مشغول شد و از اینجا امتداد مدت توقف و تردد فهم کردند حتی که گفته اند که تا شش ماه بود و بعد
از فوت فاطمه زهرا رضی الله عنها بیعت کرد و صحیح آنست که اینقدر نبود و در آخر همان روز یا روز
دیگر بود والله اعلم و بالجمله علی مرتضی کرم الله وجهه دایم مطیع و سامع و ممتثل امر ابو بکر صدیق رضی الله
عنه بود و در نماز فرض و عید و جمعه اقتدا بوی میکرد و در غزوه بنی حنیفه که مسیلمه کذاب در انجا کشته شد
تسری بمعنی سریت
با وی بود و جاریه را از غنایم آن غزوه که ام محمد بن حنیفه است بتسری بر گرفت و اگر غزا بحکم امام
حق نمی بود تصرف در غنایم آن غزوه جایز نمی بود و هیچ عاقل روا دارد که علی مرتضی کرم الله وجهه که شیر
خدا و امام اولیا و مرکز دایره حق بود و قرآن با وی بود و وی با قرآن چنانچه در حدیث آمده است
که القرآن مع علی و علی مع القرآن مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع ظالمی باشد
و با وجود آنکه داند که حق بجانب اوست و از رسول خدا نص در شان خود شنیده باشد بطلب حق برآید
و سکوت ورزد و مدت عمر خود زبون و اسیر اهل باطل و ارباب هوی بود آخر با معاویه که با وی بناحق
در نزاع بود و راه خلافت میرفت چرا جنگ کرد و بحجت برآمد و از وی کرم الله وجهه نقل کرده اند که بخود
سوگند بخدائی که بیافریند نفس و برویاننده دانه است که اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم با من عهد کرده باشد
و امری فرموده بر من چرا این ردای من نبود نگذارم ابن ابی قحافه را که بر اولی پایه منبر مصطفی
صلی الله

صلی الله علیه وسلم برآمد لیکن چون آنحضرت با وجود حضور من و معرفت موضع من ابو بکر را امر کرد که امامت
کند و با مردم نماز بگذارد و امجال نزاع در آن نبود و چون آنحضرت او را در امر دین با اختیار کرد ما او را اختیار
او در کار دنیا اولی باشد و شیعه اعتقاد کنند که این هم از جهت تقیه بود و بحقیقت این تقیه که شیعه
اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف در نگرند عین عیب و صریح منقصت است یعنی علی مرتضی که طلب حق خود
نکرد و سکوت ورزید و بطلب حق برنخاست از آن جهت که از اعدا بترسید تا وی را نکشند این چه سخن
مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان و یقین که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا از پیغمبر خدا
شنیده باشد که خلیفه بعد از من توئی و این بشارت غیر اینمعنی ندارد که متکفل تمشیت و اجراء
احکام دین بعد از من تو خواهی بود دیگر وی از مردم بترسد و داند که اگر من طلب خلافت کنم
کشته شوم و نیز تقیه و خوف در جائی بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب بودن باشد و اینجا چنین است
علی مرتضی با آن شجاعت و صلابت در دین و توکل بر خدا که وی داشت و فاطمه بنت رسول
الله صلی الله علیه وسلم با آن عظمت و علو منصب زوجه وی حسن و حسین سبط رسول الله صلی الله
علیه وسلم و محبوبترین خلق نزد وی و فرزندان وی و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله با آن
رفعت محل تابع وی و زبیر بن عم رسول الله با کمال شجاعت و شهامت که داشت با وی
و بنو هاشم با آن شوکت و عزت و شجاعت برادران وی دیگر ضعیف و زبونی چه معنی دارد
و روایت کرده اند که عباس در مدت توقف با علی گفت دست بیرون آر که با تو بیعت کنم تا اهل عالم
گویند که عم رسول الله با ابن عم وی بیعت کرد و هیچکس را مجال خلاف باقی نماند و ابو سفیان اموی
گفت چه شد شما را ای پسران عبد مناف که راضی شدید که تیمی بر شما والی گردد و ارذل بیت من

قریش اشاره با ابوبکر صدیق کرد که از بنی تیم بود اگر شما دعوی کنید من پیاده و سوار چندان جمع
کنم که تمام وادی پر کرده دمار روزگار ایشان برآرم پس علی مرتضی کرم الله وجهه او را منع کرد و زجر
فرمود که با عدو اهل الاسلام این چه سخن است که تو میگوئی میخواهی که فتنه برپا شود واین شیعه تقیه را
بر پیغمبران جایز بلکه واجب میدارند و میگویند اظهار کفر انبیا صلوات الله در مقام خوف و تقیه جایز باشد
حتی گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی مرتضی را بامامت نماز در نفس خود تعیین کرده بود ولیکن
مانع اظهار خوف و تقیه کاه که امثال این احتمالات شنیعه را در سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
راه دهند دیگران با ایشان چگویند قبحهم الله بما احبهم وافسد اعتقادهم اگر انبیا
اخفار حق کنند دیگر حق کجا ظهور یابد متکبرتر از قوم نوح و متمردتر از نمرود و ظالم تر از فرعون که خواهد
بود با وجود آن نوح و ابراهیم و موسی اظهار حق کردند دیگر تقیه چه معنی دارد پس ثابت شد که صحابه
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم همه اجماع کردند بر خلافت ابی بکر و هرچه صحابه بلکه سایر علما و مجتهدان
این امت مرحومه مغفوره بران اجماع کنند حق باشد و ثابت بود بیقین اگرچه هر یکی از افراد الحکم
المجتهد یخطی ویصیب احتمال خطا دارد ولیکن اجماع و اتفاق ایشان را خاصیتیست که جز
برحق و صواب نبود و احتمال خطا ندارد و بحکم نص قرآن لتکونوا شهداء علی الناس و قوله
تعالی ویتبع غیر سبیل المومنین الایه وحدیث نبوی ان یجتمع امتی علی الضلالة
هرچه ایشان بران اجماع کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر روا بود که تمام اصحاب یا اکثر ایشان
در خلافت و اختیار بیعت ابی بکر عمدا براه خطا رفتند و ارتکاب ظلم کردند و خلاف حکم پیغمبر ورزیدند
و حق صریح پوشیدند فوا این سخن و نتایج آن در تمامه دین و ملت سرایت کند و در هیچ جا و در هیچ

حکم شرعی وثوق نماند چه وصول قرآن و شریعت بما بنقل ایشان ثابت شده است وایشان خود
بزعم شما ظالم و فاسق و ساتر حق بودند هیچ قباحتی و شناعتی بالاتر ازین نباشد نعوذ بالله من الجهالة
والضلالة والغباوة وامام فخر رازی در بعضی از مصنفات خود استنباطی عجب نموده است و گفته که
بحکم قرآن مجید که در سوره لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون مشهود معلوم
که نمل سلیمان اعقل از رافضی است زیرا چه مورچه با مورچهای دیگر گفت که در خانهای خود بخزید
تا لشکر سلیمان بی شعور و نادانسته پایمال تان نکنند پس ظلم تجویز نکرد که از جنود سلیمان که اصحاب
پیغمبران اند پایمال کردن مورچها و ظلم بر ایشان دیده و دانسته بوجود آید و ایشان یعنی رافضیان
چه میگویند که اصحاب سید المرسلین عمدا حق علی را پایمال ساخته اند و ظلم صریح بر اهل بیت پیغمبر کردند
اینقدر نتوانستند که از اصحاب پیغمبر اتفاق بر ظلم درست نباشد و بالجمله هیچ دلیلی تحقیق تر از اجماع
صحابه که حل و عقد دین و ملت بدست ایشان بود و احکام شریعت و سنت با ایشان سپرده
شده است نباشد و هیچ الزامی قوی تر از اطاعت و انقیاد علی مرتضی مر ابوبکر را در احکام
دنیا و دین نخواهد بود و بحقیقت هر دلیلی که بر فضل و کمال علی مرتضی است کرم الله وجهه برهان صحت
خلافت ابوبکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال و هدایت و حقانیت و تائید دین متابعت
او کرد و با وی بیعت نمود بالاتر ازین دلیل و برهان چه خواهد بود و آخر همان حکایت که نقل
کرده اند که از امیر المؤمنین علی پرسیدند که سبب چیست که امر خلافت آن سه خلیفه منتظم و ملتیم
و بی خلل آمد و در عهد خلافت شما این همه هرج و مرج بظهور رسید فرمود ناصر و معین و مقوی
ایشان ما بودیم ناصر و معین ما شمائید دیگر چه حال باشد و بحقیقت فطرت سلیم محجوب است

محجوب آنشده
بغیر جبلی کرده

بر قول آنکه اجماع واتفاق اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم جز بر صواب نبوده بر انکار آنکه محمد رسول الله
که پیغمبر آخر الزمان وهادی انس وجان ومبعوث بکافه خلایق است با آنکه از وی همین چندین ده دوازده تن
از اصحاب بر هدایت وبر حق بوده وراه راست یافته باشند ودیگر تمام از اصحاب ویاران او که
مدت عمر در صحبت او بوده وفضایل وکمالات اکتساب نموده بر باطل وظلم وضلالت باشند وبعد از وی
در کاری که مدار انتظام تمام مهام دین وملت بران بود همه خطا کرده بر ظلم وضلالت رفته آخر
این مقتضای ابید کائنات ودین اقوم وی صلی الله علیه وسلم میشود بدین یقین معلوم میشود که خلافت
ابو بکر صدیق رضی الله عنه صدق وصواب بود غایت تنزل وقت اهل درین مقام آنست که فرقه
زیدیه که ایشان را اصل فرق شیعه میگویند بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم حق
علی بود ولیکن در نصب ابو بکر مصلحت بود زیرا که تیغ علی هنوز از خون دشمنان دین خشک
نشده بود ونقاده ما وعداوتها در دلها متمکن گشته اگر وی کرم الله وجهه خلیفه میساختند شاید که باعث
هرج ومرج وعدم انتظام مهام دین وملت میشد ودر نصب ابو بکر تسکین نایره فتنه وفساد بود
ومبنا ومدار این مذهب بر افضلیت علی مرتضی ووجوب نصب افضل واکمل است وعلمای
سنت را درینجا سخن است میگویند که واجب نیست که خلیفه افضل واکمل اهل زمان خود باشد بلکه بودن او
از قریش وعالم بحلال وحرام ومصالح ومهام دین اسلام وورع وعدالت وشهامت وکفایت
در اهلیت امامت واستحقاق خلافت کافیست ووجود این صفات در ابو بکر بشهادت
نقل وآثار وسیر وی رضی الله عنه مقطوع به است وبعضی اثبات خلافت ابو بکر رضی الله عنه
بنص کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم تنصیص کرده است بر خلافت وی ومختار نزد اهل تحقیق

آنست

که در هیچ جانب یعنی نه در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه ونه در خلافت علی رضی الله عنه
نص قطعی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم واقع نشده اگرچه هر یک از فریقین ادعای نص بر مذهب خود کرده است
واز نص خصم جواب داده است زیرا که اگر نص بر خلافت علی می بود مخالفت اصحاب آن نص را وعقد
اجماع بر خلاف نص صورت نمی بست وسکوت وی کرم الله وجهه از اظهار آن نص وسکوت
از حق وترک طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچه سبق تقریر یافت واگر نص بر خلافت
ابو بکر موجود میداشت تقاول مهاجرین وانصار که منا امیر ومنکم امیر در مدت نبودی
وبر رد وبدل حاجت نمیشد چنانچه قضیه نصب خلافت در کتب مذکور است واگر گویند تواند که این
تقاول وتخالف برای تحقیق حجت وتفتیش نص بود از جهت خفای آن وعدم علم بعضی
اصحاب بدان پس تنزل ابو بکر از انتقام وتخییر وی علی را وسایر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد
چه در او واجب منصوص تخییر وتواضع گنجایش ندارد ونیز نقل کرده اند که ابو بکر صدیق دست عمر
ابن الخطاب وابو عبیده ابن الجراح که پیغمبر خدا او را امین امت خوانده است بگرفت وبا انصار
گفت که امامت حق قریش است وجز قریش را نرسد که دعوی امامت کند شما ازین دو کس
هر کرا خواهید اختیار کنید اگر نص درین باب از پیغمبر بودی اختیار عمر وابو عبیده درست نبودی
پس حق آنست که نصب خلافت باجتهاد صحابه واجماع ایشان بود واجماع را سندی باید
ونص ظنی غیر قطعی در سندیت آن کافیست چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است ودلایل
جانبین ونزاع وجدال وقیل وقال ایشان در کتب مبسوط مذکور است وچون آن خارج از
وضع رساله بود ترک آن لازم وقت افتاد موقوف تالیف کتابی دیگر افتاده والله الموفق

وچون خلافت ابي بكر رضي الله عنه باجماع ثابت شده وامتثال امر او بر كافه مسلمانان لازم
گشت و وي در وقت رحلت خود تفويض امر بعمر فاروق كرد رضي الله عنه واورا خليفه ساخت
وعهدنامه بنام او بنوشت ومردم را بمتابعت هر كه دران نامه است امر كرد وتمام صحابه باوي بيعت
كردند وعلي مرتضى رضي الله عنه نيز بيعت نمود وفرمود بايعنا لمن كان فينا وان كان
عمر خلافت عمر رضي الله عنه نيز باجماع ثبوت يافت وعمر رضي الله عنه در وقت شهادت
خود امر خلافت را ميان شش كس عثمان وعلي وعبد الرحمن بن عوف وطلحه وزبير وسعد
بن ابي وقاص رضي الله عنهم مشترك گذاشت وايشان تفويض براي عبد الرحمن ابن عوف
كردند و وي عثمان رضي الله عنه اختيار نمود پس علي وتمام صحابه رضي الله عنهم با عثمان بيعت
كردند ومنقاد او و وي شده اند ودر احكام دنيا ودين اورا امير وحاكم دانستند خلافت
عثمان رضي الله عنه نيز باجماع ثبوت يافت وبعد از وي علي مرتضى كرم الله وجهه خود متعين
بود واكمل وافضل اهل زمان خود پس وي كرم الله وجهه باجماع اهل حل وعقد خليفه برحق وامام
مطلق شد ونزاعي وخلافي كه از مخالفان در زمان خلافت وي بوجود آمد نه در استحقاق
خلافت وحق امامت بود بلكه منشاء آن بغي وخروج وخطا در اجتهاد كه تعجيل عقوبت
قاتلان عثمان باشد مقام ثاني آنكه افضليت خلفاء اربعه بر ترتيب خلافت است يعني
افضل اصحاب ابو بكر است ثم عمر ثم عثمان ثم علي رضي الله عنهم ومراد از فضيلت اكثريت
ثواب است عند الله وتحرير ش چنانكه بعضي علماء كرده اند آنست كه قول كه فلان فاضلتر است
از غير خود زيادت ورجحان آن فلان را طلبيد نسبت بآن غير واين رجحان تواند كه

بجميع

كه بجميع وجوه در جميع صفات باشد يعني در هر صفتي كه تصور كنند وموازنه نمايند آن فلان راجح
آيد وكامل بود يا در مجموع صفات وفضايل من حيث المجموع واين بآن جمع شود كه در مفضول
صفتي از صفات كمال باشد كه در فاضل نبود وتواند كه آن رجحان از وجهي خاص و صفتي
مخصوص باشد ومحل خلافت درين مسئله رجحان باين وجه خاص است يعني كثرت
ثواب عند الله نه بوجود ديگر مثل زيادت علم وشرف نسبت وقوة ملكات نفسانيه
مثل شجاعت وشهامت وامثال آن از انچه عقلاي آزاد عرف فضيلت خوانند ومخصوص
جوهر نفس ولازم وي بود واين منافات ندارد برجحان آن غير در احاد فضائل ديگر يا در
مجموع فضايل من حيث المجموع واسباب كثرت ثواب مآثر فضايل بود كه منافع ونتايج
آن بدين اسلام راجع ومتعدي گردد مثل سبقت ايمان ونصرت دين وتقويت
اسلام وامداد مسلمانان وكثرت خيرات وصلات ومبرات وهدايت ناس وامثال آن
ميگويند كه اين صفات در ذات ابو بكر رضي الله عنه بيشتر است چه از كتب سير معلوم شده
كه وي رضي الله عنه از انگاه كه ايمان آورده كار وي دعوت اسلام ونصرت دين بود و عثمان
وطلحه وزبير وسعد بن ابي وقاص وعبد الرحمن بن عوف وعثمان بن مظعون كه از اكابر
صحابه ورؤساء مهاجرين اند رضي الله عنهم بر دست وي ايمان آوردند ودايم در رفع منازعت
كفار واعلاي اعلام دين بود چه در حالت حيات آنحضرت وچه بعد از ممات وي صلى الله
عليه وسلم ودر صحيح بخاري آورده است كه وي رضي الله عنه كه در مبادي ايام بعثت كه در اظهار
شعاير دين وشرايع كسي را مجال نبود مسجدي بر در خود بنا كرده بود ودر انجا نماز ميكرد وقرآن

صلاحيت يعني [illegible]
[illegible]

میخوانند و اطفال و جوانان قریش گرد وی آمدند و قران می شنیدند چون تحریر مطلب
کرده شد شروع در تقریر آن کنم و هر چه از اقوال علما درینجا آمده است نقل نمایم بدانکه جمهور اهل
سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد و روی از امام مالک و غیر وی از بعضی
اسلاف اهل سنت توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک پرسیدند که
افضل امت بعد از پیغمبر کیست گفت ابوبکر ثم عمر گفتند علی و عثمان را چگونه گفت از مقتدیان
دین از اهل که دریافتم هیچ یکی را نیافتم که تفضیل یکی بر دیگر میکرد و ازین دو مذهب
امام الحرمین نیز توقف است میان این دو و منقول است از ابوبکر بن خزیمه تفضیل
علی مرتضی بر عثمان در جواهر الاصول میگوید که منقول است از اهل کوفه تقدیم علی
بر عثمان و مختار ابن خزیمه نیز همین است در مقدمه شیخ ابوعمرو بن الصلاح نیز مذکور
حت که مذهب اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری نیز بهمین قایل است
و از علماء حدیث آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده است محمد بن اسحاق بن خزیمه و امام محیی الدین
نووی در شرح صحیح مسلم میگوید که بعضی اهل سنت از اهل کوفه بتقدیم علی بر عثمان رفته
اند و قول صحیح مشهور تقدیم عثمان است بر علی و هم امام نووی رحمة الله علیه در اصول
حدیث میگوید افضل اصحاب علی الاطلاق ابوبکر است بعد از ان عمر باجماع اهل سنت
و خطابی که از علمای سنت است از اهل کوفه بتقدیم علی بر عثمان نقل کرده و ابوبکر
بن خزیمه نیز بو بران رفته است و قسطلانی در صحیح شرح بخاری میگوید که بعضی
از سلف بتقدیم علی بر عثمان رفته اند و سفیان ثوری از ایشان است و بعضی

گفته

گفته که وی را آخر از ان رجوع کرده والله اعلم و بیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابوثور از شافعی
روایت میکند که هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل ابوبکر و عمر و تقدیم ایشان اختلافی نکرده
و اختلافی اگر هست در علی و عثمان است و بالجمله قرارداد مشایخ اهل سنت بر آنست که در تقدیم
ابوبکر و عمر بر سایر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان خلافی نیست و لیکن بعضی از فقهاء
محدثین در شرح قصیده امالی نقل کرده اند که افضلیت خلفاء اربعه مخصوص باعدای اولاد پیغمبر صلی الله
علیه و سلم است و ابن عبد البر که از مشاهیر علمای حدیث است در استیعاب ذکر میکند که سلف
اختلاف کرده اند در تفضیل ابوبکر و علی میگوید و روی از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید
خدری و زید بن ارقم آنست که علی مرتضی اول کسی است که اسلام آورده و لیکن از جهت خوف
ابوطالب کتمان نموده و گفته است که جماعت از صحابه علی را تفضیل دهند بر هر که غیر اوست این کلام
عبد البر است و لیکن میگویند که این مقاله از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست زیرا که روایت شاذه
که مخالف قول جمهور افتد معتبر نباشد و جمهور ائمه درین باب اجماع نقل میکنند و بر تقدیر تسلیم این
روایت وی از جماعة اصحاب که در تفضیل علی مرتضی نقل کرده و امثال آن روایت چنانچه خطابی
از بعضی مشایخ حدیث نقل میکنند که میگفتند ابوبکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر و امام
تاج الدین سبکی که اعظم از علمای شافعیه است در طبقات کبری از بعضی متاخرین نقل کرده است
که ایشان تفضیل ختنین میکنند از جهت ثبوت جزئیه بالبضعه رسول الله صلی الله علیه و سلم و شیخ
جلال الدین سیوطی در کتاب خصایص از امام علم الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه و برادر وی
ابراهیم باتفاق افضل اند از خلفای اربعه و از امام مالک آورده اند که ما افضل علی بضعة من النبی

صلی الله علیه وسلم احد افزود من یکی را برابر آنکه جگر پاره رسول الله اند تفضیل نیز این تفضیل نسبت
بدیگران بآنها ثابت شد ایشان میگویند که انیهمه روایات جز بمقصود ندارد و منافی مدعا نیست مدعا ما اینجا
چنانچه تحریر کرده اند اثبات افضلیت بوجهی خاص است و آن بمفضولیت بوجهی دیگر منافات ندارد
و این فضایل که ذکر کرده شد راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بمزید شرف نسب و کرامت
جوهر ذاتست چه شک نیست که در اولاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجزای او بند شرفی وشانی هست
که در ذات شیخین نیست هیچکس را اینجا توقف و انکار نخواهد بود و با وجود آن ثواب شیخین اکثر
و نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و اوفر است یا آنکه قول خطابی که از شیخ نقل کرده دیگر
در نتوان یافت که چه مقصود دارد و خیریت چیست و افضلیت کدام است که گفته است که ابو بکر
خیر من علی و علی افضل من ابو بکر و اگر مراد خیریت ابو بکر از وجهی است و افضلیت علی
از وجهی دیگر پس این سخنی است از دایره خلاف و خارج از محل نزاع و اگر مراد از خیریت کثرت ثوابست
و افضلیت وجوه دیگر مثل شرف ذات و کرامت نسب و امثال آن پس آن منافات بمقصود
ندارد و اگر غرضی دیگر و مرادی دارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال چیست والله اعلم
اکنون سخن در آن ماند که مسئله ترتیب افضلیت ~~یقینی یقین~~ یقینی است که براهین
قاطع بر آن گذشته چنانچه ترتیب خلافت یا ظنی است که دلیل آن امارات و قراین است که بترجیح
و اولویت رساند بعضی بر آنند که قطعی است و مختار نزد اکثر محققین آنست که ظنی است
امام الحرمین در ارشاد بعد از اثبات خلافت علی الترتیب بطریق سوال میگوید که اکنون
چه میگوئید بعضی از صحابه را تفضیل میدهید بر بعضی دیگر یا از مسئله تفضیل و تفضیل آن

سکوت

سکوت و اعراض میکنند جوابش میگوید که بنای مسئله تفضیل بر آنست که امامت مفضول با وجود فاضل
جایز باشد و معظم اهل سنت و جماعت بر آنند که امام افضل باید و لیکن اگر نصب وی بموجب بروج و مرج
و هیجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر تقدیر اهلیت و استحقاق مر امامت را با ستجماع
صفات و شرایط از قریشیت و علم بحلال و حرام و مصالح در مهام دین اسلام و ورع و عدالت
و شهامت و کفایت جایز باشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولیت نصب افضل قطعی نیست و خبر اخبار
احاد که در غیر اینست اما این کبری که سخن ما در آنست یعنی امامت نماز که امامت صغرا ش گویند و ارد شده است
نیست مثل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم یؤمکم اقرأکم یعنی باید که امام در نماز کسی شود که قرآن خوانده تر
و بعلم فقه دانسته تر باشد و این خود بقطع نیز رساند پس صحیح آنست که در امامت و خلافت افضلیت
شرط نیست پس دلیل افضلیت نتواند بود و نزد ما دلیلی دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر تفضیل
بعضی ایمه بر بعضی چه عقل راه بدرک حقیقت آن راه نیست و اخباری که در فضیلت ایشان ورود یافته
متعارض اند پس جز توقف و سکوت سبیل نباشد و لیکن غالب ظن چنان آید که ابو بکر افضل خلایق است
بعد از رسول بعد از وی عمر و ظنون در علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی مرتضی نیز روایت کرده اند
که فرموده است بهترین مردم بعد از پیغمبر ابو بکر و عمر است و بعد از آن خدا داناتر است با آنکه بهتر کیست تا اینجا
ترجمه کلام امام الحرمین است و میگویند که این قولیست که ما برای خود اختیار کردیم و از راه تقلید مجانبت
نموده براه حق و اضح رفته ایم انتهی و بعضی از فقها محدثین از اهل مدینه در شرح قصیده امالی نقل
میکنند که شیخ احمد زروق که از اعاظم علما و فقها و مشایخ مغربست در شرح قصیده حجة الاسلام میگوید
که علما را اختلافست در آنکه این تفضیل قطعی است یا ظنی میل اشعری باولست و مختار باقلانی ثانی و نیز

این تفضیل در ظاهر و باطن هست یا در ظاهر فقط اینجا نیز دو قول است انتهی و قاضی عضد در مواقف
بعد از ایراد تفضیل فضایل علی مرتضی که شیعه بدان استدلال بر افضلیت وی کرم الله وجهه کرده اند جواب
از آن بحمل افضلیت بر کثرت ثواب میگوید بدانکه مسئله افضلیت از آن قبیل است که در وی جزم و یقین را
طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت افضلیت بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست و مستند آن
جز نقل نتواند و این مسئله چنین نیست که متعلق بعمل باشد تا بمجرد ظن تبادر آن باب اکتفا توان کرد بلکه این مسئله
از باب علم و اعتقاد است که مطلوب در وی جزم و یقین است و نصوص مذکوره از الطرفین با وجود تعارض
دلالت آنها قطعی نه و غایت دلالت آنها بر اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود اسباب کثرت
موجب زیاده ثواب قطعا نبوده چه اجر و ثواب بفضل خداست و وابسته بمشیت وی سبحانه و تعالی اگر خواهد
غیر مطیع را ثواب چندان دهد که مطیع را نه دهد چنانچه ما سبق در بیان عقاید معلوم شد و ثبوت امامت
اگرچه قطعی است ولیکن از انجا قطع بافضلیت لازم نیاید الا غالب ظن چه امامت مفضول با وجود فاضل نزد
اهل سنت و جماعت جایز است و عدم جواز از آن قطعی نیست لیکن ما مشایخ سلف را چنان یافتیم
که میگویند افضل اصحاب ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن ظن ما بر ایشان اقتضای آن میکند
که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیلی بران نمیداشتند حکم بدان نمیکردند و اتفاق بران ننموده اند و ما درین
مسئله اتباع ایشان میکنیم و براه تقلید ایشان میرویم و حقیقت امر را بعلم الهی تعالی تفویض مینماییم انتهی
کلام از اعاظم علماء اصول فقه و کلام است میگوید که مراد بتفضیل اختصاص یکی از دو شخص است بفضیلت و صفتی
که در دیگری آن نباشد خواه اصل فضیلت و صفت چنانچه عالم فاضلتر است از جاهل بصفت علم که در وی موجود است
و در جاهل نه خواه زیادت کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانچه یکی را اعلم گویند از دیگری

که صفت

که صفت علم در وی زیادت و کمال دارد که در دیگری نیست اگرچه اصل علم در هر دو مشترک است و باین معنی
نیز در صحابه قطع نتوان کرد هر صفتی که در یکی از ایشان اثبات کنند دیگری شریک وی در آن باشد و اگر نیز یکی
نباشد بفضیلت دیگر مخصوص بود که در مقابل آن و بکثرت فضایل ترجیح نتوان کرد چه یک
بجهت زیادت شرف و نفاست راجح تر از صد فضیلت آید چنانچه یک گوهر بقیمت زیاده تر از صد هزار درهم بود
پس نتواند که صاحب این فضیلت را نزد الله تعالی اجری و ثوابی بود که ارباب فضایل کثیره را نبود پس جزم
بافضلیت بمعنی کثرت ثواب نیز مقطوع به نباشد این ترجمه کلام مواقف و شرح اوست انتهی و مولانا
سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید نسفیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که ما سلف را بدین یافتیم
و ظاهر آنست که اگر ایشان را دلیلی بران نمی بود حکم بدان نمیکردند و ما خود دلایل جانبین را متعارض
یافتیم و این مسئله از آن قبیل نیافتیم که چیزی از اعمال بدان متعلق باشد و توقف در وی مخل بچیزی
از واجبات گردد انتهی و جریان کلام محقق دوانی در شرح عقاید عضدیه نیز همین نهج است و شیخ
ابن حجر مکی در صواعق محرقه که در رد شیعه شنیعه تالیف کرده وجوه و استطراق کرده داد تشدد و تعصب
مذهب داده است میگوید که ابو الحسن اشعری میل بدان کرده است که تفضیل ابوبکر صدیق بر سایر اصحاب قطعی است
و قاضی ابوبکر باقلانی میگوید که ظنی است و مختار امام الحرمین نیز در ارشاد همین است و صاحب مفهم در شرح
صحیح مسلم نیز ظنیت آن کرده و ابن عبد البر در استیعاب از عبد الرزاق نقل کرده است که معمر گفته است
که اگر مردی گوید که عمر افضل از ابوبکر است منع نکنم و باوی درشتی نکنم و اگر مرتضی علی را فاضلتر
از ابوبکر و عمر گوید نیز باوی درشتی نکنم اگر بفضل شیخین معترف آید و با ایشان محبت دارد و داد
مدح و ثنای ایشان بدانچه ایشان اهل و مستحق آنند دهد پس عبد الرزاق میگوید که این سخن

معمر را که وکیع نقل کردم او را نیز خوش آمد و تحسین کرد شیخ ابن حجر میگوید که در ملخط و متناهی این عدم منع
و درشتی جز آن نیست که تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که ظنیت تفضیل مذکور بر قول کسی که دعوه
اجماع نکند و کوشش بروایات شاذه که در جا خلا نقل کرده شده نهند ظاهر است ولیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر افضلیت
مذکور چنانچه راجح و مختار هم آنست حکم بظنیت آن درست نیاید چه اجماع از دلایل قطعیه است جوابش آنست
که در اصول فقه مقرر و مبرهن شده است که اجماع دلیل قطعی است ولیکن نه بجمیع انواع و اقسامش بلکه
قطعی آن قسم است که در آنجا خلاف اصلا نبود اگر در وی خلافی بود اگرچه شاذ و نادر باشد ظنی بود و از قطعیت
بر آید هر چند آن خلاف بحجت شده و نزد تش معتد به نبود و مانع از انعقاد اجماع نباید ولیکن در انحطاط
درجه وی از مرتبه قطعیت بی تأثیر نبود یا آنکه اجماعی که در آنجاست بر همین افضلیت ظنیه است و اهل
اجماع نیز قطع بدان نکرده اند چنانچه از عبارات ایمه وارث ایشان مفهوم میگردد پس صفت
ظنیت درین مسئله قید محکوم به است نه عارض حکم بعد از و مستندش جز آن نیست که چون
بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت برین ترتیب است ظاهر آنست که فضیلت نیز بهمین طریق
باشد ولیکن از ترتیب خلافت ترتیب افضلیت بر وجه قطع و یقین لازم نیاید ایا نمی بینی که
اهل سنت و جماعت بر حقیقت عثمان بخلافت اجماع دارند و در افضلیت او خلاف
پس معلوم شد که از قطعیت خلافت قطعیت افضلیت لازم نیاید و ظنیت افضلیت
ظنیت خلافت را استلزام نکرد و نیز حقیقت فضل همانست که نزد پروردگار تعالی است
و اطلاع بران جز باخبار وحی ممکن نه و اخبار در مدح و ثنا هم ایشان ورود یافته
و متعارض آمده است آنهایی که ادراک زمان وحی و مشاهده احوال آنحضرت صلی الله علیه

وآله

وآله وسلم نموده باشند بقراین و امارات دریافته باشند ولیکن دیگران نظر بر صرف دلیل و مفهوم کلام
افتند و کلام متعارض اند دلیل ایشان جز تقلید و اتباع پیشینیان و حسن ظن بایشان
نبود ولیکن باحادیث و اخبار که در فضایل و کمالات ورود یافته جز توقف و امساک نیارد
وانتهی ترجمه کلام صواعق محرقه است و حاصل آن بود که در روی آنچه از شرح مواقف نقل کرده شد نیز تمام
مذکور است و نیز در صواعق میگوید که ما اهل سنت و جماعت میگوییم که مسئله افضلیت برین ترتیب
ظنی است ولیکن بر شیعه لازم می افتد که قطعی گویند و قایل شوند با فضلیت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
جزما و یقینا زیرا که معتقد ایشان در علی مرتضی و ایمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین عصمت است
و خبر معصوم باتفاق مفید قطع و یقین است چه کذب بر معصوم جایز نباشد و بصحت رسیده
و بتواتر کشیده است که علی مرتضی در زمان خلافت و جلوس بر کرسی سلطنت و ایالت علانیه
بر ملا در حضور شیعه خود مدح و ثنای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و بیان فضیلت ایشان میکرد
و ذهبی از هشتاد و چند نفر باسانید صحیحه اثبات آن کرده است و در صحیح بخاری آمده است که آن
حضرت یعنی علی مرتضی رضی الله عنه فرموده است که خیر الناس بعد النبی علیه السلام ابوبکر
ثم عمر ثم رجل آخر پسرش محمد بن حنیفه رضی الله عنه گفت ثم انت فرمود من یکی از مسلمانانم
و این حدیث بطرق متعدده بصحت رسیده است و در بعضی طرق آمده است که فرموده انا و
باشید که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضیل میکنند بر ابوبکر و عمر و هر که مرا تفضیل کند بر ایشان
وی مفتری است هر چه بر مفتریان کنند بر وی کرده نیست و مالک از امام جعفر صادق و وی از امام محمد
باقر روایت میکند که علی مرتضی رضی الله عنه بر عمر بن الخطاب که بر دار بچیده افتاده بود بگذشت

وبا یستاد و فرمود هیچکس را نزد من محبوبتر نزد من که پروردگار تعالی با نامه اعمال وی ملاقات کنم
الا این مرد پیچیده ببرد او دار قطنی روایت میکند که ابو جحیفه علی مرتضی را افضل امت اعتقاد
میکرد جماعتی را دریافت فتنه که مخالفت وی میکنند پس مخالفت ایشان سخت محزون شد و پیش حضرت امیر
رفت پس آنحضرت دست او را بگرفت و بخانه درون برد و پرسید یا ابا جحیفه سبب حزن و دلگیری
تو چیست و حقیقت حال خود را عرض نمود فرمود یا ابا جحیفه خبر دهم ترا که بهترین امت کیست بهترین
این امت ابو بکر است ثم عمر پس ابو جحیفه گفت عهد کردم خدا را که این حدیث را پوشیده ندارم که از
حضرت مرتضی بمشافهه شنیدم و هم ابی جحیفه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی را که بالای
منبر کوفه میگفت بهترین این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو بکر است ثم عمر و امثال این اخبار
و آثار در غایت شیوع و اشتهار آمده بلکه بحد تواتر رسیده است و شیعه گویند که این و هر چه ازین
باب از ائمه اهل بیت آمده است از جهت خوف و تقیه است یعنی مدح ابو بکر و عمر را که گفته اند از جهت خوف
دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر اینچنین اظهار نکنند دیگران ایشان را جای نگذارند و سلامتی
از حال ایشان برخیزد و صمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان بر خلاف آن بود و این سخن در غایت
بعد و رکاکت است و از اینجا لازم آید که علی مرتضی که شیر خدا و مرکز دایره حق بود چنان ذلیل
و مغلوب و مقهور شده باشد و از اظهار حق و رد باطل و خایف اسد الله لقب او و لا یخافون لومة
لائم صفت او و علی مع القرآن و القرآن مع علی منقبت او دیگر عجز و خوف و کتمان
حق را چه محل بود و شهرت رسیده و بتواتر آمده است که وی کرم الله وجهه در اظهار حق و اقامت
نصیحت از هیچ احدی خوف و مبالات نداشت از امام ابو حنیفه رضی الله عنه پرسیدند که

علت

علت نفرت خلایق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی چه باشد گفت آنکه وی در اظهار حق روی
هیچکس نمیدید و از هیچ احدی مبالات نداشت و مداهنت نمیکرد شافعی رحمه الله علیه میگوید
زیرا که وی زاهد بود و زاهد را بدنیا و اهل دنیا مبالاتی نباشد و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود
و شجاع را ترس از کسی نبود و شریف بود پروائی هیچکس نبود و اگر نیز تقیه باشد تقیه در ملا رود در غیر آن وقت خلا
صورت امکان ندارد و وی کرم الله وجهه در خلوت با خلص اصحاب و اتباع خود میگفت و در
زمان خلافت و غلبه شوکت و نفاذ امر بالای منبر بر سر ملا میفرمود این با تقیه جمع نشود از امام محمد
باقر رضی الله عنه و عن ابایه و اولاده الکرام پرسیده اند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما را چه گوئی فرمود سخت
دوست دارم گفتند ایشان را گفتند مردم چنان گمان برند که تو اینها را از روی خوف و تقیه میگوئی
و معتقد باطن تو خلاف اینست که فرمود خوف از احیا باشد نه از اموات بعد از آن بمذمت و نکوهش هشام
بن عبد الملک بن مروان در آمد که امیر وقت و سلطان عهد بود یعنی اگر مارا در مدح و ثنای
ابو بکر و عمر رضی الله عنهما خوف و تقیه در نظر باشد چرا مذمت و تقبیح حال هشام بن عبد الملک کنیم که
بالفعل از سلطنت و حکومت بدست تصرف و اختیار اوست و هرگاه که حال امام محمد باقر که اجزای
علی مرتضی است این بود حال وی کرم الله وجهه که در اقدام و قوت و شجاعت و شدت باس و کثرت
عمل کل الکل است قیاس توان کرد و اگر خوف و تقیه بودی با معاویه و بنی مروان در میان قریش
در جاهلیت و اسلام در غایت کثرت و شدت بودند و با بغات و خوارج میکرد و اینجا خود
داد حرب و قتال داد و اظهار حق و تائید دین بر وجهی نمود که بالاتر از آن متصور نباشد و این نبود
مگر از جهت آنکه تا امر دین از دایره حق و اعتدال خارج نباید و وی مدتی ساکت بود چون

مشاهده کرد که حق تغیر یافت و کار دین سستی گرفت دیگر رد و بطلان او واجب نیست و سبب بودی که
بعضی از شیعه خود را بجهة غلو و افراط و تفریط در بن شان اخراج میکرد تا عبد الله بن سبا را ابتدا
فرستاد و شرط کرد که دیگر با وی در یک شهر سکونت نکند و این ابن سبا یهودی بود که بدعوی اظهار
اسلام کرد و سب صحابه رضی الله عنهم میکرد و سردار طایفهٔ روافض بود که در شان علی مرتضی کرم الله وجهه
ادعای الوهیت میکردند و او را بخدای می پرستیدند پس وی کرم الله وجهه ایشان را از پیش خود براند
و سزا داد و اخراج کرد و چنین خطب و فصول از علی مرتضی در مدح و ثنای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن هیچ طاغی را مجال دم زدن نبود و اگر علمای سنت و جماعت
در افضلیت ابوبکر و عمر بلکه در قطعیت آن بهمان اکتفا نمایند و استدلال کنند کافی و وافی
بود و از جملهٔ ادای که بعضی از اهل تشیع که از جادهٔ انصاف و اعتدال بیرون نبوده اند کرده است
که عبد الرزاق که از اهل روایت و مشاهیر علمای حدیث است گفته است که من تفضیل شیخین
میکنم بجهة تفضیل علی مرتضی ایشان را و اگر علی تفضیل ایشان بر خود نمیکرد من نیز نمیکردم
گناهی عظیم تر از این نبود که من علی را دوست دارم و باز مخالفت وی کنم این تمام ترجمه کلام شیخ ابن
حجر بود و اگر بدیدهٔ انصاف در نگرند دانند که در هیچ کتاب سخن باین تفصیل کم مذکور شده
باشد و باید که آخر کلام را با اولش ضم کرده بنگرند و اضطراب و استعجال ننمایند والله اعلم و منه التوفیق
فباقی العشرة المبشرة بعد از خلفای اربعه فضل در باقی عشره مبشره است که عشره مبشره
نام آن ده صحابی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را بشارت به بهشت داده و فرموده
ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و زبیر

فی الجنة

فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن وقاص فی الجنة و سعید بن زید
فی الجنة و ابو عبیدة بن الجراح فی الجنة و این ده تن خیار امت و افاضل صحابه و اکابر قریش
و قدوهٔ مهاجرین و اقارب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اند و ایشان را سوابق و ماثر در اسلام ثابت است
که دیگران را نیست و بهشتی بودن ایشان قطعی است و لیکن این قطعیت بشارت مخصوص بایشان
نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشره اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه و عائشه و حمزه و عباس
و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر مثلا و شهرت این ده تن باین لقب بجهة وقوع بشارت ایشان است
در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن عقاید بجهت اهتمام بشان ایشان است و رد
بر مذهب اهل زیغ که در شان این اکابر تقصیر کنند و براه سوی ادب بروند و عوام خلق پندارند
که بشارت بدخول جنت و قطع بدان مخصوص باین عشره مبشره است و این کمال غلط محض
و جهل صریح است و بعضی از طالب علمان عربیت خوان که نیم گامی از جملهٔ عوام بالاتر اند که دیگران را
نیز بشارت هست و لیکن بشارت این عشره قطعی است و از آن دیگران ظنی است و غیر بالغ بحد جزم
بشارت این عشره در قوت و شهرت و تواتر است و منشاء این زعم عدم تتبع احادیث
و تقصیر در خدمت این علم شریف است تجاوز الله عنهم و اما این بحث را همدین روزگار
در کتابی مستقل مسمی بتحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة بتفصیل و تحقیق بیان نموده
آنجا اهل بشارت را آنچه در کتب احادیث بنظر آمده ذکر کردیم و حق آنست که بشارت خلفاء
اربعه و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور است و اصل بحد تواتر معنوی و بشارت
باقی عشره مبشره نیز بحد شهرت رسیده و بشارت بعضی اصحاب دیگر آحاد با تفاوت مراتب آن

وحکم در عشره مبشرین آنست که گویند مومنان از اهل جنت اند وکافران از اهل نار بجزم
وقطع در خصوص کسی بجنت یا بنار و تمام تحقیق آن از کتب مذکوره باید جست وبالله التوفیق فاهل
بدر بعد از عشره مبشره فضیلت مر اهل ورقعه بدر راست که در سال دویم از هجرت واقع شده وباعث
ظهور عزت اسلام وانجاز وعده پروردگار عز اسمه که برسول مختار خود کرده بود گشته واعداء دین
از صنادید رؤس قریش مثل عتبه وشیبه وابوجهل واشباه ایشان لعنة الله علیهم اجمعین
دران غزوه بجهنم رفتند وبهزار ملایکه مسومین بنصرت مؤمنان در انجا غزا کرده وعشره مبشره
هم از اهل بدر اند الا عثمان رضی الله عنه که بجهة تمریض رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
در مدینه مطهره مانده بود وآنحضرت او را نیز از اهل بدر شمرده ودر قسمت غنایم آن شریک ساخت
واهل بدر سیصد وسیزده تن اند وهمه از اهل بهشت اند قطعا ودر شان ایشان واقع شده حدیث
که ان الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم ودر جای دیگر
وعده لن یدخل الله النار رجلا شهد بدرا والحدیبیة ودر حدیث آمده است
که ملایکه که در غزوه حاضر بودند فضل وشرفی در درگاه خداوندی دارند که دیگر ان را نیست فاُحد
بعد از اهل بدر فضیلت مر اهل غزوه اُحد راست که در سال چهارم واقع شده وابتلای شدیدی
باهل اسلام رسیده ودندان مبارک محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در انجا مجروح شد وخیال نکنند
که دندان شریف تمام از بیخ بر آمده افتاده بلکه گوشه از دندان وپاره از وی شکسته بود وسید
الشهدا حمزه بن عبد المطلب از شهداء اُحد است وهفتاد تن از صحابه کرام رضی الله عنهم در انجا
بشرف شهادت رسیده اند وعشره مبشره نیز داخل اهل اُحد اند وسرگروه مشرکان در غزوه احد

ابوسفیان

ابوسفیان اموی بود که بعد از غزوه بدر سوگند خورده وجماع زن وادهان بدن بر خود حرام ساخته
بود تا انتقام خود را از سید المرسلین واصحاب وی رضی الله عنهم بگیرد واسلام ابوسفیان ومعاویه
بن ابی سفیان رضی الله عنهما در عام فتح مکه است فاهل بیعت الرضوان بیعت رضوان
نام بیعت است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم کردند چنانچه در قران
مجید میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة ودر حدیث
آمده است لا یدخل النار احد بایع تحت الشجرة ایشان نیز بهشتیان اند قطعی
واین ترتیب مذکور در افضلیت مجمع علیه است که ابو منصور تمیمی نقل کرده بعد ازین مذکورین
سایر صحابه نیز بحسب فضایل ومآثری که ایشان راست در درجات ومقامات متفاوت خواهند بود
ولیکن از علماء تصریحی بدان منظور نمیگردد والله اعلم وبعد از اصحاب فضل وکرامت بعلم وتقوی است
که ان اکرمکم عند الله اتقیکم وبعضی اولاد اصحاب را نیز ترتیب فضل ابا در اثبات فضیلت
کنند الا اولاد فاطمه سلام الله علیها که از همه افضل اند رضی الله عنهم اجمعین وفاطمة سیدة
النساء اهل الجنة والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة واین مسئله را
علاحده در عقاید ذکر کردیم از جهة قطعیت وی بر رغم نادانان که قطعیت بشارت را مخصوص
بعشره مبشره دارند وهمچنانکه علما بر رغم رفضه اهتمام بشان عشره کرده تخصیص ذکر نموده اند اگر
بر رغم ناجیه اهتمام بذکر این سه تن وذکر فضایل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد
واین حدیث دلایل دارد بر فضل فاطمه زهرا بر تمام نساء مومنات که عنوان نساء اهل الجنة
شامل ایشان است حتی از مریم بنت عمران وعایشه وخدیجه کذا ذکر السیوطی ودر بعضی احادیث

تفضیل فاطمه زهرا مطلق واقع شده است چنانچه این حدیث و امثال آن و در بعضی احادیث مریم را رضی الله
عنها از عموم نساء که زهرا رضی الله عنها را برایشان تفضیل داده است استثنا کرده و این احتمال
مساوات و عکس نیز دارد و در جای دیگر فرموده که افضل نساء فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و آسیه است
و ظاهر این حدیث مساوات یا توقف است و در حدیثی دیگر آمده است که فاطمه درین امت مثل مریم است
در قوم خود یعنی افضل است از غیر خود و گفته‌اند که اختلاف این اخبار بجهت تدریج اطلاع آنحضرت بود صلی الله
علیه و سلم بر فضیلت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی بر تمام نساء عالم ثابت شد
والله اعلم و بعضی از علما عایشه را افضل نهند بر فاطمه از جهت آنکه وی با پیغمبر علیه السلام در بهشت باشد
و فاطمه با علی کرم الله وجهه و لابد مقام و مکان پیغمبر علیه السلام اعلی و ارفع و اشرف باشد از مقام
علی رضی الله عنه و لیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب کرده که من و تو و علی و حسن
و حسین در یک مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند که عایشه مجتهده بود و در زمان خلفاء اربعه
فتوی میداد و اجتهاد میکرد و گویند که عایشه بعد از خدیجه افضل نساء عالم است سیوطی در فتاوی
میگوید در اینجا سه مذهب است اصح مذهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه و بعضی
بمساوات رفته و بعضی در توقف مانده اند و بسیاری از علماء حنفیه چنانکه استروشنی و بعضی از شافعیه
بتوقف مایل تر اند و چون مالک را ازان پرسیدند او گفت که فاطمه بضعة من النبی صلی الله علیه
و سلم فاطمه جگر پاره پیغمبر علیه الصلوة و السلام است هیچکس را فضیلت ننهم و امام سبکی فرموده است
که آنچه مختار ما و دین ما است آنست که فاطمه افضل است بعد از وی مادرش خدیجه بعد ازان
عایشه رضی الله عنهن اجمعین و سیوطی میگوید که افضل نساء مریم و فاطمه و افضل امهات

المومنین

امهات المؤمنین خدیجه و عایشه است و در خصایص خیضری مذکور است که در خدیجه و عایشه نیز اختلاف
دارند و جماعت از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضی احادیث آمده است
که افضل و اکمل نساء عالم مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد علیه السلام و آسیه امراة فرعون است
و در بعضی روایات بجای لفظ آسیه امراة فرعون آسیه مزاحم واقع شده شیخ ابن حجر
عسقلانی میفرماید که در اینجا تصریح است بافضلیت فاطمه زهرا از عایشه صدیقه رضی الله عنهما
و مراد بنساء در حدیث فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی غیره من الطعام
که دلیل افضلیت عایشه است غیر نساء اربعه مذکوره باشد جمعا بین الادلة انتهی قال العبد
الضعیف اصلح الله حاله که حق آن مینماید که وجوه فضیلت مختلف است و لیکن از احادیث
چنان معلوم میشود که فاطمه احب اولاد بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از خدیجه
عایشه احب ازواج بود و اگر وجوه فضیلت و محبت مختلف دارند مشکل شود با آنکه در بعضی
احادیث آمده است که محبوب ترین مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم عایشه بود
و از مردان پدرش و جای دیگر آمده که محبوب ترین نساء فاطمه و محبوب ترین علی مرتضی بود
بلکه بعضی از علما گفته اند اگرچه سخنی است در غایت شذوذ که عایشه فاضلتر است از زهرا که غیر او است
حتی از پدرش که ابوبکر صدیق باشد پس اگر از حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن مشکل شود و نیز
افضلیت بمعنی کثرت ثواب و حقیقت آن نزد باری تعالی است و بحسب شرف ذات
و طهارت طینت و پاکی جوهر هیچکس بفاطمه و حسن و حسین دیگر اهل بیت نرسد والله اعلم
و الخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثون سنة ثم بعدها ملک و امارة

ودر حديث آمده است كه الخلافة بعدي ثلثون سنة ثم يصير ملكا عضوضا
ميفهمايد كه خلافت پس از من سي سال است وبعد از سي سال خلافت نباشد بلكه ملكي
گزنده بود كه از زخم وي كمتر كسي سلامت ماند وتمامي سي سال بشهادت امير المؤمنين علي
مرتضى شد وتحقيق آنست كه شش ماه از سي سال باقي بود كه امام المسلمين حسن بن علي
بن ابي طالب بعدي خليفه بود وتمامي خلافت بموت وي شد پس معاويه وهر كه بعد ويست
خليفه نباشد بلكه ملوك وامرا وپادشاهانند واگر امراي عباسيه را خلفا گويند بمجاز واعتبار
ظاهرست ومحقق حنفيه شيخ كمال الدين ابن همام در مسايره ميگويد كه تمامه اهل حق اتفاق
دارند بر آنكه معاويه از ملوك است نه از خلفا ومشايخ اهل سنت را اختلافست كه وي
بعد از وفات امير المؤمنين علي امام شد يا نه بعضي گويند نشد وآنها كه گويند شد مراد ايشان
آنست كه امام شدن وي بعد از تسليم امام حسن است او را بوي انتهى ونكف عن ذكر
الصحابة الا بخير روش اهل سنت وجماعت آنست كه صحابه رسول را جز بخير ياد
نكنند ولعن وسب وشتم واعتراض وانكار بر ايشان نكنند وبا ايشان براه سوء
ادب نروند از جهة نگاهداشت نسبت صحبت آنحضرت صلى الله عليه وسلم وورود فضايل
ومناقب ايشان در آيات واحاديث عموما مثل محمد رسول الله والذين معه الآية ومثل
رضي الله عنهم ورضوا عنه واصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم.
واكرموا اصحابي فانهم خياركم والله الله في اصحابي لا تتخذوهم غرضا
من بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم فببغضي ابغضهم

ومن

ومن اذيهم فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله فيوشك ان يأخذه
وآنچه از بعضي از ايشان از محاربات ومشاجرات وتقصير در حفظ حقوق اهل بيت نبوي ورعايت
ادب با ايشان نقل كنند بعد از تسليم صحت آن اخبار از آن اغماض كنند وتغافل ورزند وگفته ناگفته
وشنيده ناشنيده انگارند زيرا كه صحبت ايشان با پيغمبر صلى الله عليه وسلم يقينيست ونقلهاي ديگر ظني
وظن با يقين معارض نگردد ويقيني بظني متروك نشود وفي الجمله سرحد دار اسلام وسنت تا معاويه
وعمرو بن عاص ومغيرة بن شعبه وامثال واشباه ايشانست هر كه براه اتباع مشايخ سنت وجماعت
رود گو زبان را از سب ولعن ايشان بربندد واگرچه تصور بعضي امور كه ارباب سير وتواريخ نقل كنند
باطن را وحشتي وخاطر را كدورتي دست دهد وبا وجود آن سلامت در اغماض وكف لسان است
ودر آثار آمده است كه در غزوه صفين شخصي را از جانب معاويه نزد امير اسير كرده آوردند يكي از حاضران
بر حال وي ترحم آورد وگفت سبحان الله من ميدانم كه وي مسلمان بود ومسلمان خوب بود وحيف
كه آخر حال وي اينچنين شد حضرت امير ولايت پناه رضي الله عنه فرمود چه گويي كه وي هنوز مسلمانست
وبالجمله سب وطعن بر ايشان اگر مخالف دليل قطعي بود كفرست چنانچه قذف عايشه بزنا معاذ الله من
ذلك كه طهارت ذيل وي از آن بنصوص قرآني ثابت شده والا بدعت وفسق بود وعلماء سنت
وجماعت گويند كه نهايت كار معاويه وامثال وي بغي وخروج است بر امام حق وخليفه مطلق كه
علي مرتضى باشد چنانچه در حديث عمار بن ياسر كه بسر حد شهرت وتواتر معنوي رسيده است تقتلك
الفئة الباغية تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار اثبات آن ميكند واين
موجب كفر ومستوجب لعنت نگردد واز هيچ يكي از علماء مجتهدين وسلف صالحين لعن بر ايشان

منقول شده است و در اصل عادت و شیمهٔ اهل سنت ترک سب و لعن است که المومن لیس بلعان
و لعنت بر خصوص شخصی اگرچه کافر بود جایز ندارد چه دانی که عاقبت کار وی با ایمان و سعادت بود مگر
آنکه بیقین معلوم شود که بموت وی بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضی در حق یزید شقی نیز توقف کنند
و بعضی براه غلو و افراط در شان وی و موالات وی روند و گویند که وی بعد از آنکه باتفاق
مسلمانان امیر شد و طاعت وی بر امام حسین رضی الله عنه واجب شد نعوذ بالله من هذا
القول و من هذا الاعتقاد حاشا که وی با وجود حضرت امام حسین رضی الله عنه امام
و امیر شود و اتفاق مسلمانان کی شد و جمعی از صحابه که در زمان وی بودند و اولاد اصحاب
چه منکر و خارج از اطاعت وی بودند نعم جماعهٔ از مدینه مطهره بشام نزد وی که او جبرا
رفتند و او خوانهای شتی و مائدهای نزد ایشان نهاد بعد از آن که حال قباحت مال او را دیدند
بمدینه باز آمدند و خلع بیعت او کردند و گفتند که وی عدو الله و شارب الخمر و تارک الصلوة و زانی
و فاسق و مستحل محارم است و بعضی از قتل وی سلام الله علیهم اجمعین مسرور و مستبشر شدند و این سخن
نیز مردود و باطل است چه عداوت آن بی سعادت با اهل بیت نبوی صلی الله علیه و سلم و استبشار
وی بقتل ایشان و اذلال و اهانت او ایشان را بدرجهٔ تواتر معنوی رسیده است و انکار آن تکلف
و مکابره است و بعضی دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس مومنه بناحق کبیره است
نه کفر و لعنت مخصوص بکافران است و لیت شعری که ارباب این اقاویل باحادیث نبوی
که ناطق اند بآنکه بغض و ایذای و اهانت فاطمه و اولاد او موجب بغض و اهانت رسول است چه میگویند
و آن سبب کفر و موجب لعن و خلود نار جهنم است بلاشک و بآیهٔ ان الذین یوذون الله و رسوله

لعنهم

لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا و بعضی دیگر گویند که خاتمه وی
معلوم نیست شاید که وی بعد از ارتکاب این کفر و معصیت توبه کرده باشد و در نفس اخیر بر توبه رفته و میل
امام محمد غزالی در احیاء العلوم باین حکایت است و بعضی از علمای سلف و اعلام است مثل امام احمد حنبل
و امثال او و بر وی لعنت کرده اند و ابن جوزی که بکمال شدت و عصبیت در حفظ سنت و شریعت
دارد در کتاب خود لعن وی را از سلف نقل کرده است و بعضی منع کرده و بعضی متوقف مانده اند و بالجمله
وی مبغوض ترین مردم است نزد ما و کارهایی که این بی سعادت درین امت کرده هیچکس نکرده بعد از
قتل امام حسین رضی الله عنه اهانت اهل بیت و لشکر بتخریب مدینه مطهره و قتل اهل آن فرستاده
بقیه از صحابه و تابعین را او بقتل کرده و بعد از تخریب مدینه او بالحاد حرم مکه معظمه و قتل عبد الله
بن الزبیر کرده و هم در اثنای این حالات از دنیا رفته دیگر احتمال توبه و رجوع او را اخبار اند حق تعالی
دلهای ما و تمام مسلمانان را نیز از محبت و موالات وی و اعوان و انصار وی و هر که با اهل بیت
نبوت بد اندیشیده و حق ایشان را پایمال ساخته و با ایشان براه محبت و صدق عقیدت نیست
و نبوده نگاهدارد و ما را و دوستان ما را در زمرهٔ محبان ایشان محشور کرداند و در دنیا و آخرت
بر دین و کیش ایشان دارد بمنه و کرمه و هو قریب مجیب آمین و المجتهد یخطی و یصیب مذهب
مختار آنست که مجتهد گاهی خطا نیز کند و وی در خطای خود معذور است بلکه ماجور چه آنچه در وسع
وی از بذل مجهود کرده و افاضهٔ صواب بدست حق تعالی است و در حدیث آمده است ان اخطات
فلک حسنة و ان اصبت فلک حسنتان و بعضی گویند که هر مجتهد مصیب است
و حق در شان وی همانست که مؤدی اجتهاد اوست و این اختلاف در فرعیات و عملیات

واحکام فقهیه است چه اولی است واحری بغالب ظن درین باب کافیست وجزم ویقین درکار نه والا
نه در اعتقادیات ومسایل کلامیه حق یکیست چه آن خبرست از واقع نفس الامر وواقع نفس الامر جز یکی نباشد
وشرایط اجتهاد واحکام آن وتقلید غیر مجتهد او را والتزام آن ورجوع ازان در محل خود مسطورست
ولا نکفر احدا من اهل القبلة اهل قبله را یعنی آنها که نماز بجانب قبله مسلمانان کنند وبکتاب وسنت
تمسک نمایند وتلفظ بشهادتین کنند کافر نباید گفت اگرچه از بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن
مادامی که التزام آن نکنند ودر غایت ظهور نبود تکفیر نباید کرد وتا ممکن باشد توجیه اصلاح حال
مسلمانان باید کرد ومبادرت بتکفیر وتغلیظ نباید کرد ودر حدیث آمده است که هرکه دیگری را کافر
گوید اگر وی در نفس الامر کافر نبود قایل بالفعل کافر گردد وحکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آنکس
مستحق لعنت نبود لعن او بقایل عاید گردد پس احتیاط در ترک لعن وتکفیر باشد والله اعلم
ورسل البشر افضل من رسل الملائکة ورسل الملائکة افضل من عامة البشر
وعامة البشر افضل من عامة الملایکة وخواص بشر که انبیا ورسل اند فاضلتر اند از خواص
ملایکه که پیغمبران ورسولان ایشان باشند وعوام بشر که مراد بدان غیر از انبیا اند از اولیا واتقیا فاضلتر
اند از خواص ملایکه اما خواص ملایکه افضلتر اند از عوام بشر ودرینجا اجماع است که اصلا خلافی دران نیست
ودلیل بر افضلیت بشر از ملک این گفته اند که حق سبحانه تعالی امر کرد ملایکه را بسجود آدم وسجود
اعظم واظهر انواع خدمت است ومقتضای حکمت امر ادنی است بخدمت اعلی وچون افضلیت
آدم ثابت شد افضلیت تمام انبیا بثبوت پیوست لعدم القایل بالفصل واین سخن از
ایشان بغایت غریب است حکمتهای پروردگار تعالی را کی احاطه توانند کرد که چیست حکمتهای
اورا

حکمتهای اورا او داند که گاهی اعلی را امر کند بخدمت ادنی تا کمال قدرت خود ظاهر کند یفعل الله
ما یشاء ویحکم ما یرید با آنکه بمذهب اهل سنت وجماعت رعایت حکمت نیز بروی تعالی
واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دارند ودلیل دیگر آنکه طاعات وعبادات وتحصیل
کمالات با علایق وعوایق اشق واصعب است ودر جزالت ثواب وخیریت جزا اتم واجل
اگر مراد بافضلیت کثرت ثوابست این دلیل تام است ولیکن نزاهت وتجرد از علایق جسمانی
وکدورت هیولانی ناظر در جانب افضلیت ملایکه است ولهذا بعضی محققین بران رفته اند که حیثیت
مختلف است ونزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت وشدت مجاهدت بشر افضل است
واز جهة قرب بمبدا ونزاهت وتجرد ونورانیت ملایکه وکمال انسان وترقی او در آنست که
بقرب ملایکه برسد وبملکوت اعلی ملحق گردد وباز اگر بجامعیت انسان ومظهریت او اسما
وصفات الهی واستخلاف الهی تعالی او را در نظر کنند اینجانب راجح آید وبعضی گفته اند که دلایل
متعارض است ومسئله ظنی است ویقین را بدان راه نیست وبا وجود آن اعتقاد باید کرد که سید
رسل محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم سید کاینات وافضل مخلوقاتست من الجن والانس
والملایکة وبدانکه تفضیل انبیا وملایکه تقریر یافت مذهب جمهور اهل سنت وجماعت است ونزد بعضی
اشاعره ملایکه افضل اند از بشر ومنقول از امام اعظم ابو حنیفه کوفی درین مسئله توقف وتردد
از جهة تعارض ادله وگویند که وی اول قایل بود بافضلیت ملک از بشر ودر آخر ازان رجوع
کرد وبافضلیت بشر آمد ومنقول از قاضی ابوبکر باقلانی نیز توقف است ودر حقیقت جهل
باین کیفیت قادح در ایمان وکمال آن نیست واز امام تاج الدین سبکی از شاهیر ائمه

شافعیست نقل کرده اند که وی گفته است اگر میسر شود وی بکند دو بر خاطرش تفضیل انبیا بر ملائکه خطور
نکند امیدوارم که روز قیامت ازان سوال نکنند انتهی و بعضی گفته اند ظاهر در انست که مسئلهٔ تفضیل در هر جا که
باشد همین حکم داشته باشد و مال کلام بر اختلاف حیثیات و تعدد جهات است والله اعلم و کرامات
الاولیاء حق و ولی عبارت است از شخصی که بمزید معرفت و مواظبت بر طاعات و اجتناب از معاصی
و اعراض از انهماک در لذات و شهوات مباحه است موصوف باشد اگر از وی خارق عادتی بوجود آید
روا باشد و این در حقیقت معجزهٔ نبی است علیه السلام که این ولی از امت اوست مثلا معجزات آنحضرت
صلی الله علیه و سلم انواع اند و بعضی از انها پیش از بعثت وقوع یافته و آنرا ارهاصات خوانند و بعضی
بعد از بعثت در حالت حیات دیگر بعد از رحلت وی از تابعان وی که اولیاء امت باشند
بوجود می آیند این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکند
و وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیاء امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار
در انجا مجال نباشد خصوصا از بعضی اعاظم اولیا چنانچه غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله
سره و امثال ایشان امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه گفته است کرامات بلغت حد التواتر
و معلوم بالاتفاق و بعضی گویند کرامت ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شق قمر و سلام
حجر و سجدهٔ شجر مثلا و بعضی بر انند که صدور کرامات از ولی نه بقصد و اختیار بود و البته بمقارنت
دعوی ولایت و کرامت بود و حق آنست که هرچه از نبی بطریق معجزه صادر گردد جایز که ولی
بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقیید بعدم اختیار نیز صحیح نیست هم باختیار بود و بی اختیار
و گاهی از بعضی ارباب تمکین که قدم صدق ایشان در مقام ولایت راسخ و ثابت است

بدعوی

بدعوی صادق نیز مقرون گردد و قالوا کان الشیخ محیی الدین عبد القادر رحمه الله
علیه کثیر الدعوی بحق لحق فی حق و آنچه منافیست دعوهٔ نبوتست و الا معاذ الله
از اعدای دین و مستحق اهانت و لعنت گردد و وجود کرامت شرط ولایت نیست و لهذا شاید که هرگز
کرامتی ظاهر نگردد و اصل ولایت استقامت بر دین است که الاستقامة فوق الکرامة و حکمت در اظهار
او در ابتدای ترتیب سالک و تکمیل یقین اوست تا در جد و جهد اجتهاد و سلوک حریص و چالاک تر
شود و در انتهاء برای ترتیب مریدان و ازالهٔ تردد و انکار ایشان و جمله اقسام خوارق چهار است
اگر مقرون بایمان و عمل صالح نیست آنرا مکر و استدراج گویند و اگر با ایمان و عمل صالح و کمال معرفت
و تقوی بود آنرا کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی نبوت باشد آن معجزه است و گاهی از عوام مؤمنین
و اهل صلاح نیز چیزی ازین باب ظهور یابد آنرا معونت گویند و بتحقیق سحر و طلسمات و شعبده
از خوارق عادة نبود چه آن بمداخلت علل و اسباب بود که هر که مباشرت آن اسباب کند بحکم جریان
عادت بران مترتب گردد چنانچه ترتیب شفا بر علاج طبیب و خارق عادت آنست که نه چنین باشد
و لا یبلغ ولی درجة الانبیاء و هیچ ولی برتبهٔ نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مامون اند
از عزل و خوف خاتمه و مکرم اند بوحی و مشاهده بلکه مامور اند بتبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالات
که اولیاء دارند و بالجمله افضلیت نبی از ولی امریست یقینی مقطوع است و هر که بخلاف آن اعتقاد کند کافر است مصرح
بالعلماء و آنکه گفته اند که الولایة افضل من النبوة ترجیح و تفضیل ولایتست که در نبوتست نه تفضیل ولی بر نبی
چه ولایت نسبت قرب مع الله است و استفاضت از جناب اقدس وی و نبوت انبیا و اخبار بخلق و افاضهٔ کمالات
بر ایشان و لابد آن نسبت تغیر و فاضلتر ازین نسبت بود و نبی شامل هر دو نسبت است پس فاضلتر بود از ولی

که صاحب دو نسبت اولی است و بس و با وجود آن این سخن سوم هم خلاف مقصود است اطلاق جایز نباشد
و قایل آن نیز معلوم نیست که کیست اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب الرد است اگر چه که
گفته باشد و لا یصل العبد الی حیث یسقط عنه الامر و النهی بنده تا عاقل است بجایی نرسد
که تکالیف شرعیه از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده بنهایت محبت رسید
و صفای قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شرع از وی ساقط گردد و بهر و در کار بارتکاب کبایر
نگیرد و این سخن کفر و ضلالت است این از خدا بیخبران چه میگویند هر گاه که محبت غالب آید و قلب
صافی و ایمان راسخ گشت باید که طاعت و خدمت بیشتر و کاملتر گردد نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود
گرفتن بران و عذاب کردن در مشیت اوست تعالی اگر خواهد بگیرد و اگر خواهد نگیرد و اما سقوط تکلیف صورت ندارد
و بالاتر از انبیا صلوات الله علیهم در محبت و ایمان کیست و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است
اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریع احکام است پس ترک آن از ایشان لایق نباشد
و این قدر نفهمند که معنی تشریع چیست تشریع برای آنست تا مردم بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان
روند پس مردم باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد پس معنی تشریع عین ایجاب آمد و سقوط تکلیف
بان منافات دارد و النصوص تحمل علی ظواهرها آیات و احادیث را بر ظاهرش باید گذاشت
و بی ضرورت تاویل نکرد و تحقیق این مقام و شرایط تاویل و جواز و عدم جواز آن از کتاب التفرقة بین الکفر
والزندقة که از مصنفات امام حجة الاسلام است باید طلب داشت والله الموفق و العدول عنها الی معان
یدعیها اهل الباطن الحاد فرقه باطنیه و ملاحده گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهر مراد
نیست مراد از آن رموز و اشارت باطن است که هیچکس بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند

که معروف

که معروف حق نبی تعلیم وی حاصل نگردد و این سخن زندقه و الحاد است اگر معانی ظاهر مراد نیست
چنین نماز و روزه و طاعات و عبادات و شرایع و احکام اراده و صواب آن نیست پس انزال کتب
و بیان شرایع چیست و معلوم ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خواهد بود و ایشان
خود معانی ظاهر اراده نموده اند و بظواهر آن عمل میکردند و بظاهر او میفرموده اند و تحقیق مقصود
این ملاحده ابطال و افساد دین است خذلهم الله و لعنهم و اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند
که مراد نصوص معانی ظاهر است قطعا و با وجود آن دران رموز و اشارات است که بظاهر منافات ندارد
مثلا فرعون و موسی در خارج هستند و قضایا و وقایع که میان ایشان وقوع یافت ثابت است و با وجود
آن اگر آنرا اشارتی بقبض روح و نفس مثلا دارند صورتی دارد نه آنکه گویند اینجا موسی است و نه فرعون
مراد همان روح و نفس فقط و اخلع نعلیک امر است بموسی علیه السلام که در آمدن وادی مقدس
براه ادب هر دو نعلین خود را بکشد و پای برهنه بیاید و با وجود آن اشارتست باخراج کونین
و اسقاط آن از نظر در مقام اقدس قرب و محبت مولی تعالی نه آنکه اینجا نه وادی مقدس است
و نه موسی علیه السلام و نه نعلین که زی یاوه تر و نامعقول تر ازین نباشد نسأل الله العافیه
و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتهم عنهم نفع لهم در دعای زندگان مرده را
و صدقه دادن بنیت ثواب ایشان نفعی عظیم است و ورود اخبار و احادیث و آثار درین باب بسیارست
و نماز جنازه ازین باب است و در حدیث آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گذارند و شفاعت
طلبند البته مقبول است و مغفور است سعد بن عباده رضی الله عنه مادرش فوت کرده و از حضرت
پرسید که افضل صدقات درین باب چیست باشد فرمود آب دادن مر تشنگان را بهترین صدقات و فاضلترین

خیرات ست پس سعد رضي الله عنه چاهي کند وگفت هذا لام سعد و در حدیث دیگر آمده ست که الدعاء
ترد البلاء والصدقة تطفي غضب الرب دعا رد کند و صدقه آتش خشم الهي سرد کند یعني ازاحیا
واموات در دنیا و آخرت ونیز در حدیث آمده ست که عالم و متعلم چون بر قبر بگذرند تا چهل روز عذاب
از مقبرهٔ آن برگیرند ازاینجا فضل علم و تعلیم و تعلم ظاهر شود که چیست ونیز ثابت شود که نصب حفاظ
و مدرسین در مقابره محمود بود والله الموفق والله مجیب الدعوات وقاضي الحاجات حق
سبحانه وتعالی بکرم و فضل خویش قبول کننده دعاها و برآرنده حاجتها بندگانست دعا را که بصدق توجه
وحضور قلب وتضرع وزاري بود البته مستجاب ست یا در دنیا یا در آخرت واجابت دعا را شرایط ست
وموانع ست اوکد شرایط حضور و اکل حلال ست واشد موانع استبطال واستعجال ست یعني گوید
بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد وباوجود عدم شرایط و وجود موانع فضل وکرم ورحمت پروردگار
تعالی باقي ست وبالجمله دعا عبادتست که الدعاء مخ العبادة همچنانکه عبادت بعضي در اوقات
مخصوصه باسباب خاص واجب بود دعا نیز در وقت نزول بلا و وجود عنا لازم گردد و فرمان باري تعالی ست
ادعوني استجب لکم رباعي اي اخي دست از دعا کردن مدار ÷ با اجابت یار دادیت چکار ÷
پس دعاها کان زیان ست و وبال ÷ ازکرم مي نشنود شان ذو الجلال ÷ مثلا مزارعي از حضرت سلطان
بیاید واسب تازي طلبد و سلطان در بدل آن گاو زراعت بوي عطا فرماید این در صورت منع ست
و در معني اجابت بطریق احسن وانفع ست چه آن اسب تازي سر و گردن وي را بشکند منعش ازان
عین مصلحت ومحض لطف ست اگر بعهد گاو زراعت در حق وي بهتر است از اسب تازي ست ومنع
و توقف اجابت دعا در فضول دنیاوي و شهوات نفس که از درگاه قرب بعید اندازد و بعذاب آخرت بکشد

هم ازین

هم ازین باب ست وکسي که فهم عن الله و حسن الظن بالله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او
یکي بود ازینجا است که گفته العطاء من الخلق حرمان والمنع من الله احسان ودعا کافر
مستجاب نیست وما دعاء الکافرین الا في ضلال مگر در امور دنیوي ودعا مظلوم مستجاب ست
اگر چه کافر بود والله اعلم ویجوز الصلوة خلف کل بر وفاجر وجماعت در نماز از سنت
نباید داد و مقید با امام متقي و متورع نباید داشت و بجهت آن فضیلت جماعت بي شبهه از سنن
مؤکدهٔ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم ترک نباید کرد وآنقدر که آنحضرت را تاکید در التزام جماعت
واجتماع وائتلاف بوده در جائي دیگر نبوده نعم اگر مردي صالح ومتقي براي امامت پیدا شود بهتر والا اگر
باشد نماز بجماعت باید گذارد هرچند که فاسق بود بشرطي که فسق وي بتحریر بکفر نکرده و علم ÷
باحکام وارکان نماز قدر ما یجوز به الصلوة از قرآن یاد داشته باشد وتري المسح
علی الخفین في الحضر والسفر اعتقاد مسح موزه از علامت سنت وجماعت داشته
اند در حضر یک شبانروز و در سفر سه شبانروز وگفته اند که علامت سنت وجماعت سه چیز ست
تفضیل الشیخین ومحبة الختنین والمسح علی الخفین ابوبکر وعمر را فاضل دانستن وعلي
وعثمان را دوست داشتن وجواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه سنت ÷
وجماعت ست که اهل بدع بدان قایل نیستند وامام حسن بصري گوید هفتاد تن از صحابه را دریافتم
که همه مسح خفین روا میداشتند واز امیر المؤمنین علي مرتضی رضي الله عنه وکرم الله وجهه ازان
پرسیدند فرمود مسافر را سه شبانروز و مقیم را یک شب و روز بود اینچنین شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و در جاي دیگر فرموده ست که دین و شریعت بقیاس عقل بودي پایان موزه بمسح

اولی بودی ولیکن مدار دین بر حکم شرع است در شرع بر روی موزه آمده است دیگر بدانکه اگرچه عزیمت
در شستن پایهاست و مسح کردن بر موزه رخصت است ولیکن جواز آنرا معتقد باید بود و در
محفل محل تهمت اگر اختیار هم برخصت افتد بمصلحت قریب تر باشد واستحلال المعصیة
صغیرة کانت او کبیرة واستخفافها کفر گناه را صغیره باشد یا کبیره حلال پنداشتن
وسبک داشتن کفرست اگر بغلبه شهوت وحکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید
که آنرا گناه داند وبتقصیر خود معترف آید وسبک پنداشتن صغیره بآن نوع بود که آنرا هیچ نداند
واصلا مستوجب عقوبت نپندارد والا ظاهر است که صغیره سبکتر از کبیره است واثم وی کمتر
از وست والاستهزاء علی الشریعة والاستهانة بها کفر وسخریت واهانت شریعت
کفرست چه آن علامت تکذیب وانکارست والهزل بالکفر کفر اگر تلفظ بکلمه کفر بطریق
هزل کند بی آنکه معنی او مراد دارد واعتقاد بدان کند کافر شود چه هزل موجب استخفاف و هرگاه
استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی باشد هرچند نداند که آن کلمه کفرست زیرا که
جهل درین باب عذر نبود ونزد بعضی علما اگر کفر بودن آن نداند معذورست واین بر تقدیریست
که تلفظ بدان عمدا کند اما اگر بطریق خطا وسهو لسانی بر زبانش آید کفر نبود اجماعا ولا
ولا یحکم بکفر السکران مست طافح که زایل العقل است وزمام اختیارش بدست ندارد
وهذیان بر زبانش آید اعتبار ندارد وحکم بکفر نباید اگرچه دیگر تصرفاتش مثل طلاق واعتاق
وبیع وشرا واقرار جایز دارند بجهة زجر وتوبیخ وی واسلامش که در حالت مستی آرد نیز جایز بود
فرق آنست که کفر وردت امری مذموم وواجب الاعدام است وزوال عقل عند آن تواند بود

بخلاف

بخلاف اسلام که مطلوب ومرغوبست بهر نوع که باشد اثبات آن واجب بود ونزد امام شافعی وبر روایتی
از ابو حنیفه کفر سکران کفرست وتصدیق الکاهن بما یخبر به عن الغیب کفر کاهن
که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن وراست گو دانستن او را کفرست در حدیث آمده است
که هر که پیش کاهن رود وگفته او را تصدیق کند بتحقیق کافر شود بدینی که محمد آورده است صلی الله
علیه وسلم وکاهنان در عرب بسیار بوده اند که دعوی علم غیب میکردند وجن وشیطان
خبر بانها میرساند ومنجم در حکم کاهن است هر که تصدیق منجم کند وگفته او را یقین داند
نیز کافرست وبالجمله تاثیر کواکب واجرام علوی ومدخلیت اوضاع واحوال آنها در حرارت
وبرودت وامطار وامساک ونفع اثمار وفواکه وامثال آن معلومست قطعا در سعادت
ونحوست وامثال آن اگر نیز هست در شریعت منهی است واگر شرایع دیگر قضا درست بود
درین شریعت غیر منسوخ بود اینقدر در امتناع از آن کافیست نسأل الله العفو
والیأس من الله کفر ونا امیدی از رحمت خدا کفرست ولا تیأس من روح الله
الا القوم الکافرون مسلمان هرچند گناه کند وبراه معصیت رود از رحمت الهی
نا امید نبود که بتوبه بخشد واگر توبه هم نکند شاید که بفضل وکرم از گناهان او در گذرد
والامن من الله کفر ایمن بودن از عذاب حق تعالی نیز کفرست ولا یأمن من
مکر الله الا القوم الخاسرون مکر در لغت پوشیدن وفریب دادن بود ومکر خدا
آنست که بنده را در معصیت گذارد وابواب ناز ونعمت بروی بگشاید تا مغرور شود وغافل
گردد وناگاه بگیردش از انجا که گمان ندارد والایمان بین الخوف والرجاء گویند

که امیدواری چنان باید که اگر بشنود که یککس در بهشت خواهد رفت پس امید دارد که آنکس

من باشم و ترسکاری بحدی شاید که اگر بداند که جز یک تن بدوزخ در نرود بترسد که آن یک

تن من باشم رباعی آنها که خواص در که تکریم اند دهشت زدگان عالم تسلیم اند ناامید

مشو که رحمت حق عام است مغرور مشو که خاصکان در بیم اند و نیز میگویند که در حالت

حیات خوف غالب باید و چون وقت رحلت در رسد رجا بیش آید علامت سعادت

این است و در تاخیر رجا گفته اند الایمان بین الخوف والرجا رو(ی) بدینمعنی تواند

یا اشارت است بغلبه خوف بر رجا اعلموا ان الله شدید العقاب وان الله

غفور رحیم لله الحمد که ختم رساله برجا و مغفرت و رحمت آید عاقبت بخیر باد تمت الرساله

بعون الله و توفیقه در این رساله در نوشتن لفظ عربی از عقاید دو غرض بود یکی تبرک

و تیمن بلفظ مشایخ تا آن عمده و اصل باشند و بیانی که در پایان آن نوشته آید فرع

و طفیلی بود دیگر ضبط و اختصار تا آن لفظ را بجنس یاد گیرند و ورد سازند و کدام حرز

و ورد از آن بهتر که اصل و صول دین و نقد سرمایه ایمان است خواهد بود و چون مجملا الفاظ

یاد شدند انبهه معانی و تفاصیل در ضمن آن متصور و ملحوظ خواهد بود و چون در

امتزاج و اختلاط آن به بعضی عبارات عربی کتاب احتمال ابهام و امکان اشتباه

دانست آنرا در آخر رساله جدا نوشتم تمت هذه النسخه من مصنفات شیخ المشایخ

مولانا شیخ عبدالحق دهلوی رحمة الله علیه رحمة واسعة از دست احقر العباد اضعف

ازلی عبدالقادر ابن غفران پناه بهاوالدین صاحب بخشی بتاریخ چهارم شهر ذیحجه الحرام روز یکشنبه

سنه

۱۲۲۱ هجریه مقدسه افضل الصلوة علی صاحبها بعونه و حسن توفیقه تعالی از ترقیم

بانجام رسید و بانتظام نجوش سرانجام پیوست الحمد لله حمدا وافیا و شکرا وافیا

قاریا ز من بکن چندان عتاب که خطائی رفته باشد در کتاب آنخطائی رفته را

تصحیح کن از کرم والله اعلم بالصواب اللهم اغفر لمؤلفه و لکاتبه و لقاریه و لجمیع

المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین المالک

الحقیقی هو الله والمجازی عبدالقادر بخشی نوشته باند سیه بر سفید نویسنده نیست

فردا امید

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد وافر خدای عز وجل که توحید را سرمایه نجات ودرجات بندگان ترتیب گردانید وثنای متکاثر وآله
برحقی که ذره از آثار آفاق وفاضل آفرید تبارك الله احسن الخالقین تعالت آلاؤه وتقدست
اسماؤه ولا اله غیره وصلوات نامیات بر جان وروان خاتم النبیین ورحمة للعالمین محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه رضوان الله علیهم اجمعین. دعاگوی فقیر حقیر علوی جوری در حلقه
بندگان حضرت رسالت منسلک است چنین گوید بالتماس فرزندی از فرزندان چهل حدیث رسول الله
علیه السلام ترجمه کردم ودر ذیل هر حدیثی فواید غریب با حکایات عجیب در آوردم تا خوانندگان از فواید حاصل آمده
واین مسکین را بدعای خیر یاد کنید انه بالاجابة جدیر وعلی ما یشاء قدیر الحدیث الاول
فی کتاب الشعار عن سلمان الفارسی رضی الله انه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قراء وحفظ اربعین حدیثا من امتی وسع علیه قبره
مسیرة خمسمائة عام فاذا خرج من قبره یعرج روحه الی العرش ووجهه
کالقمر الخاطف ویعطی الله بیتا فی الجنة ولها سبعون درجة ما بین کل درجتین
مسیرة سبعمائة سنة ویقول له الملائکة انت من الامنین ترجمه رسول فرمود
علیه السلام هر که بخواند ویاد گیرد چهل حدیث را از امتان من فراخ گردانیده شود گور بروی پانصد ساله راه

وچون

وچون بیرون آید از گور برود روح او سوی خدای عز وجل وروی او چون ماه بدرخشد وبدهد
حق تعالی وی را خانه در بهشت که باشد وآن خانه را هفتاد منزل ومیان هر منزلی با هفتصد ساله راه وبگویند
وی را فرشتگان که تو ایمنی از جمیع عذابها خدای عز وجل فایده بشنو منقولست از امیر المومنین
علی رضی الله عنه هر آن مومن که در خواندن ویاد گرفتن احادیث رسول علیه السلام رغبت نماید
چنان باشد که حضرت رسالت را دوست داشته باشد وهر آن مومن که رسول را دوست دارد بپذیرد
حق تعالی جمیع عبادتهای او را ودر گذارد جمیع بدیهای او را وگویان گرداند زبان او را حالت جان دادن
بگفتن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله وبر گیرند عذاب گور از وی وسیرمان گردانند روح او را باب وسیراب
رحمت ومغفرت حق تعالی حکایت می آورند در جوار امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه جوانی بود
فلس نام که پیوسته در فسق وفجور مشغول بود هر چند که امام مسلمانان او را نصیحت کردی هیچ آنرا
در حلقه گوش ننهادی ومیگفتی که امام مسلمانان هنوز چه وقتست که نهال عمر خود را بگرمای مجاهده
ضعیف وناتوان گردانم چنانکه بعد از مرور ایام خبر بر امام اعظم رسانیدند که آن جوان فاسق
تلخی جان کندن گرفتارست امام بر سر آن جوان حاضر شد جوان چشم بگشاد روی امام اعظم
بدید واین رباعی بخواند رباعی از کرده خویشتن پریشان شده ام وان هر چه بکرده ام پشیمان شده ام
از لطف وکرم خویش تو عذرم بپذیر انکار کر آنزمان مسلمان شده ام وجان بحق تسلیم کرد شب آن امام
مسلمانان بخواب دید که بر تخت نشسته وحلهای بهشت پوشیده وحورای گرد بر گرد او ایستاده واز
هر بهشتی روزنی در گور گشاده امام اعظم چون این نعمت وکرامت آن جوان دید پرسید
که ای جوان تو در دنیا همه وقت گناهکار بودی امروز چندین کرامت بکدام عمل یافتی جوان گفت

که ای امام مسلمانان همچنین است که تو میگوئی اما چون آخر یک شب شدی میخواستم تجدید وضو میکردم
و مستقبل قبله می نشستم و چهل حدیث رسول علیه السلام که از شما می شنیدم یاد گرفته بودم و برادری داشتم
عبد العزیز نام او را نیز یاد گردانیده بودم بدان وقت رحمت میخواندم گرات و چون من از خواندن
می ماندم آن برادر خود را بیدار میکردم و میگفتم چنانکه من خواندم تو شنیدی اکنون تو بخوان من بشنوم
سالها برین نمط احادیث رسول من خواندم و می شنیدم چون وایش قضا که بی حاضر آوردند اکرم
الاکرمین در حق من بیچاره شد هر چند که این بنده ضعیف من گناه بیحد و لیکن از برکت آنکه در دنیا
بخواندن و شنیدن کلام پیغمبر من رغبت داشت امروز من این بنده خود را بدان بخشیدم و از
آتش دوزخ آزاد گردانیدم آن جوان نصیحت کرد امام اعظم ابو حنیفه را رضی الله عنه ای مسلمانان
چنانکه حال یک من از برکت خواندن کلام حضرت رسالت علیه السلام والتحیه معاینه می بینی باید که همه
مؤمنان را نصیحت کنی تا در خواندن و شنیدن احادیث رسول رغبت کنند تا از جمله رستگاران شمار
کردند الحدیث الثانی من تفسیر الزاهد عن ابی هریره رضی الله عنه انه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امر ذی بال لم یبدا فیه ببسم الله الرحمن الرحیم
فهو ابتر ترجمه رسول میفرماید علیه السلام هر کاری که با خطر آغاز آن ببسم الله الرحمن الرحیم نکوئی
آن کار ناقص و ناتمام نبود زیرا که امیر المؤمنین علی علیه السلام میفرماید ببسم الله گشاینده بستگیها
آسان کننده کارهای دشوار بهاست دور کننده همه بدیهاست شفا و راحت دلهاست امان
روز قیامت است آمنا و صدقنا فائده بشنو شاه سفران عبد الله بن عباس میگوید رضی الله
عنه آن مقدار ملائکه که بر هفت درکه دوزخ موکل اند که علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون

الله

الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون و هر دوزخ را نوزده زبانه است که علیها تسعة
عشر و حروف بسم الله الرحمن الرحیم نیز نوزده است هر که خواهد تا از زحمت و غلظت عذاب
و محنت نوزده زبانه دوزخ خلاص یابد که دست تمسک بحبل قراة نوزده حروف بسم الله الرحمن
الرحیم در زند تا روز قیامت هر حرفی از کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بوقت گذشتن بالصراط
بر درکات دوزخ بهری گردد و این بنده را هیچ نکبت از آتش دوزخ نرسد پس هر که در دنیا ورد سازد
کلمه بسم الله الرحمن الرحیم در هر نفسی گوید در شقتی درماند چنانکه می آرند حکایت روزی دختر ترسا
گذر بمسجد حضرت رسالت علیه السلام افتاد دید که حضرت خدمت رسول پشت مبارک بطاق
رسالت محراب آورده و یاران گرد بر گرد نشسته و بزبان مبارک فضیلت کلمه بسم الله الرحمن
الرحیم میفرمود آن دختر ترسا اعتقاد بست و در گفتن کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر خود لازم
گرفت چنانکه روزی مادر آن دختر شنید از سر شفقت بر دختر گفت نخواهم که تو باز این کلمه را
بگوئی نباید که پدر تو بشنود و ترا هلاک کند که اینچنین کلمات در دین ما گفتن روا نیست
مگر در دین اسلام چون آن دختر الغایت حق سبحانه و تعالی رهبر شده بود بر فور گفت ای مادر من
اگر گفتن نام کلام حضرت پروردگار جان رود زهی سعادت مادرش همدین گفت و گوی بود که پدر او آمد و این
قصه تمام بشنید اتفاق بر زن کرد که این دختر را تلف کنیم تا خلل در دین ما نشود زنش گفت که یکبارگی این دختر را
تلف خواهیم کرد و در مان کمانها بدر حق ما خواهند بر دختر خود را بچه کشته اند بیا تا بنیاد میزبانی نهیم و همه
بزرگان دین خود را طلب کنیم و این دختر را پنهانی تلف گردانیم و همه را از حال او با کاه کنیم آن ترسا برون خود
انگشتری داشت برفت بدختر داد و گفت ای دختر انگشتری من امانت نگاه دار تا هر وقت که طلب کنم

امانت من باز من دهي آن دختر انگشتري بستد و گفت بسم الله الرحمن الرحيم و در جيب پيراهن خود
بنهاد ترسا چون کلمه بسم الله الرحمن الرحيم از زبان دختر شنيد چون مار سياه بر خود بپيچيد و در حيله افتاد تا او را
هلاک کند زنش را از اين حال اطلاع شد آمد و با زوي شوهر گرفت و گفت نخواهم که دل آن کار ترسايي کني برو و خلق را
استدعا کن که فردا در خانه ما مهماني است بايد که شما همه بياييد آن ترسا همچنان کرد شب شد چون هر کسي به مقام
خود بخواب شدند ترسا در آمد و انگشتري خود از جيب بيرون آورد و در رود نيل انداخت تا هيچ کس باز نشاني آن
نگويد چون آخر پاس شب شد زن آن ترسا بيامد و گفت که در مطبخ با الوان مهيا و مرتب شده است اما گوشت
ماهي مي بايد ترسا بجانب بازار گذشت که ملاح در دام کرده ماهي بزرگ مي برد چند درم داد و آن ملاح خريد
و آن دختر ترسا ماهي نيکو بخت بود و زن ترسا گفت که امروز گوشت ماهي پخته از دست دختر پاکيزه کار بخوريم
آن ترسا طلب کرد و آن ماهي بدختر داد و گفت امروز همه بزرگان دين ما حاضر خواهند شد چنان بايد که آن
ماهي را نيکو بپزي آن دختر ترسا ماهي از دست پدر خود بستد و گفت اي بزرگان بسم الله الرحمن الرحيم
چون شکم ماهي پاره کرده بديد انگشتري پدر درون شکم آن ماهي بود دست در جيب پيراهن خود کرد انگشتري
نيافت بستد آن انگشتري از شکم ماهي و درون پيراهن خود نهاد و گفت بسم الله الرحمن الرحيم و ماهي را بپخت
چنانکه خلق همه حاضر شدند و طعام خورده شد ترسا دختر را گرفت و در جميع مردمان استاده کرد و گفت
اي بزرگان دين ما چون يکي را چيزي امانت سپرده باشند و آن چيز را تلف کند بروي در دين ما چه آيد
همه ترسايان حکم بقصاص کردند ترسا شادمان شد و آن انگشتري خود را از دختر طلبيد آن ضعيفه
که چون اعتقاد بگفتن کلمه بسم الله الرحمن الرحيم در دل خود تمکين کرده بود في الحال دست در جيب پيراهن خود
برد و آن انگشتري پدر بدست پدر در مجمع خلق بداد ترسا حيران در خود شد از حال حيرت او پرسيدند

زن

ترسا ماجرا تقرير کرد ترسايان گفتند نام نيکو معبودي بر زبان مي آيد ما را که چون اين دختر را در دنيا برکت
نام پاک خود از قصاص وارهانيد که چون اين فردا نيز ببرکت از عذاب آتش دوزخ برهاند پرسيدند که تو اين کلمه از کجا
آموختي دختر گفت که من از خدمت رسالت پناه عليه الصلوة والتحيه محمد رسول الله صلي الله عليه و سلم بشنيده ام
ترسايان همه برخاستند و اين دختر را برابر کرده بخدمت رسول عليه السلام بيامدند تا قريب پانصد ترسا بشرف اسلام
مشرف گشتند و آنها از برکت کلمه بسم الله الرحمن الرحيم بود الهي چون فرقه بيگانگان را از برکت گفتن و شنيدن
بسم الله الرحمن الرحيم روزي کردي و از کفر وارهانيدي با زمره مومنان را در گفتن و شنيدن نام پاک تو همواره
مي باشند از برکت خدمت رسول صلي الله عليه و سلم عاقبت همه بخير کن يا اول الاولين و يا آخر الآخرين
الحديث الثالث في کتاب النجم عن ابن مسعود رضي الله عنه انه قال قال رسول الله
صلي الله عليه و سلم ان الله تبارک و تعالي يحب السخاوه و لو بشق تمره ترجمه رسول
صلي الله عليه و سلم براستي و راستي که دوست دارد حق تعالی سخاوت را اگر چه نيمه از خرما باشد فايده بشنو جود
شجريست که ثمره سعادت دو جهاني است و سخاوت کلبيست که گل آن حاصل نيکنامي است و سخا سايه درخت
فردوس است محبوب همه دلهاست و اين يکي از دلايل واضح و مؤکد است يعني است با اتفاق که در جهان هيچ عيبي
از کفر نيست با اين همه سالها از آن قضا طومار حاتم طي بر نوشته اند هنوز اين جمله عالم از وجود او
حکايت ميکنند از آنکه چون مفتاح فتح باب کرم کفر او بود نام او از جرايد روزگار محو نميشود و ذکر خير
بر دلها جانيان فراموش نميکرد و آنکس بوجود قدرت جود نکرد چگونه بزمين فرو نرود که فخسفنا
به و بداره الارض بحق قارون است که سخاوت کرد او را به جهانيان معظم گردانيدند او را بر گزيدند
چنانکه مي آيد حکايت روزي رابعه بصري رضي الله عنها چادر عونت در سر کشيده و موزه خواجه

در بر کرد و قدم بزیارت خانه کعبه نهاد چون نزدیک کعبه رسید فرو درختی مشغول شد سکی تشنه زیر
آن درخت افتاده است چون رابعه را بدید سک بزبان حال در آمد و کفت ای رابعه بصری وقت مدد آمد
و قطره آب بحلق من انداز و اکر نه نزدیک است که من از تشنکی هلاک کردم رابعه در طلب آب شد دید
که جاهی در دامن کوهی است عمیق و بر رابعه نه دلو و نه رسن چادر از سر فرود آورد و رسن ساخت و موزه از پای کشیده
دلو کرده آب از چاه کشید و بدان سک داد رابعه بصری رضی الله عنها باز در محل خود آمد و بعبادت خدای عز و جل
مشغول شد همدرین بود که خواب بر هفت اندام رابعه کرفت بدید جمال جهان آرای حضرت رسالت را
علیه السلام که بدین شیخ بشارت میدهد یا رابعه قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَكِ وَغَفَرَ لَكِ ذُنُوبَكِ
بِسَقْيِكِ الكَلْبَ یعنی رابعه بصری قبول کرد حق سبحانه و تعالی توبه ترا بیامرزید کناه ترا بسبب آب دادن کلب سک
محتاج را تا جهانیان بدانند که هیچ رنجی بدرکاه حق تعالی ضایع نیست چون رابعه از خواب بیدار شد از فرحت
این خواب قدم در راه کعبه نهاد ذکر حق تعالی کویان میرفت چون قرب کعبه شد آن روز عارضه زنان
پدید آمد رابعه بنالید و بخروشید و آه از کانون سینه بر آورد و سر بسجده نهاده در خواب شد فرمان بر کعبه شد
که برو و بر کرد سر رابعه هفتاد بار بکرد کعبه کفت که الها ملکا و پادشاها چندین هزار بندکان تو رسیده اند
که سعادت بر کزیند باز این چه کرامت است که از کرده رابعه بصری چندین خلق را ازین سعادت محروم میکردانند
فرمان شد ای کعبه مدین ما را حکمت است و آن آنست که در سالی هر که بر تو آید ثواب یک حج در جریده
اعمال او بنویسم بعد ازین ایام هر که یکبار در مجلت رابعه طواف کند ثواب هفتاد حج در نامه اعمال او بنویسم
ای مؤمن چون رابعه بقطره آب چندین ثواب و کرامت یافته که سکی را آب داد جون تو در حق برادر مؤمن
احسان کنی جزا از یکی بهفتصد یابی انشاء الله تعالی الحدیث الرابع في كتاب النجم عن ابی داود

رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اوفوا بالعهود اذا عاهدتم
ولا تنقضوا الایمان فانکم مسئولون یوم القیمة عنه ترجمه رسول پیغمبر علیه السلام
بوفا رسانید عهد خود را چون عهد کنند و بشکنند آنرا بدرستی و راستی پرسیده شوید شما ازان عهدها
فایده بشنو عجب بود از حال مردی که عهد کند بدانند سر کار من بالحق تعالی خواهد بود پس آنرا بشکنید
و لبر نرسانید آن عهد خود را لاجرم بپای خود تیشه زنند و خود را اسیر عذاب و عقاب کردانند حکایت
می آرند یکی از ملوک کذشته را پادشاهی دیار مختصر کرده بود چنانکه هیچ وجهی از سر او نمیکذشت نقد
و عهد کرده که چون حق تعالی او را ازین پادشاه خلاصی دهد هزار درم براه رضا حق تعالی بدهم هنوز
شکر این نیت نکرده بود که بفرمان حق سبحانه و تعالی لشکر در خواست و آن پادشاه برد خبر بدین پادشاه
شد از مقام خود بیرون آمد رایات علم برافراشته و خلق آن پادشاه را تمام اسیر کرد و مال و اسباب او را کرفت
با فتح و ظفر باز در مقام خود برفت بعد و وزیران خود را طلبید و کفت میخواهم تا من نذر خود را بوفا رسانم
و هزار درم در راه رضای حق تعالی که نذر کرده ام بدهم وزیران بدسکال در تاویل شدند بعضی کفتند این وزرا غرا
باید داد و از ایشان زراعت کنانیده هم مال برقرار ماند و آنچه زیادت شود بدرویشان دهند و بعضی کفتند
که این مال بکاران باید داد که هم مال باقی ماند و آنچه نفع شود بدرویشان دهند هر کسی مثل و مانند این بخوش آید ل
پادشاه سخنی میکفتند اما پادشاه بکفت هیچ یکی از وزیران نمی شنود چنانکه این خبر بدان درویش رسانیدند
که عهد و نذر و این پادشاه را کنانیده بود کفت فرستاد ای پادشاه اکر میدانی که ترا سر و کار بر حق تعالی خواهد بود
هر تاویلی که میدانی بکن اما چون میدانی که کار از حق تعالی خواهد شد هیچ کرد بیرامون اینچنین تاویلات
بکفته این وزیران بدسکال در کوش نکنی چون بشنید فرمود تا فی الحال ده هزار درم از خزانه بیارند و در راه

رضا بهشت **الحديث الخامس** في تفسير الزاهد **عن** سلمان الفارسي رضي الله عنه انه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصدقة اذا يخرج من يد فتكلم اربع كلمات
كنت فانيا فابقيتني وكنت قليلا فكثرتني وكنت عدوك فاحببتني وكنت على
عند الله عبدا من عباده الصالحين **ترجمه** رسول پيغمبر عليه السلام والتحيه چون صدقه از دست
مؤمن بيرون مي آيد پس چهار سخن ميكويد آنكه بودم بسياري كردي فاني بودم باقي كردي و بودم دشمن تو
دوست خود كردانيدي و تو نزديك حق تعالى بنده صالح و عزيز كشتي **فايده** بشنو چيزي از خود جدا كردن
براه رضا حق سبحانه وتعالى سخاوت كردن آن مزيد نعمت دارين اوست و چنان بود كه با حق سبحانه
وتعالى بازركاني ميكند وهركه با حق تعالى بازركاني كند پيوسته نعمت او زيادت شود انشاء الله تعالى **حكايت**
وردي بود در عهد دولت حضرت رسالت عليه السلام والتحيه يك مفلس روزي زن و شوي بخدمت رسول
الله صلى الله عليه وسلم بيامدند و كفتند يا رسول الله دعائي در حق ما كن تا از بركت دعاء پيغمبر خداي عز و جل
مشقت افلاس از ما بردارد و ابواب وسعت رزق كشاده كرداند حضرت رسالت عليه السلام دعا كرد وحي
فرمان آمد اي محمد صلى الله عليه وسلم بكو اين مومنانرا كه دنيا بجواني بشما دهيم يا وقت پيري رسول عليه السلام
برايشان كفت كه اختيار بر دست شما داده اند هر وقتي كه بخواهيد از حق تعالى ببايد ايشان كفتند يا رسول الله
ما در خانه برويم و مشورت كنيم باز بخدمت پيغمبر خداي عز و جل خواهيم آمد احوال خود را عرضه خواهيم داشت
هر دو از خدمت رسول باز كشتند در خانه آمدند اتفاق چنان كردند كه دنيا بوقت پيري از حق بايد خواست
در جواني هر كونه كه هست مي توانيم بكذرانيم اما پيري كه هنكام عجز و بي تدبيري ست مراد ما همدرين كفت
و شنود بودند كه دختري از دختران ايشانرا ازين حال اطلاع شد نزديك مادر و پدر آمد و اين قصه

بروي كفتند

بروي كفتند آن دختر صادق آغاز كرد كه سبب اعتقاد آن برويد از خدمت رسول عليه السلام دنيا را بر خود قبول كنيد
كه بر حيات دنيا اعتماد كسي ندارد و من حيله دارم كه تا وقت پيري چون حيات وفا كند دنيا بر من و پدر خواهد شد
كفتند چه حيله است كفت هر چه بر ما پيدا شود همه در راه رضا خداي عز و جل ميدهيم از بركت اين دولت روز
بروز برتر و زيادت خواهد شد مادر و پدر او را اين پند پسنديده افتاد خود بخدمت رسول عليه السلام رفتند
و كفتند يا رسول الله ما را دنيا في الحال مي بايد در زمان فرمان آمد كه اي محمد بكو اين بندكان را كه باز كردند در خانه
روند كه من دنيا بر ايشان برادادم نيكو تا در خانه رفته بودند كه باد سخت برخواست ستوني كه در ميان خانه
ايشان بود از زمين بر آمد فرمان حق تعالى چهار خنب پر دينار زر و نقره بيرون آمد كشيدند و در خرج انداختند
و بندكان حق تعالى طعام و آب و جامه ميدادند و دردمندكان را دستكيري ميكردند چندان مال بر ايشان
از بركت سخاوت ايشان شد كه از شمار كذشته و پيوسته در راحت و نعمت بودند تا هنكام پيري محتاج
نكشتند از بركت جود بزركان خداي عز و جل ميكردند **الحديث السادس** في تفسير الزاهد
عن ابي الدرداء رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بارث ان
بهشت فقرا امت من خواهند بود **فايده** بشنو كه بهشت و خواست او روز صحبت ايشان بكند
و بدل و جان ايشانرا دوست دارد و فرداي قيامت در زمره ايشانرا بر انكيزند كما قال النبي صلى الله
عليه وسلم كما تعيشون تموتون وكما تموتون تبعثون يعني چنانكه بزييد همچنان بميريد
و چنانكه بميريد همچنان برانكيخته شويد و جميع نعمتهاي دنيا و آخرت بحضرت رسالت صلى الله عليه
وسلم عرضه كردند جز كه هر فقر هيچ اختيار نكردند كه الفقر فخري كه مرا از فقر هيچ چيزي ديكر نيكو و بهتر نبودي
خدمت رسول عليه السلام همان اختيار كردي پس اي مومن تو هم بايد كه در صحبت ايشان در آيند

مثل ان الحبة فعل الى النبي

وبفقر وفاقه ایشان موافقت نماید فردا در قیامت بیش از همه به بهشت رود حکایت می آرند در ایام ماضیه
درویشی بود در قبیله سلیم بودی ناگاه او را بر فرزندی از فرزندان امیران مقام نظر افتاد این درویش رفت
وقصه ازدواج آن صاحب تاج وتخت عرض کرد پادشاه از سر تجربت منع بر ناصیه آن درویش نهاد چنانکه
این خبر بیرون حرم منتشر شد وآن عجوزه صاحب دولت را از حال آن درویش خبر رسانید غیرت برفورخت
پیدا آمده وگفت ای پدر چرا به پادشاه آخرت وا نسپاری که من از حضرت رسالت علیه السلام خبر شنیده ام
که ملوک الجنة فقراء امتی پادشاه چون صدق عجوزه معاینه دیده آن درویش را طلب کرد و بعقد
شروع فرزند خود تسلیم نموده آن ملکه نازپرورده در خدمت درویش می بود بملک و مالک هیچ التفات
نمیکرد وبفقر وفاقه شوهر خود موافقت می نمود چنانکه چند روز برآمد که بوی طعام در حلق آن دختر
پادشاه نرفته بود بیامد و بخدمت شوهر خود عرضه داشت وگفت ای جفت شریعت هر چند که جز اطاعت
در فرادیس اعلی مهیا و مهنا کرده است اگر چیزی امروز بما رسد بهتر بود درویش تجدید وضو کرد و در راز
خود در حضرت بی نیاز فرستاد و بر سجده نهاد وقصه شکوه خود عرضه داشت چون سر از سجده برکرد
دو گوهر قیمتی نزدیک سجده گاه خود نهاده یافت آن هر دو گوهر برداشت کرده نزدیک جفت شریعت خود
آمد وگفت بگیر این هر دو گوهر گران مایه که از دار آخرت برای تو فرستاده اند صدیقه بدست گرفت وآن
هر دو گوهر را در کناره دامن خویش بربست هر دو بعد از عبادت سر به بالین خواب آوردند آن شب
همت بهشت را بدان دختر پادشاه نمودند ناگاه پیش در قصری رسید بسید خانه بزرگ مرصع بجواهر
اما دهلیز آن خانه تاریک بود وکنگره خراب گشته سبب کدام چیز شده است گفت از انجهت که از انبر دو گو
ازین خانه برتو در دار دنیا فرستاده اند همدرین بود که از خواب بیدار شد نزدیک شوهر آمد وگفت ای جفت

شریعت این هر دو گوهر را ابر کرد همانجا بفرست که آورده زیرا که شب بخواب معاینه دیده ام واز برای کو نعمت
دنیا خرابی آخرت نخواهم آن درویش هر دو گوهر بربست و در محل سجده گاه خود نهاد بخدای مشغول شد چون سر
از سجده برآورد هر دو گوهر ناپدید شد شکر از حضرت پروردگار بجای آوردند وباز هیچ تمنای دنیا
نکردند الحدیث السابع فی المشارق عن ابن عمر رضی الله عنه انه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ضرب غلاما له حدا لم یأته او لطمه فکفارته ان یعتقه
ترجمه رسول میفرماید صلی الله علیه وسلم هر که بزند غلام را که او را حدی نیاید ویا طپانچه زند بر روی او پس
کفارت او آنست که آزاد کند فایده بشنو هر چه بر خود روا نداری بر متابعان خود که آفریده باری تعالی
اند نیز روا مدار زیرا که چون حق سبحانه تعالی شفقت وسختی از ما برگرفت تر الطریق بهتر شاید که سختی از
متابعان خود برگیری وبرایشان لطف وکرم کنی که شفقی کرد کار دین من بینی نشود حکایت می آرند
روزی مردی بیامد بر رسول علیه السلام وگفت یا رسول الله بدرستی و راستی که برمن مال وخدم بسیار
ومن بغضب میگیرم خادمان خود را ولت کردم پس رسول علیه السلام فرمود وزن کرده شود فردا در قیامت
گناه ایشان وعقوبت تو اگر هر دو برابر بود نه بر تو چیزی ونه بر بندگان واگر عقوبت تو زیادت
از خطاء ایشان پس آن مقدار نیکیها تو را بدیشان دهند پس آن مرد گفت یا رسول الله تو گواه باش
که من تمام خادمان خود را آزاد کردم چرا باشد که بسبب ایشان نیکی من برود روا ندارم الحدیث الثامن
فی کتاب الشفاء عن ابی هریرة رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یحشر عشر اصناف من امتی قد میزهم الله تعالی من جماعة المسلمین
وبدل صورهم فبعضهم منکسون علی وجوههم وهم اکلوا الربوا وبعضهم عمیا

وهم الذين يجورون في الحكم وبعضهم صما وبكما وعميا وهم الذين المعجبون باعمالهم
وبعضهم يمضغون السنتهم وهم العلماء الذين يخالفون باقوالهم اعمالهم وبعضهم
مقطعة ايديهم وارجلهم وهم الذين يؤذون الجيران وبعضهم يصلبون
على جذوع من نار وهم السعاة بالناس الى السلطان وبعضهم اشد نتنا من الجيفة
وهم الذين يتمتعون باللذات والشهوات ويمنعون حق الله في اموالهم وبعضهم
يلبسون الجباب وهم اهل الكبر والفخر والخيلاء ترجمه رسول پیغمبر صلی الله علیه وسلم برانگیخته
شوند فردا قیامت از امتان من بده جنس وجدا کرداند حق تعالی ایشانرا از جماعت مسلمانان و بگرداند صورت ایشانرا
پس بعضی را سر زیر پای بالا کرده و برانگیزند ایشان طایفه ربوا خوارند باشند و بعضی کور کرده برانگیزند
ایشان طایفه رشوت خواران باشند و بعضی گنگ و کر کرده برانگیزند ایشان طایفه باشند که عجب در اعمال خود دارند
و بعضی برانگیخته شوند که یکدیگر زبانهای خود را بخایند ایشان طایفه باشند که آنچه خلق را فرموده باشند و خود آن نکرده و بعضی
دست و پای بریده برانگیزند ایشان طایفه ساعیان باشند و بعضی را در اندامهای ایشان بوی بسیار گنده پدید آید
ایشان طایفه باشند که در خوردن و آشامیدن نعمتها با و از عبادت حق تعالی غافل و بعضی را پوستها رکنده کرده
برانگیزند ایشان طایفه باشند که خود را از دیگران بهتر و نیکوتر دیده باشند فایده بشنو مومن آنست که متابعت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کار کند که قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و هر که از متابعت
حضرت رسالت باز ماند و در عقاب مهلکات افتد از هیچ عذاب خلاصی نیابد چنانکه از مذهب اهل سلوک میگویند با حق تعالی
دیوانه و با رسول هشیار چه اگر با رسول دیوانگی معاقب و ملازم گردی حکایت روزی خواجه ابوبکر شبلی رحمة الله علیه
با جمعی از مریدان خویش در راه کعبه میرفت تا در شهری رسید نزدیک کوهستان فرود آمد شب آنجا مشغول بود

احوال

احوال مرده اطلاع شده دیده که او را عذاب میکنند پرسید این مومن چه کرده بوده که کارها بر مخالفت حضرت رسالت
علیه السلام در دنیا کرده سنت رسول الله را پای نداشته است او روز قیامت آن عذاب اسیر شده است خواجه ابوبکر
شبلی خواست تا دعا کند از بهر آن مرده گفتند دعا مکن تا فردا قیامت از رسول الله شرمنده نمانی که هر که متابعت رسول
نیست بروی شفقت و رحمت نیست الهی همه مومنانرا متابعت خدمت رسول را روزی هر که را توفیق آن بخشید که از متابعت
رسول علیه السلام خود بهره برند آمین الحدیث التاسع من الوصایا عن انس ابن مالک رضی الله
عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطلبوا الحاجات الی الرحماء من امتي ترجمه
فرمود رسول پیغمبر علیه السلام طلب کنید روا بی خود را سوی مهربانان از امت من فایده بشنو هر که بر آورد
یک حاجت مومن بر آورده کرداند حق تعالی هفتاد حاجت او که بر آوردن حاجت مومن بهتر از هفتاد خروار
عبادت نافلت بلکه بیشتر از آن چنانکه می آرند حکایت روزی خواجه ابراهیم ادهم رحمة الله علیه از خلق
گذشت خلق بکعبه پیاپی میرود و من نیز بروم عصا و ابریق بر داشت بهر گامی دو رکعت نماز میگذارد بیشتر میرفت
میانه راه کعبه شنید رابعه بصری رضی الله عنها مشغول است خواجه ابراهیم بدیدن ایشان رفت گفت
ای رابعه چه شورست که در جهان انداخته رابعه بصری زبان برگشاد و گفت شور در جهان شما انداخته آید
که میگویند که خواجه ابراهیم در هر گامی دو رکعت نماز میگذارد بکعبه میرود خواجه ابراهیم ادهم گفت ای رابعه من نماز
می باشم رابعه بصری گفت ای ابراهیم ادهم من در نماز مشغولم تا تعظیم آواز داد رابعه کار کار تست سعادت
تو بردی از برکت آن ما ترا بر همه فاضل گردانیدیم خواجه ابراهیم برود کعبه رسید کعبه را بر جای خود ندید گفت
مگر در چشم من ضعیف گشتم که کعبه را نمی بینم از عالم غیب آواز شنید ای ابراهیم چشم ضعیف نشده اما کعبه را تو مردم
تا از استقبال رابعه برود گفت الهی از کدام عمل یکی اوست این لطف در حق او فرمان آمد ابراهیم اگه بودی نشد رابعه را

بندگان در دنیا می باشد الحدیث العاشر فی تفسیر الزاهد عن سلمان الفارسی رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من طلب شیئا من الله عز وجل یجده ترجمه رسول میفرماید که هر که طلب کند چیزی را از حق سبحانه وتعالی
بیابد هرآینه ترجمه نشنود در افعال مشایخ بخارا رحمة الله علیهم نوشته است اگر دعای مؤمن مستجاب نشود باید که دل تنگ نشود
زیرا که رد دعا او شامت لقمهٔ حرام بود یا خیریت او در آنست که این دعا او را مستجاب نکرده اند پس احوال آخرت
خود از حق سبحانه وتعالی طلب کند در عوض تلف نگردد حکایت روزی بیوه زنی بیامد رابعه را گفت ای رابعه من عیش
روزگار بر ما تنگ شده میخواهم از حق تعالی چیزی بخواهم و آن بیوه زن اهل مجاهده مکاشفه بود و گفت ای اسیر
محو اهی آن بجای گفته ها در خود کار نکرده تجدید وضو کرده نماز گذارد و دست بدعا برداشت سر بسجده نهاد جان
بحق تسلیم کرد و این دعا او هیچ نکرد و او را سود نداشت الحدیث الحادی والعشر فی الروضه
عن جعفر الصادق رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو علمتم
شدائد الاخرة لما اتخذتم فلوسا من الدنیا ترجمه رسول میفرماید علیه السلام اگر بدانید سختی آخرت را
هرآینه نگیرید شما دانگی از دنیا فایده بشنو تا که حق تعالی جل وعلا در دنیا پیدا کرده است از بهر آنکه در وی فرود
شوی و از کار عقبی باز مانی بلکه از بهر آن ترا آفریده است تا عبادت حق تعالی کنی و بقدر گذشت روزگار
از وجه حلال پیدا کنی که ترا قوت شود نه ذخیره فردا و آن گرفتن ترا چیزی از دنیا فردا دشوار شود پس پشیمان شوی
و آن هیچ سود ندارد حکایت آورده اند روزی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه موازنه هفتاد شتر بار مال بیت
المال پیش رسول علیه السلام بیاورد و آن روز در خانه امیرالمؤمنین علی هیچ فاقه بود در خاطر علی گذشت
از قسمت بیت المال چیزی که حصه من خواهد آمد بخانه خواهم برد قوت فاطمه و حسن و حسین خواهم کرد
چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم هر یکی را حصه میدادند کار نوبت امیرالمؤمنین علی سید خدمت

رسول

رسول یکدرم بدست گرفت بعلی داد علی آن را بستد و باز گشت خاطر نگران شد که چندین مال بیت المال بقوت
بازوی خود آورده هر یکی یاری را چندگان درم داد و مرا حضرت یکدرم بداد چنانکه از آب آمد و فرود شد و فرمان آمد بر رسول
علیه السلام که علی نگران خاطر و شکسته دل شده است از جهت آنکه یکدرم در حصه او آمد فرمان شد که علی ابن ابی طالب کنید
و تمام صحابه را طلب کنند سنگی بود پیش در مسجد رسول علیه السلام والتحیه آن سنگ را به آتش گرم کردند و در صحن مسجد نهادند
هوا تموز بود و سنگ گرم کرده با آتش هر یکی یاران را فرمان شد که بالای آن سنگ سوار شوید و حساب قسمت مالی که از و او
برند برهنه هر یکی بالای آن سنگ گرم سوخته میشد و عذاب میدید چنانکه نوبت امیرالمؤمنین علی رسید رفت
بالا سنگ و سبک فرود آمد بمقدار یکدرم میانه کف پای سوخته شده رسول علیه السلام از جای خود برخاست بجانب
علی رفت و گفت ای علی دی روز این درم قبول نکردی آخر بمقدار این سوختی علی انگشتان
و گفت ای علی دی روز این درم علی سر خود زیر پای رسول علیه السلام نهاد و آن نگرانی از خاطر خود کل دور کرد
و پشیمان شد پس رسول علیه السلام فرمود ای علی گرمی آتش دوزخ سخت تر است از گرمی هوا و دنیا قوله تعالی
قل نار جهنم اشد حرا الحدیث الثانی والعشر فی تفسیر الزاهد عن ابی هریرة
رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم القیمة
یوقف المغتاب بین یدی الله ویدفع الیه کتابه فلا یری فیه حسنة فیقول
ما هذا بکتابی وانی قد عملت الطاعات ولا اری ههنا شیئ فیقال ذهب عملک
باغتیابک الناس ویوقف اخر ویدفع الیه کتابه فیری فیه الطاعات
لم یعملها دارقط فیقول ما هذا بکتابی وانی ما عملت هذا فیقال ان فلانا
قد اغتیابک فدفع حسناته الیک ترجمه رسول میفرماید صلی الله علیه وسلم استاده کرده شود

غیبت گوینده فردا در قیامت پیش قضای کرسی ورا داده شود و ورا نامهٔ اعمال او بنگرید که نیست این نامهٔ اعمال من
بدرستی و راستی که من در دار دنیا چندین نیکی کرده ولی نبینم درین اعمال خود هیچ از آن نیکی گفته شود که رفت
اعمال تو بغیبت گفتن در دار دنیا استاده کرده شود غیری و ورا داده شود نامهٔ اعمال بدرستی او بیند نامهٔ اعمال خود را گوید
بگوید نیست این نامهٔ اعمال من بدرستی و راستی که من در دار دنیا هیچ نیکی نکرده ام گفته شود بروی که فلان بن فلان غیبت تو
گفته بود همگی نیکی تو دادیم فایده بشنو بدانکه غیبت گفتن از عجب برخیزد و عجب از پندار خیزد و این گناه است
که اول عزازیل در دنیا کرده بود پس مؤمن را شاید که متابعت رسول کند نه پیروی شیطان و دفع پندار
حاصل نشود تا خود را از صفت خلق دور داری که صحبت المخلوق آفة کثیرة و فتنة کبیرة
حکایت فردا در قیامت امنا و صدقنا بیارند غیبت گوینده گان را و گوشتهای کنده و فرشتگان عذاب در روی‌ها
ایشان بیندازند و نعره زنند و بگویند که بخورند این گوشت کنده را گویند ای فرشتگان ما را از شوای می‌آید
چگونه بخوریم بگویند شما در دار دنیا بجهت امروز ذخیره کرده بودی پس امروز چاره نیست که بخورید با کراه
فرشتگان آن گوشت کنده در دهن غیبت گویان بنهند ای امروز همت و نهمت خود را در
بگوش گیر فردای قیامت ببین سخن نمانی حق سبحانه و تعالی جمیع مسلمانان را از غیبت گفتن و شنیدن
باز دارد الحدیث الثالث والعشر من العوارف عن الضحاک رضی الله عنه انه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حکایة عن الله تعالی انا جلیس من ذکرنی
ترجمه رسول پیغامبر صلی الله علیه و سلم حکایت از حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله من نزدیک
کسی ام که مرا یاد کند فایده بشنو ای عزیز اگر بی یاد او جمله جهان دهند هیچ مفید نیست و چون یاد او و بی جمله جهان
یابند حکایت فردا در قیامت امنا و صدقنا بنده را از بندگان از دوزخ بکشند و روی او را به آب حوض

کوثر

کوثر بشویند پس درون بهشت برند چون ساعتی بماند دامن خود را بفشاند و گرد بسوی دوزخ رفتن گیرد فرمان
شود ای بنده هژده هزار عالم از خوف آتش دوزخ توبه کنند و تو چرا بسوی دوزخ میروی که بر تو کرم کرده ام از آن
عذاب بیرون آورده ام و در جنت درون برده ام بنده عرض داشت کند و بگوید الهی ملکا و پادشاها درون دوزخ
یکبار میگفتم یا الله ازبس ارقات جلال هفتاد باری شنیده ام لبیک عبدی امروز هفتاد بار میگویم یا الله آوای
کلام تو نمیشنوم پس همانجا نیکوست که کلام تو می شنوم نه این جنت از این نعمت محروم الحدیث الرابع والعشر
فی کتاب الشفاء عن سلمان الفارسی رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم الولد کنز المؤمن ان مات قبله صار شفیعا و ان مات بعده یستغفر
له و یکون له نصیبا مما یعمل من الطاعات ترجمه رسول پیغامبر صلی الله علیه و سلم که فرزند گنج
مؤمن است اگر بمیرد پیش از مادر و پدر ایشان شفاعت ایشان کند و اگر بمیرد بعد از مادر و پدر طلب آمرزش
از حق تعالی برای مادر و پدر خود میکند از آن مادر و پدر را نصیبی میرسد فایده بشنو چون فرزندی از
فرزندان مؤمن نخست در سخن می‌آید و میگوید یا الله در میگذارد حق سبحانه و تعالی جمیع گناهان مادر و پدر او را
که گذشته کرده بودند اگرچه بقدر کف دریائی و ریگ بیابان باشد برکت نام خویش حکایت روزی درجوار عبد الله
تستری رحمة الله علیه مردی بود که همه عمر در فسق و فجور گذرانیدی هر چند که خواجه نصیحت کردی هیچ
نشنودی چنانکه اجل در رسیده و نقل کرده آن شیخ خواجه عبد الله تستری مر او را در خواب دید که هر آثار
انوار از وی کار در روضهٔ او پدید آمده است خواجه در حال آن مرد سوال کرد بحضرت حق سبحانه و تعالی کرد فرمان
آمد که این بنده هیچ نیکی بدار دنیا نداشت لیکن روزی فرزند که او را داده بودیم و آن فرزند او
نام پاک ما گفته بود یا الله از کرم خویش همه روز جمله گناهان او را عفو کردیم و از وی خشنود گشتیم الحدیث

الخامس والعشر عن ابن مسعود رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من سمع اسمي في الاذان ووضع ابهاميه على عينيه فانا طالبه في صفوف القيمة
وقاعده في الجنة ترجمه رسول پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که بشنود نام مرا در بانگ نماز پس بنهد دو سر انگشت خود
بالا دو چشم خود پس من طلب کنم او را در صف قیامت و بنشانم درون بهشت فایده بشنو چون کسی را چشم درد
آیند و یا بخته شده باشند که هیچ روائی صحت نمیشود باید که بر روی متواتر بالا چشم درد و گوید و هر بار
که نام رسول بر زبان راند دو سر انگشت خود فرود آرد فرمان حق تعالی آن درد چشم بکلی دفع شود و این سنت مهتر
آدم صلوات الله وسلامه علیه حکایت روزی در خوات گفت خداوندا چه حکمت است که ذات پاک خدای
خود را آشکارا کردی فرمان آمد ای مهتر آدم صفی از دوستی محمد مهتر آدم گفت بار خدایا محمد که بود فرمان آمد
هنوز در وجود نیاورده ام من او را یکی از فرزندان تو در آخر زمان خواهم آفرید مهتر آدم گفت بار خدایا قندیل ارواح
پیغمبران خواهم دید تا از کرامت قدوم معاینه ببینم فرمان جبرئیل علیه السلام که ای جبرئیل هر یک قندیل که ارواح
پیغامبران در ان داشته ام بیار مهتر آدم عرض کن همچنین پیش مهتر آدم می گذرانید چون نوبت
قندیل حضرت رسالت علیه السلام آمد از غایت روشنائی هر دو چشم مهتر آدم علیه الصلوة والسلام پوشیده شد
گفت ای جبرئیل این قندیل تو خدای عز و جل محمد رسول الله که یکی از فرزندان تو خواهد بود گفت ای جبرئیل
چکنم که روشنائی چشم باز شود فرمان آمد ای آدم صفی یکبار محمد رسول الله و دو سر انگشت دست خود بالا دو چشم خود
بدار روشنائی چشم باز خواهد آمد مهتر آدم همچنان کرد روشنائی چشم مهتر آدم باز شد و چنانکه بود همچنان گشت
الحدیث السادس والعشر في الخلاصة الحقايق عن سعد بن جبل رضي الله عنه
من قال دبر كل صلوة مكتوبة اللهم صل على محمد بعدد من صلى عليه احد وصل على محمد

بعدد

بعدد من لم يصل عليه احد وصل على محمد كما تحب ان يصلى عليه وصل على محمد كما امرتنا
بالصلوة عليه وصل على محمد كما ينبغي الصلوة عليه في كل يوم مرة واحدة خرج
من ذنوبه كيوم ولدته امه ترجمه رسول پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که بگوید بعد هر فریضه اللهم صل على محمد
الی آخره یکبار بیرون آید از گناهان خود چنانکه آن روز از مادر خود شده باشد فایده بشنو ای مومن حق تعالی برای
آمرزش ایمان میطلبد اما بهانه میطلبد که ذات او کریم است و رحیم است آفریدگار قدیم است و برای آمرزش ترا
چندین هزار در هر اسبها بدیده آفریده است یکی از ان اسباب گفتن این درود رسول است علیه السلام هر که
این را بگوید عاقبت او بخیر کنند و او را قبول کنند حکایت بعد نقل امام شافعی رحمة الله علیه یکی از اصحاب او را
بخواب دید پرسید که ای امام مسلمانان احوال شما چه بود و چون شما ایشان قضا را کسی حاضر آوردند امام شافعی
گفت هیچ اعمال مرا قبول نکردند و عمر بر روی من باز زدند منکران و حیران شدیم فرشته در آمد و بر من گفت
ای شافعی مترس هیچ دل تنگ و نگران مباش که اعمال ترا از برکت این درود که پیغمبر حق تعالی بعد هر فریضه میگفتی
قبول کرد اسناد این درود بسیار است قدری تحریر افتاد الحديث السابع والعشر في تفسير
الزاهد انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يخف عاقبة آخرة فليس مني
ترجمه رسول پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که نترسد از عاقبت خود او از تابعان من نیست فایده بشنو اسلام انت
که در خوف و رجا باشی که اینچنین خدای تعالی یکی از گناهان کبیره است که جمیع انبیا و اولیا از قهر او ترسان توبه
و استغفار کرده اند حکایت می آرند روزی مهتر جبرئیل صلوات الله علیه در خدمت رسول علیه السلام
در آمد رخسار او مهتر جبرئیل زرد و ام بود خدمت رسول گفت ای اخی جبرئیل چرا بشره روی شما زرد و ام
که شما الخوف هیبت قهر ایزدی است مهتر جبرئیل گفت یا رسول الله بعزت و وحدانیت آن خدای

که هژده هزار عالم را بهشتی تو آفریده است از آن روز که مرا از میان ما رانده است هیچ فرشته بر زاویه جای خود آرام
و قرار نمیگیرد و ما هم از خوف قهر تو ترسان و لرزان باشیم الحدیث الثامن والعشرون في العوارف
عن موسی الاشعري رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حکایة
عن الله تعالی من اطعم جایعا او سقی عطشانا او کسا عریانا فجزاءه عندي الغفران
الغفران ترجمه رسول میفرماید هر که طعام دهد گرسنه را یا آب دهد تشنه را و یا جامه دهد برهنه را پس جزای او نزدیک
حق تعالی آنست که او را بیامرزد فایده بشنو هیچ حرفتی و عادتی نیکوتر و بهتر ازین عالم نیست که گرسنه را آسوده شود
بزرگان گفته اند اگر کسی از تو آسوده شود بهتر است از آنکه تو از بیخابری آسوده گردی زیرا که او جزا خود یافت
و تو در عمل خود و آن شنیده باشی که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که برتر از جمیع یاران است از برکت طعام
دادن چنانکه می آیند حکایت روزی در خانه امیر المؤمنین علی رضي الله عنه سه فاقه برآمد بود یاری از
یاران بدین حال اطلاع یافت پنج سیر آرد جو بخانه امیر المؤمنین علی فرستاد فاطمه زهرا رضي الله عنها گفت
آنرا بانزده نان پخته سه علی را داد و سه امیر المؤمنین حسن را بداد و سه امیر المؤمنین حسین را بداد و سه
جنانرا بداد که مادر رضاعی فاطمه زهرا بود و سه نان خود ستد هر پنج نفر نشسته بودند که آن طعام تناول
کنند مسکین بر در آمد و گفت یا اهل بیت رسول الله خدای بر آن بنده رحمت کند هر که مسکین را طعام دهد
امیر المؤمنین علی یک نان و آن مسکین را داد خواست که تا آن دو نان که مانده بود بخورد یتیمی بر در آمد
و گفت یا اهل بیت رسول الله خدای بر آن بنده رحمت کند که یتیم را طعام دهد امیر المؤمنین علی یک نان
و آن یتیم را داد و خواست که تا آن نان سیوم که مانده بود بخورد اسیری پیش در آمد و گفت یا اهل بیت
رسول الله خدای تعالی بر آن بنده رحمت کند که اسیر را طعام دهد امیر المؤمنین علی آن سیوم نان

بر آن اسیر داد بخدمت رسول الله رفت و این آیه در حق علی همدان روز فرود آمد و یطعمون الطعام
علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا از برکت طعام دادن حق تعالی علی را آسوده بس تا توسیع و طاقت باشد
در نفع برادر مؤمن بکوشید و دوست گیرید این بکنید تا در وقت تنهائی که محل وقت که تنها در لحد دستگیر شود
آمین رب العالمین الحدیث التاسع والعشرون في تفسیر الزاهد عن علي ابن ابي طالب کرم الله
وجهه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصدقة ترد البلاء ترجمه رسول میفرماید
صلی الله علیه وسلم صدقه رد کند بلا را فایده بشنو برادر اگر صدقه دادن رضا خدایست عز وجل که محض بجهت
خشنودی حق تعالی باشد نه برای جاه و نام که باطل ثواب است حکایت روزی از فرزندان امیر المؤمنین
عثمان رضي الله عنه زحمت پدید آمد چنانکه روز بروز مرض او زیادت میشد بیامد بخدمت رسول الله صلی الله
علیه وسلم والتماس کرد که پیغمبر خدا شفائی عافیتی بفرماید رسول صلی الله علیه وسلم منتظر وحی شد فرمان آمد ای محمد بگو عثمان را
بر فرزند خود صدقه بدهد حضرت رسول علیه السلام فرمود ای عثمان برین فرمان رسیده است که عثمان را بگو بر فرزند
خود چیزی صدقه بدهد که نیکو خواهد شد امیر المؤمنین عثمان رضي الله عنه در خانه برفت و یک گوسفند و چیزی نقره
صدقه بداد فی الحال آن مرض بصحت بدل شد امیر المؤمنین عثمان بیامد در زیر پای رسول الله در قدم آورد
و بشارت رسانید که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بمجرد صدقه دادن صحت یافت پس رسول علیه السلام
فرمود آن روز الصدقة ترد البلاء الحدیث العشرون في عمدة الابرار عن ابي هریرة رضي الله
عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب الحاج المخلصین و عین
الباکین و قلب الخاشعین ترجمه رسول میفرماید علیه السلام بدرستی و راستی که حق تعالی دوست دارد الحاح
کردن الحاح کنندگانرا و دوست دارد چشم گریانرا و دوست دارد دل شکسته را فایده بشنو هیچ عادتی بر تر

ازان نیست که بنده مومن بدرگاه پروردگار مژده هزار عالمیان حاجت خود را از و بار با خواهند و آن نومیدگان برانند
و دل شکسته دارد که انبهم اسباب قبول دعای بنده مومنست چنانکه می آرند **حکایت** یکی از انبیا مهتر موسی را صلوات الله
وسلامه علیه وعلی نبینا عادتی بود که با حاجت خود را چندان باز تکرار کردی و دران حاجت آن نومید نکردی
و دل شکسته داشتی تا بین عادت او را مدتی برآمد چون حاجت خود را بدین مرادخود ندیده از الحاح کردن
باز ماندی فرمان بر مهتر موسی رسیده که بطلب و آن بنده را بگوی که هر بار بدرگاه بی نیازی من می رسیدی
و الحاح میکردی چرا باز ماندی گفت ای موسی حاجت داشتم چون بران مدتی برآمد صبر کردم در زمان
فرمان آمد ای موسی بگو مر این بنده نومید شده را که ما الحاح و آب چشم و دل شکسته دوست میداشتیم
ازان دعای تو مستجاب نمیکردیم تا باز بدرگاه ما نیز خواهی کرد ای بنده شادان باش از برکت الحاح و آب چشم
و دل شکسته تو جمیع انبیا موسی بیامرزیدیم و عبادتهای ایشان قبول کردیم و ثواب آن ترا بخشیدیم
الحدیث الحادی والعشرون فی الکافی **عن** ابی هریرة رضی الله عنه انه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاعمال بالنیات **ترجمه** رسول پیغامبر علیه السلام ثواب عملی دریست
مومنست ابستن اصل در کارهای نیک و بد دولت زیرا که محل معرفت و منظور نظر حق سبحانه وتعالی است
فایده هر عضوی که از اعضای بنده است نیت عمل آنرا حدی و انقطاعی است اما عمل دل که آنرا نیت گویند حدی
و انقطاعی نیست چنانکه خلود بنده مومن در بهشت موجب نیت اوست و آن دوام بودن در اسلام
و اگر از جهت عبادت بودی بمقدار عبادت در بهشت بودی بعد ازان بیرون می آمدی و همچنین
خلود کافر در دوزخ باعتبار نیت اوست و آن دوام بودن بصفت کفر و فردا قیامت هر یک را
بمقابل نیت جزا خواهد داد که یحشر الناس یوم القیمة علی نیاتهم **حکایت** می آرند روزی درویشی

بود در بغداد نیک صاحب ولایت و درویشی دیگر را آرزو شد که در بغداد برود و او را زیارت کند خود نزدیک
کرانه دجله بغداد رسید باران باریدن گرفت و شب افتاد آن درویش هم کرانه دجله بغدادی مشغول شد این
درویش را از نعمت و کرامت ظاهر شد که درویشی بجهت ملاقات ما کرانه دجله فرود آمده است حلال خود را
فرمود آرد جو بپزد و بدان درویش ببر آن عورت همچنان کرد و پیش شوهر خود گفت که شب تاریک و کشتی
و زورق نه که من دران سوار شوم بدان درویش برسم درویش گفت چون کرانه دجله برسی دو گانه
بگذار و سر بسجده بنه بگوی الهی بحرمت شوهر این عورت که هیچ نزدیکی عورت نکرده است بنمای دجله و راه
آن عورت در دل خود گفت سالها و این درویش در بستر من و چندین فرزندان از من زاده است
مناجات دروغ میگویاند درویش گفت با تو که من با بر زدن ترا آنچه من گویم بکن بر کارهای ما ترا چه کار است
آن عورت همچنان کرد چهار نان بدست گرفته کرانه دجله رفت حق سبحانه وتعالی بالا آب دجله راهی پدید آورده
که آن عورت بگذشت و بدان درویش رسید درویش چهار نان بخورد که شوهر خود را سلام برسانی و بگو
ملاقات حاجت نیست باز گرد در خانه برو عورت گفت شب و هیچ کشتی و زورق نه من بیچاره چگونه
بروم درویش گفت کرانه دجله برو و بگوی خدایا بحرمت این درویش که هیچ گاه طعام نخورده است و الاه
دجله راه ده عورت همچنان کرد و فرمان خدا تعالی بالا آب دجله راه شد عورت بگذشت در خانه آمد در پای
شوهر افتاد و گفت راست بگوئید که شما چه طایفه اید که مناجات دروغ می گویانید و راست می شود
درویش گفت چه دروغ ما دیدی گفت تو مرا مناجات گویانیدی الهی بحرمت درویش که برو هیچ عورت
نزدیک نرفته است و تو از من چندین فرزند زاده و آن درویش گفت بگوی خدایا بحرمت این درویش
که وقتی طعام نخورده است و بحضور من چهار نان خورده این مناجات دروغ است درویش تبسم کرد

وگفت اي عورت كار ما بر خلاف كار خلق است زيرا كه هر كاري كه ما ميكنيم بي نيت نميكنيم در مذهب اهل سلوك نيست
اهل كار مباحات ولهذا شهوتي خلق ميرانند از لذت گرفتن ميرانند هم ازانجايي كه زن وتحفه زنان از ابوت شد عقلايي
آن صفت لذت عشرت كه برانند وطعامي كه خلق ميخورند تغذيه تن وجود واز آن اعضا خود را ميخورند وما
هر طعامي كه ميخوريم بجهت قوت عبادت است كه نفس كاهلي نيارد واز عبادت باز نماند پس خوردن وشهوت راندن
كار ما نيست مگر بقصد نيت لكل امرء ما نوى الحديث الثاني والعشرون في المشارق
عن ابن مسعود رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
فرح قلبا مؤمنا يخلق الله تعالى ملكا على صورة الطير وله جناحان احد جناحيه
في المشرق والثاني في المغرب ومكلل بالدر والياقوت وراسه من لولوء وفي راسه
الف فم وفي كل فم الف لسان يسبح لله تعالى الى يوم القيمة بسبعين لغة بهذه التسبيحات
اللهم اغفر لمن فرح قلبا مؤمنا اللهم اغفر لمن فرح قلبا مؤمنا اللهم اغفر لمن فرح قلبا
مؤمنا ترجمه رسول ميفرمايد صلى الله عليه وسلم هر كه خوش گرداند دل برادر مؤمن را بيافريند حق سبحانه وتعالى فرشته
بصورت پرنده كه بال آن پرنده را دو بازوي يكي در مشرق دوم در مغرب وآراسته بمرواريد وياقوت وسر او از يك
مرواريد و او را هزار دهن باشد ودر هر دهني هزار زبان وبهر زباني تسبيح گويد مر خدا را عز وجل بدين تسبيحات بيامرز
بار خدايا مر كسي را كه خوش گرداند دل برادر مؤمن را بيامرز بار خدايا مر كسي را كه خوش گرداند دل برادر مؤمن را بيامرز بار خدايا
كه خوش گرداند دل برادر مؤمن را فايده بشنو دريافتن دل برادر مؤمن سعادتيست ابدي ونعمتيست سرمدي
كه آنرا حدي وعدي نيست زيرا كه دل برادر مؤمن صفت عرش خداي است عز وجل پس هر كه دريابد دل برادر مؤمني
چنانست كه عرش خداي عز وجل را يافته باشد واو از همه گناهان امرزيده شود حكايت روزي عورتي كه در عهد دولت

حضرت

حضرت رسالت عليه السلام والتحية پسري گم كرده بود ميگشت وخبر پسر گم شده خود ميجست وميگفت
بيامرزد حق سبحانه وتعالى كسي را كه دل مرا خوش گرداند وبشارت گم شده فرزند من بگويد اين نداء در گوش رسيده كه
مردي خمر وآن پسر گم شده فرزند من بگويد او را ديده بود نزديك آن عورت شد وخبر پسر او گفت چنانكه
دل آن عورت خوش گشت وآن پسر خود را يافت آن شب مرد برحمت حق پيوسته امير المؤمنين رضي الله
عنه او را بخواب ديد كه همه انوار رحمت وآثار مغفرت در روضه آن مرد فاسق ديده شد پرسيد اي مرد
از بركت كدام عمل چنين ثواب ونجات يافتي گفت اي امير المؤمنين علي از بركت آنكه دل فلان عورت را خوش كردم
ونشاني فرزند گم شده او بداده ام حق سبحانه وتعالى مرا بدان بخشيد وگناهان مرا بيامرزيد الحديث
الثالث والعشرون في العوارف عن ابي الدرداء رضي الله عنه انه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكن له شيخ فشيخه ابليس ترجمه رسول ميفرمايد
صلى الله عليه وسلم هر كرا نبود پير پس پير او شيطانست وتوان دانست هر كرا رهبري شيطان كند او را جز زيان
نعوذ بالله منها فايده بيعت آوردن جهت خود را در حمايت انداختن است چون در حمايت آمد او از مخنتها
آخرت رسته شد وهمه دشواري او را آسان گشت وهر كه خود را بكسي نسبت نكرد عاجز واسير هر دو عالم شد چنانكه
مي آيد حكايت روزي شتري در بيابان بود تنها ميگشت وسر در خدمت هيچكس فرو نياوردي روزي موشي
نزديك آن شتر شده وپرسيد كه تنها ميباشي وسر در خدمت هيچكس فرو نمياري روزي گرفتار شوي ترا
كه خلاصي دهد گفت اي جانور ضعيف اينچنين سخنان فضول پيش من مگوي ودر كار خود باش چنانكه روزي
مهار شتر بشاخ درختي مانده سه شبانروز بر آمد كه بي كاه وآب گذشت در تلف شد در انوقت موش بالا درخت
بر نشست وبر شتر گفت چون است كه آن روز بر تو ميگفتم كه خود را بكسي پيوند تا بوقت درماندگي دستگير كرده

شتر زبان تضرع برکشاد و گفت که من خود را در پناه تو انداختم توانی که مرا خلاص دهی موش بالای
شاخ رفت و آن مهار او را بدان طریق بدندان بریده و شتر را خلاصی داد ای مؤمن جائی که پناه
جانوری ضعیف یکی از عقاب مهلکات خلاصی یابد چون تو خویشتن را در پناه اولیاء حق اندازی
هرگز هیچ سختی نرسانی آمین الحدیث الرابع والعشرون في اسرار العارفين عن جعفر
الصادق رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشيخ
في قومه كالنبي في امته ترجمه رسول میفرماید صلى الله عليه وسلم مرتبه پیر برابر مرتبه انبیا داشت
و چنانکه انبیا را معجزه است و اولیا را کرامات است چنانکه امتی از امتان پیغمبری چون از بیعت بلغزند
آن نبی او را شفیع شود و اولیا از عهد و پیمان خود بیفتند آن پیر دستش گیرد و از ان عذاب خلاصی دهانند
حکایت روزی خواجه بایزید بسطامی رحمة الله علیه در مسجد بغداد نشسته بودند دراع و دستار پوشیده
که سر در مراقبه کشیدند ساعتی ماندند باز سر از مراقبه بر آوردند هر دو آستینهای خواجه سیاه شده بود
مریدی از مریدان عرضه داشت کرد که مخدوم شما دراع سپید پوشیده بودند هم اکنون سیاه شدند
موجب چیست خواجه بایزید فرمودند که مریدی از مریدان ما که از عهد و پیمان خود گشته بود که همین
نقل کرد فرشتگان عذاب میکردند که ما را ارسال عذاب وی خبر شد برفتم در درون روضه او و سر او
رستینهای خود از انگشتان که برون انداختند پاک میکردم و میگفتم خدایا اگر این بنده بیکاری کرد اما من
درگاه تو یگانه ام این را بمن بخش فرمان آمد ای بایزید بتو بخشیده ام این سیاهی آستین دراع من از آن است
پس هر انگشتی که بران مرید بود گلی گشت بفرمان خدای عز و جل الحدیث الخامس والعشرون
في مرصاد العباد رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

من لم يرحم

من لم يرحم صغيرنا ولم يوقر كبيرنا فليس منا ترجمه رسول میفرماید صلى الله عليه وسلم
هر که شفقت نکند بر کودکان ما و حرمت ندارد پیران ما را پس او از ایشان من نیست فایده بشنو
در متابعت خدمت رسول علیه السلام رضاء خوشنودی خدایست عز و جل زیرا که تا اگر فرزند مومن
کودک است هر نیکی که میکند ثواب آن وا او را و مادر و پدر او و چون یکی در اسلام موی سپید میکند
شرم میدارد حق تعالی تا او را عذاب کند حکایت روزی حضرت رسول علیه السلام نشسته بودند
امیر المؤمنین حسن و حسین در آمدند و گفتند یا رسول الله شتر ما شو حضرت رسول بهر رضاء فرزندان
خود شتر ایشان شده امیر المؤمنین حسن و حسین بر گردن رسول علیه السلام سوار شدند و گفتند
که آواز بکن حضرت رسول هم خود ناقه که بفراق فرزندان او از حزین همچنان کردند و ایشان
فرود آمدند کافری در آن مجلس گذر افتاد و یکسوی از ریش او سفید بود حضرت رسالت قیام تمام
آوردند باز ساعتی گذشت همان شخص است که ببدین او قیام آورده بودند و آن کافر اجامی پیش آمده بود
که آن موی سفید دور کنانیده بود حضرت رسول گفت من آن تار موی او را تعظیم کرده بودم و این زمان
ندارد الحدیث السادس والعشرون في الروضة عن قيس ابن عاصم رضي الله
عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل حسنة ثوابا
وان لكل سيئة عقابا ثم لا يحشرون الا معكم ترجمه رسول میفرماید صلى الله عليه وسلم
بدستی و راستی که مر هر نیکی را پاداش و جزا است و مر هر بدی را سزا است پس بر انگیخته نشوند مگر با تو
فایده بشنو ای بنده مؤمن تا زنده کار نیکیست کار آید و چون بمردی کار نیکیست باز آید و ترا
خلاص دهانند و اگر نه هم در تنگ لحد اسیری کردی که خلاص نیابی حکایت بشنو چون مؤمن بمیرد

اگر نیکبخت است صورتی نیک پیش می آید آن مرده بزبان حال میگوید کرای صورت تو کیستی که درین مقام
تنهائی مونس من بیچاره شده میگوید که من عمل نیک توام و اگر بدبخت بصورت زشت پیش او می آید
و دران مرده کراهیت میکرد و مینالد و میگوید ای صورت بحرمت پروردگار از پیش ساعتی دور شود که هنوز
هول سختی ملک الموت از نای حلق نرفته است و بدیدن صورت زشت تو زیادت از هول میشود
و میگوید من عمل بد توام که در دار دنیا کرده امروز چگونه من از تو دور شوم تا فردا قیامت با تو خواهم بود
آن روز ترا چه سود دارد الحدیث السابع والعشرون فی بعض الفتاوی حجه عن
ابی هریرة رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
اراد ان یخرج الی السفر فلیصل اربع رکعات ثم بتسلیمه واحدة یقرا فی کل
رکعة فاتحة الکتاب والاخلاص مرة واحدة فاذا فرغ من صلوته یدعوا
بهذه الدعا اللهم انی استودعك نعمتی ومالی وولدی فان الله تعالی
یحفظ ماله وولده واهله واصلح اموره حتی یرجع باذن الله تعالی ترجمه
رسول میفرماید صلی الله علیه وسلم هر که خواهد بسفر بیرون آید پس بگذارد که چهار رکعت نماز بیک سلام بخواند
در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص یکبار و چون تمام کند یکبار این دعا بخواند نگاه دارد حق سبحانه وتعالی
مال او و فرزندان او و اهل او را نیکو کرداند کارهای او را و نیکو کرداند کارهای او را تا آنکه باز کردد انشاء الله
تعالی فایده بشنو هر وقت که بنده مومن چیزی بخدای عز وجل سپارد و فرشته را فرمان میشود
تا نگاه دارد چیزی را که بحق سپرده است از قسمها و محنتها و زمانه دور ماند و چون از سفر باز آید ذره از او
تلف شده نیابد می آیند حکایت روزی بازرگانی قصد سفر شد و عیال او حمل داشت گفت الها

چیزی

چیزی که در حمل این عیال من است بتو امانت دادم او در سفر روان شد چون مدت بسر رسید آن
عورت را مرد در نزد کرفت و نقل کرد آن عورت را چنانچه شرط تجهیز و تکفین بود کردند و بخاک سپردند
سیوم روز آن شوهر او باز آمد و از عالمان آن وقت فتوی کرد چون کسی چیزی امانت دهند
میرسد که باز آن کالا را از وطلب کنند دانشمندان جواب نوشتند که طلب حق می آید آن مومن موحد
کلنده برداشت و گور عیال خود کاوید و فرزند خود را سالم و سلامت یافت بیرون آورد و غم خوار کی
کردی کی از علماء بغداد شد الحدیث الثامن والعشرون فی العصایا عن جعفر الصادق
رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل حبة اخرجت
من الارض ففیه داء وشفاء الا الرز ترجمه رسول میفرماید صلی الله علیه وسلم هر دانه که از زمین
بیرون آورده میشود دران دانه هم درد است و شفا مگر برنج که نیست مگر دردی مگر شفا فایده بشنو
چون بنده مومن بر طعامی که خورد شیطان او را وسوسه دهد مگر برنج تا آنکه یک دانه برنج در شکم مومن
باشد شیطان نتواند که او را حرکت دهد زیرا که خلعت برنج از نور حضرت رسول الله است چنانکه می آرند
حکایت روزی امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه پرسید و حضرت رسالت را از خلقت
برنج رسول علیه السلام گفت جوهری که روح من دران جوهر بود چون خواست حق تعالی که مرا در دنیا
پدید آورد در روح مرا از ان جوهر کشیده و در صلب آبای من در آورد آن جواهر از فراق بشکست
شرقا و غربا در افتاد از ان حق تعالی برنج آفرید از انست که دانه برنج در همه دیار با تمام اجناس غلها
و دیگر در بعضی باشد دیار باشد و بعضی نه الحدیث التاسع والعشرون فی تفسیر الزاهد
عن ابی الدرداء رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

الغضب يفسد الايمان كما يفسد الخل العسل ترجمه رسول پيغمبر صلى الله عليه وسلم غضب
تباه كند ايمان را چنانكه كند سركه و شهد را فايده بشنو در كتبها چو گفته است در مومني كه غضب بمقدار رسيد انه
باشد از رحمت حق دور بود چون اسمان بود و چون غضب از خود دور كند قريب بود كه بحق تعالى برسد و چون
عمل صالح ملايم آن كند چنانكه مي آيند حكايت روزي بر خواجه ابو بكر شبلي قدس الله روحه العزيز خبر رسانيدند
كه در فلان محلت زاهدي است بخداي مشغول بهما شب و روز در سجده نشسته است ديد او برفت بشكل كه
او در نيابد و كوزه آب پيش او بسته و بشكست آن زاهد ترك نماز دارد و در ستم بر خواجه ابو بكر بحيله از پيش
بيرون آمد چنانكه بروي رسانيدند كه خدمت خواجه ملاقات آمده بودند چه كردي كه براي ان چندين
عقب كردي از كرده كوزه كلين را لذي آن زاهد بخدمت خواجه آمده و در خدمت آورده كه اين گناه از من
در گذارند خواجه فرمود اي عزيز اگر كسي بر ملا جو بمقدار دنيا كند بخداي كه مار از ره آزار در خاطر نگيرد اما اين نفقت
تو ضايع است كه مي بيني تا غضب از خود دور نكني هيچ سعادتي نرسي بعده آن زاهد در حليم يكي از واصلان آن زمان
گشت روزي عرضه داشت كردن و ستاد رقي شده است كه من شرمندگي بنشر قدم بوس خدمت خواجه
مشرف شده ام حضرت خواجه فرمود امروز كار آن زاهد بجدي رسيده است كه هزار همچو ابو بكر شبلي شايان
صحبت اوست الحديث الثلثون في المشارق عن ابي هريرة رضي الله عنه انه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اثنيتم عليه خيرا وجبت له الجنه ومن اثنيتم
عليه شرا وجبت له النار انتم شهداء الله في الارض انتم شهداء الله في الارض
انتم شهداء الله في الارض ترجمه رسول پيغمبر صلى الله عليه وسلم هر كرا بستائيد بروي نيكي واجب است
كه حق تعالى او را در بهشت در آورد و هر كرا بستائيد شما او را ببدي واجب است كه حق تعالى او را در دوزخ در آورد

شما

شما گواه باشيد در روي زمين شما گواه باشيد در روي زمين شما گواه باشيد در روي زمين فايده
بشنو همان خلاصه حيات بنده مومن است كه نام نيك گفته اند و واي بر بنده كه مرو او را به بدي كنند و بندگان خدا تعالى
از وي بنالند زيرا كه فردا قيامت حق تعالى بگواهي نيك بنده مومن را بخواهد گذاشت و بگواهي بد عذاب خواهد كرد
حكايت روزي حضرت رسالت عليه السلام براهي ميگذشت ديد كه دو جنازه مي آيد حضرت رسول بر هر دو
جنازه نماز بگذاردند و بهشت گردانيدند صحابه گفتند يا رسول الله جنازه كه اول بود آن بنده مومن نيكو بود حضرت رسالت
فرمودند كه او اهل بهشت است پس گفتند جنازه كه عقب آن گذشت آن بنده مومن فاسق ديد و بود فرمود كه او
اهل دوزخ است آن روز كه اين حديث فرموده اند و بزرگان گفته اند كه اگر اهل بهشت است بدين حديث
معلوم و يقين ميشود و اگر اهل دوزخ است هم بدين حديث تحقيق ميشود و درين حديث هيچ شكي نيست تا
بسوي اني الحديث الحادي والثلثون في عمدة المعاني وفي عمدة الابرار عن ابن مسعود
رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى سنة الفجر في بيته وسع
له في رزقه ويدفع النار عن بينه وبين اهله ويختم له بالايمان ترجمه رسول پيغمبر صلى الله عليه وسلم
هر كه بگذارد سنت فريضه بامداد در خانه خود فراخ كرده شود بروي روزي و دور كرده شود منازعت ميان او و ميان
عيال او و عاقبت او بخير گردد فايده بشنو كه حضرت رسالت عليه السلام ميگويد اي مومن بدين خصلت محموده
تو از علت فقر خلاصي مي يابي و عورت كه ماده عيش و راحت زندگاني است باري موافقت مي پذيرد و خاتمت
كار تو كه بنياد مسلماني است بخير شود تا تواني در خانه بگذاري حكايت روزي امير المومنين عمر خطاب رضي الله عنه
در مسند خلافت نشسته بود مردي بيامد و گفت اي امير المومنين عمر عيش زندگاني بتنگي روز كار سر گردانم ميكند
و با زن كه جفت شريعت است مخالفت مي پذيرد و از كار خاتمت ترسان ميباشم چه ميفرمايي امير المومنين

عمر گفت که من از حضرت رسول علیه السلام شنیده ام هر آن مؤمنی که سنت نماز بامداد در خانه بگذارد از علت فقر
خلاص یابد و با زن موافقت پذیرد و کار خاتمت او بخیر انجامد آن مؤمن به پیر آورد بعد از مردن او بخواب دیدند و گفت
که عاقبت کار من از برکت گذاردن سنت بامداد بخیر گشت الحدیث الثانی والثلثون فی النوادر الفتاوی
عن جابر رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان
لیس فوقهما شیء من الخیرات بالایمان بالله والنفع لعباد الله تعالی ترجمه رسول
صلی الله علیه وسلم دو خصلت که نیست برتر آن دو خصلت چیزی از نیکی یکی ایمان آوردن بخدای عز وجل دوم
نفع رسانیدن بر بندگان خدای تعالی بفضل و کرم خود کرامت بخشد فایده بشنو چون حق تعالی بنده را هدایت دهد تا او را
در ایمان درآرد و نفع به پدید آید و از وی تا بر بندگان حق تعالی راحت و آسایش برساند و آن ذخیره آخرت او گردد
در دنیا نیک نام شود حکایت خواجه عبد الله مغی برادری داشت ماهیان نام در سخاوت مشهور بود حاتم
زمانه هر چند خواجه عبد الله نصیحت کردی که ای برادر چنین حرفی که نیک تو داری چون مسلمان نشوی کار
تو خدای تعالی اندکی بار رسد چنانکه مغی برآمد شبی از شبها این ماهیان بخواب دید که قیامت قایم شده است
گروهی جانب دوزخ می برند و گروهی جانب بهشت ماهیان را هم فرشتگان سوی دوزخ بردند گفتند این
تو مجوسی تا مسلمان نشوی از هیبت این خواب بیدار شد بر خواجه عبد الله آمد و بشرف اسلام مشرف شد
او بجایی رسید که جانب آسمان بپریدی و این برکت اسلام و از حرفت سخاوت بود و این نعمتی است
عظیم و سعادتی است مستقیم الحدیث الثالث والثلثون فی المشارق عن ابی هریرة
رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا یکلمهم الله یوم
القیمة ولا یزکیهم ولا ینظر الیهم ولهم عذاب الیم شیخ زان وملك كذاب

وعابد

وعابد متکبر ترجمه رسول پیغامبر صلی الله علیه وسلم سه گروه اند که سخن نگوید حق تعالی روز قیامت با ایشان و پاک نکند
ایشان را و نه بیند سوی ایشان پیری که زنا کند و امیری که دروغ گوید و درویشی که متکبر باشد فایده بشنو عجب بود از جاهل
بنده که در جوانی گناهکاری و تباه کاری کرده باشد و در پیری اعادت آن گناه کند که اعادت گناه سیاه کردن نامه
و امیری که دروغ گوید و بعضی دروغ از بهر آن گویند تا چیزی بربایند و چون حق تعالی ایشان را زر داده است دروغ
بهتر از دروغ گفتن خلق باشد و چون مؤمنی ترک و تجرید از دنیا کند نفس اماره که دوست شیطانی است و تکبر از او صادر شود
و در هر ایمان نامحمود چرا پیشه سازد پس شامت این سه هیچ نعمتی نرسد و این هر سه شامت بزرگ است حق تعالی
همه را نگاه دارد حکایت روزی درویشی مال دنیا در مقامی رسیده و در غاری بخدای عز وجل مشغول شده چون
که چنین بزرگوار دین در آن مقام بیا خلق بروی توجه کردند چنانکه خبر بر پادشاه رسید روزی پادشاه بخدمت آن
درویش رفته و در آن مقام سه عذاب نازل بود و خلق آن مقام بجان آمده بودند پادشاه عرضه کرد و گفت مخدوم در مقام
سنگ می بارد و باران بوقت نمی بارد و غله و گیاه خشک میشود و برکت در دیار ما نیست درویش گفت این زمان شما
باز گردید تا شب مناجات کنم هر چه و را با گفتا نید من شما را از آن خبر رسانم پادشاه باز گشت چون شب افتاد درویش
مشغول بود چون آخر پاس شب شد راز خود بحضرت بی نیاز فرستاد و آن هر سه چیز عرضه داشت هاتفی آواز داد که ای
فلان بن فلان بدان و آگاه باش که سنگ از بهر آن میبارد که امیران این دیار دروغ را پیشه خود کرده اند و برکت
آن برداشته ایم که درویشان صاحب نفس متکبر شدند و خلق الکوی که این گناهان بر که ماتوبه کنید ما هر سه شامت را
خواهیم برداشت چون روز شد پادشاه بخدمت آن درویش آمد و پرسید که مخدوم شب چه معامله بود و بشارت
چه یافته آمد بما بگویید درویش گفت ای پادشاه فرمان شده است از شامت سه گناه این سه عذاب فرستاده ام
چون خلق آن مقام از این هر سه گناه توبه کنند ما هر سه عذاب از این مقام برداریم اول آنکه پادشاه و نایبان او دروغ میگویند

ویران این مقام زنا میکنند و درویشان اینمقام تکبر و پندار میکنند و پادشاه تجدید توبه کرد و نامیان خود را
فرمود تا دروغ نگویند و ندا گشت هر پیری کزنا کند خون او در گردن او و درویش نراز سود تا تواضع و فروتنی کنند
چون تایب شدند حق تعالی سنگ از باریدن منع کرد و برکت میان خلق پدید آمد و باران بوقت باریدن گرفت
وخلق همه در آسایش و برحمت شد و آن شامتها که کل بود بکل رفع شد الحدیث الرابع والثلثون فی
المشارق عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من لم تنهه صلوته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد من الله الا بعدا ترجمه رسول پیغامبر صلی الله
علیه وسلم هر که باز ندارد او را نماز از فعل بد حاصل نشود از آن نماز مگر دوری از حق سبحانه وتعالی فایده بشنو
نمازی که ترا ای مومن از کارهای بد نمیکند اینچنین کی تواند که ترا از آتش دوزخ وا رهاند زیرا که واجب است
هر بنده مومن که در همه احوال مطیع و فرمان بردار حضرت پروردگار باشد تا از همه عقبات برهد حکایت
جوانی بود در عهد هارون رشید که هرگز کار بد و قول بد از وی پدید نیامده بود چون بمرد و بخاک سپردند
فرشتگان در آمدند و سوال کردند هیچ نیکی بسوال نکرد و نامه اعمال او را دیدند هیچ گناهی نیافتند فرمان
پادشاه تعالی رسیده که ای فرشتگان این بنده نیکبخت و سعادت است این را در بهشت برسانید چنانکه
فرموده بودم او سخن همچنان بجا آورده است و از منکرات و قبایح اجتناب نموده پس محل ماوای او بهشت است
فرشتگان همچنان کردند و در بهشت و نعیم رسانیدند الحدیث الخامس والثلثون فی کتاب الشفا
عن سلمان الفارسی رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من ربی اولادی ولا یقوم قیاما تاما ابتلاه الله ببلاء لا دواء له ترجمه رسول پیغامبر
صلی الله علیه وسلم هر که ببیند اولاد مرا و برنخیزد خاستنی تمام مبتلا کرداند حق تعالی او را بلائی که از آن دوا

نباشد

نباشد فایده بشنو هر آن مومنی که تعظیم دارد فرزند رسول الله را چنان باشد که استواری دین خود کرده باشد زیرا که ثبوت
ایمان بمحبت اولاد رسول است چنانکه در تفسیر امام زاهد میگوید که محبت اولاد رسول یکی از شرایط اهل اسلام است
پس بوجود شرط وجود مشروط و بعدم شرط عدم مشروط نعوذ بالله منها حکایت روزی امام اعظم ابو حنیفه کوفی
رحمه الله علیه در محفل علم نشسته بود و در آن مقام کودکان فندق بازی میکردند کودکی هفتاد بار بستدن
فندق جانب محفل علم آمده است و امام اعظم هر هفتاد بار قیام تمام آورده است حاضران مجلس سوال کردند و گفتند
ای امام مسلمانان کودکی ببازی مشغول و شما بدین او قیام تمام می آید امام اعظم گفت ای مسلمانان من چگونه قیام
نیارم امروز ایمان ما ثابت بنام جد اوست و فردا قیامت ما همه امید واریم شفاعت جد اویم سعادت
من حاشد که فرزند رسول صلی الله علیه وسلم را تعظیم ندارم الحدیث السادس والثلثون فی الکشاف
عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کما
تکونوا یولی علیکم ترجمه رسول پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنانکه باشید والی که شود بر شما همچنان یعنی
اگر نیک و بد فایده بشنو حق تعالی در قلوب عباد خود علامت بد انجه دانند از صلاح و یا از فساد بر بخورند بکر بقدر است
دل حکایت روزی درویشی بدمشق رسید و در آن انهار روان و درختان سبز و میوه دار بسیار و مقام
نیک است چون در آن دیار مشغول گشت گفت در هر مقامی که خواهند باشند والی از آن حال خبر دهند بر حکم
آن درویش سیر در درون دمشق کرد و در خاطر او گذشت باری به پرسم که والی نیکوست و یا بد پس من او را ملا
کنم دید که جماعتی از مومنان ایستاده اند درویش نزدیک شد پرسید که والی ولایت نیکوست و یا بد پیغام
من که ملاقات او کنم چه یک زبان گفتند که والی این مقام بد بخت و بی سعادت است ای درویش روی
اینچنین که برای خدای مبین درویش بیشتر شده و خاطر شکسته گفت دید که جماعتی دیگر از مومنان ایستاده اند

درویش رفت نزدیک ایشان پرسید که والی ولایت این مقام نیکست و یا بد همه زبان بر زبان کشادند
و گفتند که ودی اولیا حق است ای درویش روی او دیدن سعادت دو جهانست آن درویش متفکر شد که
جماعتی بدی گواهی دادند و جماعتی نیکی گواهی میدهند این سؤال از کدام کس مر تحقیق شود در دمشق عالمی بود
نعمان ثانی رفت بخدمت او و این احوال تقریر کرد آن بزرگوار زبان بر کشاد و گفت ای درویش هر دو
فریق گواهی راست داده اند درویش گفت این مشکل تر گفت مخدوم کشاده تر جواب بفرمایید تا معلوم شود
آن عالم این حدیث بر خواند و گفت رسول پیغمبر علیه السلام کما تکونوا یولی علیکم یعنی چنانکه باشید
بر شما والی همچنان گردانیده شود گروهی که اول گواهی بیدی والی این مقام دادند ایشان بد بودند و گروه
که اول گواهی که بنیکی والی گواهی دادند ایشان نیک بودند که حق تعالی والی را بر ایشان بنیکی بر گماشته است
پس باید که با همه نیک باشی و بدی که نظر نکنی که گشته بر کار زده است الحدیث السابع والثلثون فی کتاب النجم
عن علی کرم الله وجهه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سکت سلم ومن سلم
نجا ترجمه رسول پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که ساکت ماند سالم ماند یعنی از حوادث روزگار و از اهل آن فایده
بشنو حقیقت بدانکه هر آفتی و شقتی که بر بنده میرسد از زبان بر سبب است آنرا بگذارد و هر چه نیکست آنرا بدارد
از انجاست که گفتند و ایمان هم خانه اند و لهذا نه بینی که کافر صد سال بعنایت آفریدگار کلمه توحید گفت مسلمان
شد و مومنی عیاذ بالله منها کلمه کفر بر زبان راند تمام عمل او حبط شد پس معلوم و تحقیق شد که رهایی جان
و ایمان از گرفتاری از زبان حکایت در ایام ماضیه پادشاه بود پسری داشت فهیم و گویا روزی این حدیث
در نظرش آمد زبان خود در کشیده هر چند که پادشاه جد و جهد میکرد تا شاهزاده زبان بکشاید میسر نمیشد چنانکه
روزی یک سخن نگفت که شکره خانه را بشکار روان دارید این سخن بر پادشاه رسانیدند استعداد شد

شاهزاده

شاهزاده بشکار سواری فرمود پادشاه پهلوی پسری بود تا سخن گوید تمام روز خلق تفحص و طلب کردند هیچ جانوری
صید نشد و در محلی که شاهزاده و خلق انبوهی گرد ایستاده بودند و دران محل کوهکی بود و دراج دران خزیده بود
و از ان حال هیچ یکی را آگاهی نبود چون وقت فرو شدن آفتاب شد و شکارخانه خواست باز گردد دراج
آواز کرد شکار خانه باز گشت و این و از ان محفل تفحص و تجسس کردند دراج بر پرید باز گشت و او را بگرفت
و شاهزاده سخن گفت که صدق یا رسول الله پادشاه حیران گشت و بر وزیران خود شورت کرد که
ای چشم چراغ مملکت چرا سخن نیکویی و احوال خود باز نمی نمایی شاهزاده گفت بشارت از حضرت رسول
علیه السلام یافته ام که من سکت سلم ومن سلم نجا دانسته میشود هر بلایی که بمردم میرسد از شامت
زبانست و لهذا نه بینی که این دراج را زبان در تلف انداخت تمام روز مخفی و محفوظ بود و از احوال او هیچکس را
اطلاع نبود چون زبان بر کشاد دید نه تلف شد شاهزاده این قدر گفت و پس خاموش گشت و از همه
آفاق رسید الحدیث الثامن والثلثون فی تفسیر المدارک عن ابی الدرداء رضی الله
عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ارزاق المؤمنین معلقة
علی باب العرش ینزل الله تعالی فی کل یوم علی قدر انفاقاتهم من قلیل ومن کثیر کثیر ترجمه
رسول پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی و راستی که رزق مومنان اویزان کرده شده است بر عرش
می فرستد هر روز بر اندازه دادن ایشان در راه حق خدای تعالی هر که اندک دهد اندک یابد و هر که بسیار دهد
بسیار یابد فایده بشنو ای برادر مومن تر آن ذخیره است یکی فانی دوم باقی ذخیره فانی آنست
که موجود داری و در راه خدای رضای حق تعالی چیزی نمیدهی و ذخیره باقی آنست که بندگان حق تعالی را
بنوازی بدادن چیزی و آن توشه آخرت است که دستگیر خواهد گشت که چون امروز ترا قدرت

داده اند این سعادت غافل مباش فردا چون ارش بر رود پشیمانها خوری که هیچ سود نه بدهد حکایت مردی
بود در عهد بنی اسرائیل ایمان بود نام و مر او را دو پسر بودند مهتر بود امیر و فرمان ده آن وقت و یکی هر چه مرادی حق
هم براه رضا حق در باختی بخود افطار بگاه و خاشاک کردی و روزی هر چه بدست آمدی ذخیره نگاه داشتی
و هیچ یکی چیزی نداری چنانکه هر دو بمردند ایشان را بخواب بدیدند یکی بر تخت رفعت نشسته و دوم در خاک مذلت
غلطید پرسیدند شما هر دو برادرانید یکی را چنین عزت و یکی را چنین خواری گفتند این بسخاوت داشت
که امروز جزا آن بدو داده اند و این بخیل بود امروز پشیمانی میخورد که امروز جزا آن بدو داده اند و این
بخیل بود امروز پشیمانی میخورد که امروز سود ندارد پس ای سخی بهر دلها محبوب و عزیز هذا فضل الله
یؤتیه من یشاء الحدیث التاسع والثلثون فی کتاب الشفاء عن الاصمعی رضی الله
عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکرموا اولادکم فان کرامة الاولاد
ستر من النار والاکل معهم براءة من النار وکرامتهم جواز علی الصراط ترجمه رسول پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گرامی دارید فرزندان خود را بمرستی و راستی گرامی داشتن فرزندان پرده است
از آتش دوزخ وطعام خوردن برابر فرزندان خود بیزاریست از آتش دوزخ و حرمت داشتن فرزندان
از آسانیست برگذشتن بر صراط فایده بشنو اگر فرزند کنیج بنده مؤمن است از انکه چون بعد از مادر و پدر نقل
کنند شفاعت ایشان بدرگاه حق تعالی کنند و چون مادر و پدر پیش از وی نقل کنند دعا کنند و صدقه بدهند
بروح ایشان و هر نیکی کنند ثواب آن مر مادر و پدر او را نیز دهد ان شاء الله تعالی حکایت روزی حضرت
رسالت علیه السلام والتحیه نشسته بودم وامیر المؤمنین عایشه رضی الله عنها استعداد طعام میکرد
فاطمه زهرا رضی الله عنها بخانه حضرت رسالت آمد و رسول علیه السلام برخاست واستقبال کرد فرزند

خود را

خود را فاطمه یاران گفتند یا رسول الله پیش فرزند خود بر میخیزی و گرامی میکنی و پیوسته با فاطمه و با فرزندان وی
افطار کنی رسول علیه السلام گفت هر وقتی که فاطمه بر من می آید جبرئیل را استاده می بینم که میگوید یا رسول الله
برخیز و هر فرزند خود را تعظیم دار و چون وقت افطار میشود بر من فرمان میرساند که با فرزندان خود افطار
کن چون حضرت رسول فرزندان خود را تعظیم دارد که بهترین مخلوقان بود ترا ای مؤمن شاید که متابعت
رسول کنی فرزندان خود را گرامی داری تا دوست حق تعالی باشی که فرمان بر جمله است قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله الحدیث الاربعون فی شرح السنه عن عبد الله ابن
عباس رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قضی حاجة
لاخیه المسلم قضی الله له سبعین حاجة من حوائج الدنیا والآخرة ترجمه رسول
پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که حاجت برادر مؤمن خود را برآورده گرداند حق سبحانه وتعالی هفتاد حاجت او را
از حاجتها دنیا و آخرت برآورده گرداند فایده بشنو سعادت بنده که کار برادر مؤمنی که از وی بر آید که
از برکت آن کارهای تمام بر آید لاجرم تاج التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله بر سرش
نهند و بر هر دو کونین و او را برتر گردانند حکایت روزی خواجه قطب الدین رحمة الله علیه در اجمیر
از خدمت پرسیدند که آن حاجتها کدام است که حق تعالی به برآوردن حاجت مؤمنی
کرامت کند خدمت خواجه فرمود حاجتها این است اما سی و پنج در دنیا هستند اول در دنیا بزرگ گردد
دوم آنکه محبت او به همه مؤمنان را پیدا آید سیوم آنکه زبان جمله بدگویان بسته شود چهارم پاک کند حق تعالی
دل او را از کدورتها پنجم آنکه توفیق دهد تا عبادتها خدای تعالی را بجا آورد ششم آنکه بندگان حق او را
بنیکی یاد کنند هفتم آنکه در هیچ غم اسیر نشود هشتم آنکه در نظر ملوک و سلاطین عزیز باشد نهم آنکه سیری و نهری

داده اند این سعادت غافل باش فردا چون ارش بر رود پشیمان ها خوری که هیچ سود نه دهد حکایت مردی
بود در عهد بنی اسرائیل ایمان او بود نام وی و او را دو پسر بود نعمه پر رو امیر و فرمان ده آن وقت و یکی هر چه به اراده حق
هم به راه رضا حق در باختی بخود افطار نگاه و خاشاک کردی و روی هر چه بدست آمدی ذخیره نگاه داشتی
و بهیچ یکی چیزی نه داری چنانکه هر دو بمردند ایشان را بخواب دیدند یکی بر تخت رفعت نشسته و دوم در خاک مذلت
غلطیده پرسیدند شما هر دو برادرانید یکی را چنین عزت و یکی را چنین خواری گفتند این بسخاوت داشت
که امروز جزا آن بدو داده اند و این بخیل بود امروز پشیمانی میخورد که امروز جزا ان بدو داده اند و این
بخیل بود امروز پشیمانی میخورد که امروز سود ندارد پس ای سخی سر بده دلها محبوب و عزیز هذا فضل الله
یؤتیه من یشاء الحدیث التاسع والثلثون فی کتاب الشفاء عن الاصمعی رضی الله
عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکرموا اولادکم فان کرامة الاولاد
ستر من النار والاکل معهم براءة من النار وکرامتهم جواز علی الصراط ترجمه رسول خدا
صلی الله علیه وسلم گرامی دارید فرزندان خود را بدرستی و راستی گرامی داشتن فرزندان پرده ایست
از آتش دوزخ و طعام خوردن برابر فرزندان خود بیزاریست از آتش دوزخ و حرمت داشتن فرزندان
از آسانیست بر گذشتن پل صراط فایده بشنو اگر فرزند کنیز بنده مؤمن است از آنکه چون پیش از مادر و پدر نقل
کنند شفاعت ایشان بدرگاه حق تعالی کنند و چون مادر و پدر پیش از و نقل کنند دعا کنند و صدقه بدهند
بروح ایشان و هر نیکی که کنند نیم ثواب آن مر مادر و پدر او را رسانند و الله تعالی حکایت روزی حضرت
رسالت علیه السلام والتحیه نشسته بود و ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها استعداد طعام میکرد
فاطمه زهرا رضی الله عنها بخانه حضرت رسالت آمد و رسول علیه السلام برخاست و استقبال کرد فرزند

خود را

خود را فاطمه یاران گفتند یا رسول الله پیش فرزند خود برمیخیزی و گرامی میکنی و پیوسته با فاطمه و با فرزندان وی
افطار کنی رسول علیه السلام گفت هر وقتی که فاطمه بر من می آید جبرئیل را استاده می بینم که میگوید یا رسول الله
برخیز و هر فرزند خود را تعظیم دارد و چون وقت افطار میشود بر من فرمان میرساند که با فرزندان خود افطار
کن چون حضرت رسول فرزندان خود را تعظیم دارد که بهترین مخلوقات بود ترا ای مؤمن شاید که متابعت
رسول کنی فرزندان خود را گرامی داری تا دوست حق تعالی باشی که فرمان بر جمله است قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله الحدیث الاربعون فی شرح السنه عن عبد الله ابن
عباس رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قضی حاجة
لاخیه المسلم قضی الله له سبعین حاجة من حوایج الدنیا والاخرة ترجمه رسول
پیغامبر صلی الله علیه وسلم هر که حاجت برادر مؤمن خود را بر آورده گرداند حق سبحانه و تعالی هفتاد حاجت او را
از حاجتهای دنیا و آخرت بر آورده گرداند فایده بشنو سعادت بنده که کار برادر مؤمنی که از وی بر آید که
از برکت آن کارهای تمام بر آید لاجرم تاج التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله بر سر
نهند و بر هر دو کونین و او را بر تر گردانند حکایت روزی خواجه قطب الدین رحمة الله علیه در اجمیر
از خدمت پرسیدند که آن حاجتها کدام است که حق تعالی به بر آوردن حاجت مؤمنی
کرامت کند خدمت خواجه فرمود حاجتها این است اساسی و بیخ در دنیا هستند اول در دنیا بزرگ گردد
دوم آنکه محبت او همه مؤمنان را در دل پدید آید سیوم آنکه زبان جمله بد گویان بسته شود چهارم پاک کند حق تعالی
دل او را از کدورتها پنجم آنکه توفیق دهد تا عبادتها رضای خدای تعالی را بجا آورد ششم آنکه بندگان حق و اولیا
به نیکی یاد کنند هفتم آنکه در هیچ غم اسیر نشود هشتم آنکه در نظر ملوک و سلاطین عزیز باشد نهم آنکه سوی و زهری

در روي اثر نكند دهم آنكه هر دعائي كه بكند مستجاب گردد يازدهم آنكه هيچ تيغي و تيري بر اندام او نرسد دوازدهم
آنكه بريزند گناهان او سيزدهم آنكه بنويسند فرشتكان در جريده اعمال او همه نيكي چهاردهم آنكه نكاهدارد حق تعالى
او را از بلاها پانزدهم آنكه از دزد ايمن باشد شانزدهم آنكه آتش در متاع خانه او نكيرد هفدهم آنكه برق بروي نيفتد
هژدهم آنكه در آب غرق نكردد نوزدهم آنكه رزق بروي فراخ كردد بيستم آنكه جمله مكروهات از وي دفع شود بيست
ويكم آنكه بر دست ظالمي اسير نشود بيست ودويم آنكه هيچ درد او را زيان نكند بيست سيوم آنكه جمله عبادتها
وي قبول كنند بيست وچهارم آنكه طويل بايكاه او فزيد شود بيست وپنجم آنكه هيچ دشمني بروي غالب نيايد
بيست وششم در كاري كه شروع كند تمام كردد بيست وهفتم آنكه در علت برص وجذام كرفتار نشود بيست وهشتم
آنكه نابينا نشود بيست ونهم آنكه در وقت مفاجات نميرد سيام علم حكمت در دل او در آيد سي ودوم آنكه همه خلق
بروي شفق ومهربان شود سي وسيوم آنكه جمله حاجتهاء او بر آيد سي وچهارم آنكه فرزندان او زيرك وفهيم
خيزند سي وپنجم آنكه از تلخي جان كندن ايمن كردد اما سي وپنج كه در عقبي بيبيند اول كور بروي
فراخ شود دويم فرشتكان رحمت بروي فرود آيند چهارم در دنيا
بيايند فرشتكان منكر بصورت خوب پنجم آسان شود بروي حساب كور ششم بكرد كور مرغزاري از
مرغزارها بهشت هفتم از رش خواهد فرشتكان براي او روز قيامت هشتم سيرمان كردانند روح او را
با رحمت و مغفرت نهم حساب روز قيامت بروي آسان شود دهم حلهاء بهشت او را بپوشانند
يازدهم بيارايند كور او را همچون آرايش عروس شب كار خير دوازدهم حور ابهشت قدحها بهشت پيش
خدمت كند سيزدهم فرشتكان رحمت بهلو ستاده باشند چهاردهم ورد كان جوار او از بركت او آمرزيده شوند
پانزدهم رحمت خداي تعالى مونس او شود شانزدهم هر شبي نور در كور او فرود آيد هفدهم حاجت زندكان از كور او

برابد

بر آيد هژدهم نريزد اندام او در كور نوزدهم بندكان خداي تعالى عز وجل بانيكي او را ياد كنند بيستم خداي تعالى از او خشنود شود
بيست ويكم حق خود را از وي كذارد بيست ودوم حضرت رسالت دست او بكيرد در بهشت رساند بيست وسيوم روي
او سوي قبله كنند بيست وچهارم درجه شهيد باشد و او را بيست وپنجم تمام اهل او را از آتش دوزخ آزاد كنند
بيست وششم بكشايند در روضه او از روضهاء بهشت بيست وهفتم از هول قيامت ايمن كردد بيست وهشتم
مرتبه بهشت بيابد بيست ونهم در زمره اوليا حشر او شود سي ام در زير سايه عرش باشد سي ويكم حساب او بر وي آسان
كند سي ودوم شفاعت يابد باو حق تعالى چون شهيدان سي وسيوم نبشته بر ابروي پيشاني او كلمه بسم الله الرحمن الرحيم
سي وچهارم قصري در بهشت يابد از يك دانه زمرد سبز سي وپنجم بكذرد بر پل صراط چون برق درخشنده
وسجده كند خداي را عز وجل در بهشت در صف اول با انبيا و اوليا ان شاء الله تعالى آمين رب العالمين تم
تمت تمام شد نوشتن چهل حديث با ترجمه و فايده و حكايات فارسي بروز سعادت اندوز چهارشنبه
بوقت بر آمدن آفتاب در استوا بتاريخ بيست ودوم شهر ذيحجة الحرام سنه ١٢٣٩ يكهزار و دوصد وسي ونه من الهجرة
النبويه بيد اضعف العباد الله الباري عبد القادر ابن مرحوم مغفور بهاء الدين صاحب ابن محمد امجد خان
ابن شرف الدين محمد خان ابن محمد يوسف خان نخشبي محروسه جزيره پنيا باسلطه چيپوري و وقايع نكار ملكوكن
اللهم اغفر لهم وارحمهم ولجميع المومنين والمومنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات انك
مات وقدير وبعباده لطيف خبير المالك الحقيقي هو الله والمجازي عبد القادر نخشبي اكر كسي بكر بر اين كتاب
دعوى كند دعوي او باطل و نامسموع باشد نوشته بماند سيه بر سفيد نويسنده را نيست فردا اميد
الهي بيامرز سه بنده را مصنف و قاري نويسنده را قاريا بر من مكن چندان عتاب كر خطا
رفته باشد در كتاب آن خطائي رفته را تصحيح كن از كرم والله اعلم بالصواب تمت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

هذه اربعين حديثا من تصنيفات علامة العالم حجة الاسلام الحضرت العالي
الامام الاعلم محمد بن الغزالي رحمة الله عليه وهو اربعون فصلا الفصل
الاول قال النبي صلى الله عليه وسلم الندامة توبة ترجمه پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود هر بنده
از باد ندامت درخت توبه را بجنباند ميوه بر دلش نثار گردد وتنش از آلودگي چنان پاك شود كه ذره گناه باقي نماند
اما بايد كه توبه نصوحا باشد تا فتوح اقبال حاصل كردد چنانكه خدا تعالى در كلام مجيد خبر داده كه توبوا الى الله توبة
نصوحا حكايت سلطان ابراهيم ادهم رحمة الله عليه روزي در بغداد ميگذشت طبيبي را ديد كه علم طب بيان
ميكرد چون ابراهيم گفت كه من بيمارم وعلتي دردناك دارم بنبض واقفم من بنگر كه اين درد را درمان چيست طبيب
گفت اي ابراهيم درد تو سخت تلخ است ندانم طاقت آن داري يا نه ابراهيم برو سقمونيا صبر جليله شكر ادر ماون
مجاهده با آلت رياضت بكوب وبآب طاعت حل كن وبا شير كرشكر بياميز ودر ديگ دل بآتش محبت بپز تا معده
حكمت ببرآرد وپس از آن آنگاه بسبحان الله بيالاي ودر قدح عشق بريز ودر سايه استغفار سرد كن ودر سحرگاه
رحمت بنوش تا صحت بيابي آنگاه ابراهيم ادهم را لوله در دل افتاد واين مناجات گويان بازگشت مناجات
گفت اي غواص كرم واي ملاح قدم بحرمت سفينه سينه شكسته ازو كان وبعزت لنگر كشتي جان عاشقان

كر ابراهيم

كر ابراهيم معروف در درياي معرفت آشنائي بخش بفضل وكرم الفصل الثاني قال النبي صلى الله عليه وسلم
من صلى علي مرة بنى الله تعالى له قصرا في الجنة من ياقوت حمراء ترجمه پيغمبر صلى الله عليه وسلم
فرمود هر بنده در سراي دنيا درود پاك بر طبق نطق نهد وبقصب اخلاص جوهر شد وبدست فراشان زبان در ديوان ما
بفرستد خداوند تعالى كاركنان بهشت بفرمايد تا قصري از ياقوت سرخ بجهت آن درود گوينده بنا كنند
چنانكه خدا تعالى در كلام مجيد خبر ميدهد ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين
آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما الفصل الثالث روي عن النبي صلى الله عليه
حكايت شيخ شبلي رحمة الله عليه با يك مريدي ثابت قدم راه باديه قطع ميكرد ناگاه مرغ جان مريد از
صياد اجل طيران شد وبجانب اصلي پرواز كرد شيخ شبلي گفت خداوندا اين شغور از بي همدم چگونه بيابان
برم وقطرات اشك ميباريد ناگاه بديد تن مريد بتمامي سياه شد شبلي در تعجب بماند چون ساعتي تمام بگذشت
باري تمام روي نوراني شد شبلي در تحير بماند از غايت تحير قوت عقل در دماغ او متلاشي شد از حال كمال
گشت هم دران معاينه كرد كه مريد جامه نوراني پوشيده وتاج مرصع بر سر نهاده انگشتري سعادت در انگشت
كرده ونگين آرام بروي زده ودران نگين اين نقش نبشته هذا جزاي من صلى على النبي صلى الله
عليه وسلم يعني ظلمت معاصي مريد باحسان طلعت درود مبدل گشت ونوراني شد آنگاه شبلي
بخود باز آمد واين مناجات گويان روان شد مناجات اي منزه صفت اي بهوش قدرت بحرمت
عزت وبعظمت حضرت ربوبيت كه در سراي جنات بجهت ارباب صلوات قصرها از ياقوت سرخ بنا
فرمائي بمنه وكرمه الفصل الثالث روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يصلي
وفي ازيزه كازيز المرجل من البكاء چنين روايت كرده اند راويان اخبار ومحدثان آثار

چون سید مختار صلی الله علیه وسلم بذکر در آمدی دل و جانش بگردش شدی و آواز او جمیع حاضر بشنیدی
و از هیجان دلش رازی در گوییان و روحانیان افتادی و صیقل حکمت بصیقل قدرت چهره آینه ترا
جلا دادی چنانکه خدای عز و جل در کلام مجید و فرقان حمید خبر میدهد الذین اذا ذکر الله وجلت
قلوبهم **حکایت** وقتی پیر طریقت حسن بصری رحمة الله علیه در صبحی برخواست و از شراب محبت
صبوحی در کار کرد از سود آن صداع بحاصل آمد با خود گفت این درد سر را داروی باید کرد اما در عصر خود
طبیبی نمی یابم که مرض واقع خود بروی عرضه دارم همدین تفکر بود ناگاه شراب از فضل قطره در کام فهم او
او چکانید که حسن برخیز واقعهٔ خود را برابعه عرض کن تا ترا جراحت ترا مرهم اسرار راحت رساند
چون حسن در حجرهٔ رابعه رفت دید رابعه سر بسجده نهاده بود می نالید حسن توقف کرد تا او سر از سجده
بر آورد خونی از چشم رابعه بچکید و بر دامن او افتاد رابعه چون شیخ را بدید گفت ای پیر طریقت این چه
سعادت است که قدرت در کلبهٔ مسکینه رسیده حسن گفت ای رابعه مشکلی آمده بود مرا از آن مشکل بیش آمده
گفت چه گفت چون تو سر از سجده برداشتی خونی از چشم تو بچکید و بر دامنت افتاد چون رابعه
چشم خود را تفحص کرد دید که بوقت سجده خاری در چشم خلیده بود گفت ای استاد بخداش که مرا از این حال
خبر نیست حسن نعره بزد و گفت ای حسن عورتی را از هیبت مولی خبر از خلیدن خار بچشم نیست تو که
مردی چرا سرگردان شدی انگاه این مناجات گویان بازگشت **مناجات** ای گشایندهٔ عقدها و ای
بخشندهٔ نقدها ای حلقهٔ بندگی تو در گوشها ای غاشیهٔ مهر بر دوشها بحرمت مسامع ذکر عاشقان و بحرمت
مجامع جانها ازادگان که مشغول درگاه خود را در دین زیاد گردان **الفصل الرابع** وعنه صلی الله
علیه وسلم حکایت عن الله تعالی من لم یرضی بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر

علی نعمائی فلیخرج من ارضی وسمائی فلیطلب ربا سوائی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود روزی
در مسجد نشسته بودم که ناگاه آواز پر طاوس ملایکه در گوش من افتاد سلام دوست رسانید و گفت ای محمد خوشا
بیغولامیکه بنده از بندگان و بگوی هر که بقضای من رضا نمیدهد و تیر بلا مرا هدف نگردد و بر بلای من صبر نکند
و نعمت مرا شکر نگوید از سایه آسمان من بیرون رود و خدای دیگر طلب کند زیرا که او شایسته درگاه من
نباشد که مرا از طاعت مطیعان سودی نباشد و نه از معصیت عاصیان زیانی من با چنانکه خدای تعالی در کلام
مجید و فرقان حمید خبر داده **قوله تعالی** ان الله لغنی عن العالمین **حکایت** وقتی خواجه حسن بصری
رحمة الله علیه از خانه بیرون آمد کودکی را دید که میگریست و مادرش زجر میکرد اگر بعد از این بازی کنی
ترا در خانه نگذارم و نان ندهم و از تو بیزار گردم صدف دهان گشاده میگفت اگر تو در خانه نگذاری
دیگری گذارد و اگر تو نان ندهی دیگری میدهد و اگر تو از خود برانی دیگری بخواند مادرش از خشم بروی طپانچه زد
و در خانه رفت و در خانه بست فرزند از درد و رفت قطرات باران از ابر چشم خود میبارید چون گرسنه شد
در خانهٔ همسایه رفت همسایه گفت هر چه مادر ترا برانده است ما جائی ندهیم همچنین بر در هر کس که رفت جز
چون هیچ جائی نیافت هم بر در خانه مادر آمد چندانکه در زد هیچ جواب نیافت ساعتی ازو در نالید
و در خواب رفت بالهام حق تعالی شفقت مادری در کار شد و مهر دل مادر بجنبید در باز کرد دید که کودک بیچاره
بر خسارهٔ فرزند نشسته خاک از روی او پاک میکرد ناگاه پسرش بیدار شد زبان بگشاد که ای مادر اگر از خانه
بیرون کنی شاید و اگر نانم ندهی شاید اما بیزار شوی که طاقت بیزاری تو ندارم حسن چون سخن بشنید
نعره بزد و زار بگریست و گفت خداوندا اگر جانم باز گیری شاید و اگر نانم باز گیری اما ایمان باز نداری
که طاعت فراق ندارم انگاه این مناجات گویان بازگشت **مناجات** ای مقصود طالبان و ای مشهود

عاشقان ای طبیب دردمندان وای حبیب بیکسان بحرمت نام بزرگ عاشقان وبحرمت نار بود صدیقان
که بندگان خویش را از زوقت فریق فی الجنة وفریق فی السعیر نگهداری **الفصل الخامس** قال
النبی صلی الله علیه وسلم الایمان نصفه شکر ونصفه صبر پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم
چون بیمار باطن دوای اصبروا وصابروا ورابطوا درکار دارد جلاب رحمت در حلقش چکاند لاجرم
صحبت اصل یابد چون بنده جلاب این شکر تمر در کام جان او چکاند جان بفریاد آید که خداوندا چه
فرماید ندای لطف الهی در رسد که ای بندهٔ مؤمن هر دو نصف ایمان بر تو مسلم شد **حکایت** روزی پیری
در بغداد در مسجد نشسته بود تخته وتکرار فکر سینهٔ خود ساخته بود که ناگاه خطیر از کاغذ الهام ربانی بر دامنش افتاد
که برخیز وقدم در دیار بصره زن انجا زنی است که بوزهٔ همت در دل کشیده وعصای وجد در دست جان گرفته
او را دریاب چون در بصره شد دختری را دید که از آتش وضو ساخته وبرقع وجد بر دوخته پیر گفت ای دختر
خوردن وآشامیدن از کجاست دختر بگریست گفت ای درویش تو حال خود گوی که طریق عبودیت بچه سان
میروی پیر گفت اگر بیابیم بخوریم وچون نیابیم صبر کنیم دختر تبسم کرد وگفت سگان محلت ما زندگانی بدین
سان دارند درویش را عجب آمد پرسید که ای دختر زندگانی شما بچه سان است گفت اگر بیابیم ایثار کنیم
وچون نیابیم شکر انگاه آن پیر مناجات گویان روان شد **مناجات** ای سازنده جان مهجوران وای
نوازندهٔ دل رنجوران ای مخموران از شراب شوق تو فرحت افزوده وای مهجوران از مهر تو برات تمنا یافته
بحرمت آدم صفی وبحرمت عظمت محمد نبی که محبت دنیا از دل آزادگان برداری **الفصل السادس** قال
النبی صلی الله علیه وسلم ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... بوستان ربوبیت هر که بدرست ورگ گفتار نشوید وگلبن گلستان الوهیت

تنز

تنزیل وا جل ... کردند پندارند که کشتگان محنت ومقبولان محبت بمیرند بلکه مرغ وار بهشت پرند وحیات خاص
کرامت ببخشند چنانکه حق تعالی در کلام مجید وفرقان حمید خبر داد **قوله تعالی** لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون **حکایت** پیری بود بزرگ قدم در بازار جان هوا برآورده پیری
در زاویه نشسته بود وسر تفکر بگریبان تدبیر فرو برده ناگاه ولوله در زاویه دل او افتاد وشعله در جان او پدید آمد
با خود گفت این شعله از کیست واین ولوله چیست بر صحیفهٔ عشق نوشته پیدا شد که ای پیر برخیز ودر فلان
خرابه برو دوستی از دوستان ما رحلت خواهد کرد او را غسل کرده دفن کن پیر برخاست ودران خرابه
رفت درویشی را دید که سر بر خشتی نهاده وبر دست خود دهان بسته وجان داد گفت دانستم که همین مرد
درویش است که او را غسل ودفن میباید کرد چون او را خواستم که غسل دهم چشم باز کرد ودر روی من نگریست
وتبسم کرد بیهوش از من بپرید وجان بلرزید چون بهوش باز آمدم گفتم ای شیخ پس از مرگ زندگانی محالست زبان
بگشاد وگفت نمیدانی که دوستان نمیرند بلکه از سرای بسرای میروند انگاه این مناجات گویان باز گشت
مناجات ای سازنده راحتها وای مرهم نهندهٔ جراحتها وای دیدهٔ عاشقان با نار وانوار روشن
وای سینهٔ عارفان بامداد لطف تو گلشن بحق نور سینه جان محبان وبحرمت درد دلها صادقان که ما را مکان
گورستان رخت خود را ارزانی دار وازفضل خویش بر ما رحمت کن **الفصل السابع** قال النبی صلی الله
علیه وسلم عجبت لضاحک بملا فیه والموت طالبه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود عجب دارم
از کسی که مرگ در طلب او باشد واین بخندد واین شربت همه را خوردنی است واین ضربت همه را چشیدنیست
چنانکه پادشاه عالم در کلام مجید خبر داد **قوله تعالی** کل نفس ذائقة الموت **حکایت** بلوقیا را چون بعد محنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم شوق از پیش آمد بصحرای رسید شیخی دید نشسته وسر بر زانوی تفکر نهاده واستخوان

چند ریش خود نهاده بروی سلام گفت و پرسید که ای شیخ تو کیستی و این استخوان چیست که پیش نهاده
گفت ای برادر ما سه نفر بودیم دو نفر از میان ما بجنگ عقاب اسیر شدند این استخوان که پیش من می بینی از آن
یکی ایشان است گفتم سوم کجا شد گفت چند گاهی پیشتر رو بما سعایه شود چون انجا رفت دید که تختی از عاج و از کرده و جوان
بران تخت بخواب اجل خفته و پاره کاغذ به سطر نبشته و بر سینه او نهاده که هفصد هزار شهر باکردم و هزار اقلیم گرفتم
و هزار دختر بکر بسبیل جفت در زیر ران خود آوردم عاقبت بمردم و سر در نقاب خاک کشیدم انگاه بلوقیا
این مناجات گویان روان شد مناجات ای دارنده فلک و ای پرورنده سمک ای خدائی که چون
هر روز زاندیشان راجع کنی ای پادشاهی که چون بنات نعش مخلوقات را تفرقه کنی بحرمت انکه
تو بیری و بعظمت همه را ببرانی که بوقت مرگ طلاب وحدانیت در حلق همه بچکانی الفصل الثامن
قال النبی صلی الله علیه وسلم صلوا کما رأیتمونی اصلی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که روزی در مسجد
نشسته بودم و بساط عشق گسترده و شراب نصیحت بر کف نبوت نهاده ای یاران رستگاری شما در متابعت
من و نجات شما در نگاهداشت سنت من بعد هر که امروز سنت من فرو گذارد فردا از شفاعت من محروم ماند
و هر که نماز را ترک کند و اگر گذارد و بی اطمینان دوزخ برای اوست چنانکه میفرماید قوله تعالی فویل للمصلین الذینهم
عن صلوتهم ساهون الذینهم یراؤن و یمنعون الماعون حکایت در زمانه سابق
مردی بود پارسا که چهل سال گوشواره عشق در گوش هوا نهاده و پیرایه محبت بر نفس مطمئنه پوشانیده
چون عمرش بپایان رسید داغ اجل بر رخساره او نشسته از اموال و اسباب دنیا هیچ نداشت جگر گوشه داشت
که در طاعت مخلص و در معصیت مفلس بود در پی بود که لقاء پدر مشفق هم بخواب بیند شبی جهان مشتاق
دیدار پدر گشت و از دیدن آب وضو ساخت و در ذکر مشغول شد چون وقت خوش شد سر بسجده نهاد و گفت

خداوندا

خداوندا بحرمت صاحب صدر نبوت که امشب جمال پدر بخواب من نمائی تا ببینم و بپرسم که با وی چه معامله کردی
همدران نالش بود که او را خواب بربود پدر را در خواب دید پرسید که ای پدر ما فعل الله بک حق تعالی
با تو چه کرد گفت ای فرزند از ان روز که سر در نقاب خاک کشیده ام و ادر حساب کار داشته اند گفت چرا
گفت وقتی در مسجد بودم سنگی از سقف مسجد بیفتاد و من بدان سنگ نظر انداختم انگاه آن فرزند
از خواب بیدار شد و این مناجات گویان باز گشت مناجات ای صمدی بی ند و ای احدی بی ضد
بحرمت آه مشتاقان و بحرمت سخن عاشقان که بندگان ابرار در حضوری بخش بمنه و کرمه الفصل
التاسع قال النبی صلی الله علیه وسلم اتقوا النار ولو بشق تمرة پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود ای مردمان از خدا بترسید و تقوی پیشه خود سازید تا نجات یابید اگر خوف و تقوی شما
بقیاس خسته خرما باشد نیز سبب نجات شما گردد چنانکه در کلام مجید خبر میدهد قوله تعالی یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا حکایت آورده اند که شخصی بود در خرابات هوا عمر
بباد داده و آفتاب ایمان در زیر ابر عصیان پنهان کرده و در همسایگی او زنی صاحب جمال و غایت
حسن و کمال قضای حق چنان اقتضا کرد که دران شهر قحط شد و آن زن سه روز با فرزندان طفل
فاقه کشیده و مضطر بشان در پیچ گشت آن زن پیش آن جوان فاسق آمد فاقه اطفال را عرضه کرد
و گفت ای جوان از بهر خدا تعالی با تو احسان کرده است مرا چیزی قرض ده جوان چون بدان زن
نگاه کرد روی او چون ماه دید و قدش چون سرو و گفت ای سرو بوستان اگر تو با من حرام در آئی
ترا چیزی بدهم آن زن از ان سخن بلرزید و باز گشت اطفال خود را دید که از غایت ناتوانی ::
غلطیده اند حلقهای ایشان خشک شده و زبان از گفتار مانده مادر زار بگریست و در خاطر

کفته‌اند که باشد که از کفتار خود پشیمان شده باشد بار دوم بروم مگر شفقت اسلام در کار شود چیزی مرا یاری
کند چون باز کشت کفت ای جوان از خدا بترس که فرزندان من هلاک میشوند مرا چیزی یاری کن جوان
کفت کیفیتی کفتی بگذار آنچه مراد ماست بده تا من نیز مراد تو حاصل کنم عورت چون زاری فرزندان
از غایت بدید کفت ای جوان اول تو مراد من حاصل کن تا من مراد تو بدهم اما شرطی که جایی که کسی مرا
نبیند چون آن عورت را در خلوت برد عورت نعره بزد و بیهوش شد چون باز بهوش آمد جوان کفت
ای عورت مگر ترا خلل دماغ است عورت کفت همچنین نیست اما تو شرط کرده که این فعل جایی کنی
که کسی نبیند جوان کفت اینجا کسی نیست که ما را ببیند عورت کفت ای غافل نمیدانی که خدای می‌بیند
جوان چون این سخن بشنید نعره بزد و بیهوش شد و بیفتاد چون بهوش باز آمد چیزی نیکو بدست
آن زن پارسا داد جوان فاسق توبه نصوحا کرد بعد از آن چندگاه جوان از دنیا نقل کرد یکی از بزرگان
آن شهر جوان را در خواب دید پرسید که ای جوان خدای با تو چه معامله کرده جوان کفت خدای تعالی مرا
بدان یک ساعت صحبت آن زن کردار نیک بخشید و جمله معصیت چهل ساله من بدان یک توبه
نصوحا بخشید انکاه آن بزرگوار این مناجات کویان باز کشت مناجات ای ملک با لطف رحمت
وای پادشاه با رافت بعزت و جلال که بندکان غافل را هوشیاری کن و توبه نصوحا کرامت کن
الفصل العاشر قال النبي صلى الله عليه وسلم اتقوا دعوة المظلومين فانها يحمل
على الغمام يقول الله تعالى بعزتي وجلالي لانصرنكم ولو بعد حين پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود ای ظالمان و ای عاصیان عالم از خدا بترسید و از مظلومان بیندیشید و از سوز سینه
زیردستان بپرهیزید که حق تعالی قهر خود بر جان ظالمان بکمارد تا بمنقار عقوبت دمار از جان برآرد

چنانکه

چنانکه خدای تعالی عز و جل خبر میدهد قوله تعالی ان بطش ربک لشدید حکایت در روزگار ظالمی بود
بر خلق خدا قهر میکرد و سینه عاجزان خسته میکردانید چنانکه مهره عمر تیره شده و ماه آسمان او سیاه کشت
قصر بنا نهاد و جمله عورات و مرد و پیر و جوان را سنگ و خشت آوردن فرمود پیری ضعیف و نحیف
سنکی بر پشت نهاده می آورد و مجروح شده دعای بد بران ظالم کرد هنوز سخن از دهان مظلوم بیرون
نیامده بود که آن قصر بیفتاد و آن ظالم زیر آن سنگ هلاک شد غلامان در دویدند تا او را بکشند و از زیر
سنگ شعله آتش پدید آمده بسوخت و این پیر مظلوم مناجات کویان باز کشت مناجات ای خداوند
بی‌مانند و ای پادشاه بی زن و فرزند غمخوار غم مظلومان و بحرمت دعای پیر زنان دست ظالمان
از دست مظلومان کوتاه کن الفصل الحادی عشر قال النبي صلى الله عليه وسلم اعدا
عدوك نفسك التي بين جنبيك پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود میان دو پهلوی آدمی هر
دیو آفریده تا هر لحظه و هر ساعتی وسواس میکند پس مردم را از آن دشمن ترکی نیست چنانکه خدای عز و جل
در کلام مجید خبر میفرماید قوله تعالی ان الشيطان للانسان عدو مبين حکایت چون مهتر
و بهتر عالمیان از حرب کافران از لفظ گوهربار خود فرمودی ای یاران از غزو اصغر باز کشتیم بیایید تا غزو
اکبر مشغول شویم یعنی با نفس اماره غزا کنیم قال الله تعالی ان النفس لامارة بالسوء وقتی قافله عاشقان
بعرفات حق بمقصود رسیدند هر یکی بخوان دل قصه خود را بر ورق نفس میکردند جوانی در میان حاجیان
جان فدای جانان کرده روی بسوی آسمان کرده که قبله دعاست و کفت خداوندا اگر حج من قبول
است نشانی بصورت بفرمان کن فی الحال کاغذ پاره‌ای بخط سبز نبشته پیدا شد ای جوان وقتی حج تو
قبول افتد که با نفس خود جهاد کنی که حق تعالی میفرماید قوله تعالی والذين جاهدوا فينا لنهدينهم

سبلنا چون آن جوان این ندا بشنید نعره برد و انکشت بر حلق نهاد و جان بحق تسلیم کرد ناکاه آوازداد
ای حاجیان بروید بر آن جوان نماز بکذارید و آن شهید را بخاک سپارند که جمع شما شفیع لکن تو تطفیل حج
آن جوان قبول کردیم انکاه حاجیان نماز جنازه کذاردند و او را بخاک سپردند و این مناجات کویان باز
کشتند مناجات ای مفضل بی فضول ای عادل بی عدول ای قاضی بی عزل ای قابل بی هزل بحرمت عظمت
مقبولان درکاه خود این نفس غافل را ... الفصل الثانی عشر قال النبی صلی الله علیه وسلم
ثلثة یبغضهم الله تعالی البیاع الحلاف والشیخ الزانی وعاق الوالدین پیغمبر صلی الله
علیه وسلم که خدای تعالی سه کروه را دشمن دارد یکی سوکند دروغ خورنده که بفروختن سوکند دروغ خورده اند دوم
پیر زانی دیم سیوم عاق مادر و پدر را چنانکه خدای تعالی در کلام مجید خبر میدهد قوله تعالی ولا تقل لهما اف
ولا تنهرهما کما ربیانی صغیرا حکایت در عهد دولت مصطفی صلی الله علیه وسلم جوانی بود
مبتلی در دریای صمد احد غواصی کرده و کوهر اسرار از ساحل سفینه سینه خود بر آورده چون شاخ عمرش
خشک شد بیخ موج وجود او از دار فنا بدار بقا نهال کرفتن کرفت مهتر و بهتر عالمیان را خبر کردند که آن
جوان آشنا که در دریای نزع دست و پای میزند رسول صلی الله علیه وسلم با چندین یاران بروی حاضر
شدند که سر بر بالین حسرت نهاده میکریست و چون مار سر کوفته با خود می پیچید هر چند رسول صلی الله
علیه وسلم گفت ای جوان از تو چه چیز در وجود آمده است که ایمان تو در خلل افتاده است جوان گفت مادرم
خوشنود نیست بمادر اشارت کرد رسول صلی الله علیه وسلم گفت که مادر شن ناخشنود است گفت ای زال
می توانی که از این پسر خود خوشنود شوی تا او را دوزخی نشود گفت ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
چنان از وی رنجیده ام که هرگز خوشنود نشوم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تا هیزم آورده اند و آتش سخت

کردند

کردند زال گفت ای رسول صلی الله علیه وسلم این آتش چه خواهی کرد رسول گفت این جوان را خواهم بسوخت تا در دوزخ
سوخته نکردد زال چون این سخن بشنید گفت ای پیغمبر خدا من از وی خشنود شدم تو او را در آتش مسوز چون
زال این سخن گفت جوان بزبان فصیح لا اله الا الله محمد رسول الله انکاه جان بحق تسلیم کرد
و رسول صلی الله علیه وسلم چون آواز دفن کردند مناجات کویان بازکشت مناجات ای جبار پروردکار
ای ستار آمرزکار بعظمت جلال خود بندکان خود را بازکذار بر حقوق والدین کرفتار مکردان و مادر
و پدر ما را کریم عمیم خود خشنود کردان الفصل الثالث عشر قال النبی صلی الله علیه وسلم
اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم کسانیکه قدم بر متابعت من
نهاده اند آنچه از سکرات موت ظلمات بمن نموده اند اکر شما ببینید روز و شب بحیث شما بدان کردد و خنده
شما اندک کردد و کریه شما بسیار کردد و شما غیب نه بینید تا ننماینید چنانکه در کلام مجید و فرقان حمید خبر میدهد قوله
تعالی لا یعلم الغیب الا الله حکایت بشر حافی رحمة الله علیه در خانه نشسته بود آوازی شنید
که ای بشر مژده مر ترا بشری در خانه تو خواهد آمد بر خاست و در بکشاد که سید آید ناکاه دید شیفته شکلی
در آمد پای راست درون نهاد و پای چپ هنوز بیرون نبود بیهوش شد بود بر آستانه در بماند
چون روز شد بشر او را گفت ای خواجه میخواستم که با دوست بخلوت عشق بازی کنم آوازی شنیدم
که بشر خواهد آمد اکنون تو آمدی بیهوش شدی حکمت چیست آن آینده بخود باز آمد گفت ای بشر ترا
در خود کمانی بود که بشر بابت رب الهام ربی ندا کرد بشر در درکاه من هر کجا بشر اند که واله و مدهوش
مانده اند و خبر از خود و خوابی اند تو در پایه اول مستقیم نشده دعوی عشق بازی چیست که عاقبت
خود ندانی هیچ خواهد انجامید انکاه این آینده غایب شد و بشر حافی این مناجات کویان

بازگشت مناجات ای بهشت سرا پرور وای دانندهٔ ضمایر بحق بلبلان سحری که عاقبت ما بخیر گردان الفصل
الرابع قال النبي صلى الله عليه وسلم القبر روضة من رياض الجنان وحفرة من حفر
النيران پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که گور روضه ایست از روضهای بهشت یا کنده ایست از کندهای
چون مردم اندر گور نهند و پرده از میان بردارند و فعل مردم پدید آید اگر نیک کردارست مونس و معنی او
دوزخ و تنهائی گور از آن صعب ترست چنانکه خدای تعالی در کلام مجید و فرقان حمید خود میفرماید قوله تعالی
النار یعرضون علیها غدوا وعشیا حکایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گوید که وقتی من
از مدینه بمکه میرفتم تا کعبه را زیارت کنم و از دل و جان بکوشم چون در قبیله که از قبایل عرب رسیدیم مرغزاری خوش
با آب روان دیدیم نشسته بودیم خواستم تا با آب وضو سازم و نماز ادا کنم دیدم سر گوری گشاده شد شخصی
بیرون آمدست و پایش بسلسلهٔ عقوبت بسته و شعاع آتش در روی اثر کرده و شخصی دیگر او را بتازیانهٔ آتشین
میزند بترسیدم در کنار جوالی فرو ماندم آن جوان سلسله پوش مرا گفت که عبد الله بیک شربتی آب
یاری کن خواستم تا او را آب دهم موکل آن سلسله بکشید و آن جوان اندر گور فرو برد من متحیر بماندم
ندا شنیدم که ای عبد الله چرا متحیر بماندی بعضی اهل گورستان را همین حالست انگاه عبد الله بن عمر
این مناجات گویان بازگشت مناجات ای قادر بر کمال و ای قاهر ذو الجلال بحرمت نکتهٔ شوق
عاشقان که غریبان شب تخت گور را برحمت خود بنوازی الفصل الخامس قال النبي صلى الله
عليه وسلم اللهم ارزقني عينين هطالتين پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چون طومار عاصیان
عرض کنند گفتم خداوندا دو چشم گریان تا بر عملهای عاصیان خود بگریم که ایشان پروای ندامت
ندارند چشم پشیمانان عزتی عظیم دارند چنانکه خدای عز و جل در کلام مجید خود خبر میدهد قوله تعالی

واذا

واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع حکایت مهتر آدم علیه السلام را
چون از بهشت بیرون کردند چنان بگریست که از آب چشمها آبگیرها شد مرغان هوا از آن آب خوردن
گرفتند و با یکدیگر گفتند که ما هرگز از این خوشتر آب نخورده ایم چون آدم علیه السلام این سخن بشنید
زار بنالید و گفت خداوندا از شومی عصیان من مرغان بر من افسوس میکنند جواب شنید که ای
برگزیدهٔ ما دل خوش دار که هیچ چیز از آن آب چشم پشیمانی تو خوشتر نیافریدیم انگاه آدم این مناجات
گویان بازگشت مناجات ای عزیز بی زوال و ای کریم لایزال بحرمت آبروی محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم که آب دیدهٔ عاصیان روان گردان تا معصیت ایشان با آب ندامت شسته شود بفضل و کرم
الفصل السادس عشر قال النبي صلى الله عليه وسلم من توكل على الله فهو حسبه
گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که هر آن بنده توکل کند بر خدای عز و جل خدای تعالی او را بسنده است
چنانکه خدای تعالی در کلام مجید خبر میدهد قوله تعالی من يتوكل على الله فهو حسبه حکایت وقتی
اویس رحمة الله علیه در صبح صادق بیرون آمد شکم از گرسنگی تهی گشته و لب از تشنگی خشک شده
بر کوهی رفت تا گیاه خورد انگاه بر در کوه گوسفندی دید که دوان می آید و نان گندم در دهان گرفته پیش آمد
اویس خواست که دست بر آن نان برد درویش بگذشت که نمیدانم که این نان از آن که خواهد بود
چگونه خورم دست باز کشید که گوسفند بفرمان خدای عز و جل بزبان فصیح آغاز کرد که ای دوست
خدای بخور که فرستاده خدایست انگاه اویس آن نان بخورد چون نظر کرد نه گوسفند بود نه آن
کوه گلدسته دید بر هر برگی نوشته من يتوكل على الله فهو حسبه انگاه اویس مناجات گویان
بازگشت مناجات ای رازق انس و جن و ای پادشاه پادشاهان بحق نالهٔ زار عاشقان

کجان وتن مشتاقان را از تو کل خالی مگردان **الفصل السابع عشر** قال النبي صلی الله علیه وسلم
اهل القران اهل الله خاصة پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اهل قران که بلبلان بوستان قرآنند
وچمن خاصکان عشق اند و رحمت جز ایشان جز قران قدیم نیست چنانکه خدای عز وجل در کلام مجید
خبر میدهد **قوله تعالی** وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین **حکایت** درویشی
وقتی بمجلس شیخ شبلی رحمة الله علیه شکسته آمد ای مسلمانان از مال دنیا چیزی ندارم و فرزندان ریزه
دارم برای من چیزی از مجلس خود سوال کن شیخ فرمود اگر خلاص میخواهی یکبار سوره فاتحه بخوان
جوان آن سوره فاتحه بخواند شیخ فرمود که ثواب این خواندن بده درم بفروش گفت نفروشم بیست
بفروش گفت نفروشم ۲ همچنین تا بهزار درم رسید درویش گفت ای شیخ قصه دراز مکن اگر ده هزار
تنگه زر بهای هم ندهم ثواب خواندن فاتحه نفروشم انگاه شیخ شبلی گفت ای نادان کرا اگر اینچنین
سرمایه باشد او چگونه از قلاشی بنالد درویش باز گشت تا در خانه رود ابری از آسمان بدید بفرمان خدای
عز وجل بزرگی از آن بیرون آمد قبای سبز پوشیده و عمامه در سر بسته و بر مرکب نور سوار شده کیسه باز کرد
و گفت بستان این ده هزار دینار سرخ بشکر اگر تو ثواب خواندن فاتحه بهزار دینار نفروختی و از برای
آخرت ذخیره کردی انگاه آن درویش این ده هزار دینار زر سرخ بستد و این مناجات گویان باز
گشت **مناجات** ای کریم بهشت جز احسان و ای رساننده راحت بحرمت مقیمان ایوان صدق که
برکات خوانند از جان مجان خالی مگردان بفضل وکرم **الفصل الثامن عشر** قال النبي صلی الله علیه
وسلم المؤمن ینظر بنور الله تعالی وفی روایة اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله تعالی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ای عاشقان ایوان سعادت وای ساکنان بوستان

رسالت

رسالت بدانید که کمالان الهی بمیل کمال بعمارت درویش دوستان کشیده اند و تو تیا نور در چشم ایشان
باشند و ایشان بوستان صفای الهی جز این اند چنانکه خدای عز وجل در کلام مجید خود خبر میدهد **قوله تعالی**
وعلمناه من لدنا علما **حکایت** خواجه ابراهیم ادهم بزیارت خانه کعبه میرفت خود بعرفات رسید قومی را
دید که روی ایشان از ماه شب چهارده بود حلقه در کعبه گرفته می گریست چون ابراهیم از طواف فارغ شد گفت ای درویشان
منکر بید و خود بنظر تیز سوی آن جوان که روی او به ماه شب چهارده ماند مینگریست گفت ای ابراهیم چیست
که مارا انسم میکنی و خود می بینی ابراهیم گفت ای کودک جگر گوشه من بنماید انگاه مریدی برای امتحان رفت
در صحرای کعبه کودک را دید درون خیمه و مصحف در کنار نهاده میخواند مرید نزدیک او شد و گفت ترا چه نام است
گفت ادهم گفت از کجایی گفت از بلخ گفت پدر ترا چه نام است کودک نام پدر بشنید گریستن گرفت گفت
من پدر را ندیده ام ولیکن نام او شنیده ام ابراهیم ادهم گفتندی انگاه آن مرید بیامد و او را نزدیک ابراهیم آورد
ابراهیم این مناجات گویان باز گشت **مناجات** ای دستگیر بیچارگان وای فریادرس درماندگان بحرمت
مؤنسان و بعظمت خون غازیان که برکات ارباب ولایت و اصحاب سعادت در میان موحدان ارزانی
دار بفضل وکرم **الفصل التاسع عشر** قال النبي صلی الله علیه وسلم حکایة عن الله تعالی اولیائی
تحت قبائی لا یعرفهم غیری پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که دوستان خدا در بوستان حمایت او اند و دست
سرا پاکی بدامن عصمت شان نرسد شیطان خزاین سینه شان دست نیابد فتح و فتوح ایشان خدای تعالی
در کلام مجید و فرقان حمید بیان فرمود **قوله تعالی** ان عبادی لیس لک علیهم سلطان **حکایت**
وقتی خواجه در بازار رفت تا غلامی بخرد غلام دید بر رخسارش زرد سر در پیش افکنده چون آن غلام شیخ را
دید اشارتی کرد دل خواجه بر او مایل شد بهای گران بخرید و جامه نو داد هر شب که شیخ در بستر خواب شدی

شبی خواجه در پی او شدی دید که کور پیراکشید و ازان پلاسی وعلی بیرون کشید و بر دوش وکردن خود
انداخت میکریست خواجه چون دید که غلام کور پیر را باز کرد و علی و پلاسی کشید و بپوشید خواجه کفت غلامی خریدم
خواجه دینی بیرون نظر غلام بر خواجه افتاد کفت خداوندا چون راز مرا آشکار کردی زندکانی نخواهم این
سخن هنوز تمام نکرده بود که جان بحق تسلیم کرد وآن غلام این بیت کفت شعر یا صاحب السر ان السر
قد فشانا فلم یدنو لی حیات بعد شهرا خواجه متحیر باند واین مناجات کویان باز کشت
مناجات ای قدیم بی ابتدا وای کریم بی انتها بحق آینه دلها وبحرمت سکنت سینها که راز دوستان
اظهار نکنی وچون اسرار عاشقان پوشیده داری الفصل العشرین قال النبی صلی الله علیه وسلم
الصبر عند صدمته الاولی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که شربت در ابتدا زحمت باید خورد تا
رحمت رسید آیا ای عزیز من در همه کارها صبر باید کرد صبر حرف انبیا است وصدمت اولیا است که چون
خدای تعالی ملک الموت را بفرماید تا تحفه حیات دوستان حق بر کیرد زنجیر صبر در پای زندکانی کشد وغل استقامت
بر کردن شان نهد انکاه این آیه ورد خود سازند قوله تعالی انا لله وانا الیه راجعون بر حکم انکرد روا
میفرماید قوله تعالی کما اصبروا وصابروا ورابطوا نیز میکوید الذین اذا اصابتهم مصیبة
حکایت در مرو مجری بود که عمر او بصد سال رسیده بود و هیچ فرزند نداشت آرزوی فرزند کرد استقامت
دلبند در دلش افتاد در خانه کعبه رفت بعد از طواف کعبه از حق تعالی فرزندی خواست چون در خانه آمد
زن او فرزند آورده بود چون فرزند ده ساله شد علم وادب حاصل کرد و در حکمت بسر آمد پیر بیچاره بیدار
او غم برد ناکاه چشم زخم رسید وآن فرزند رنجور شد چون وقت اجل در آمده بود پیر در خواست در نماز
مشغول شد وآن فرزند جان بحق تسلیم کرد واین بیت کفت بیت ای از نظرم غایب ودر دل بحضوری

نزدیک

نزدیکتری از همه هر چند که دوری ∴ مادر فریاد کردن کرفت پیر نشنید و بنماز مشغول بود وصبر میکرد چون از نماز
فارغ شد نزدیک آمد وکفت انا لله وانا الیه راجعون انکاه پیر برخواست وسر او بسته ودر کفن
پیچید ودفن کرد وصبر کرد واین مناجات کفت مناجات ای خداوند کهتر ومهتر وای کردانند هفت
اختر ای عیب پوش عاصیان وای عذر پذیر مجرمان بحق صبر صابران وای روشن کنند چشم عاشقان
که بندکان خود را در مصیبت صبر بده وآتش خود در سینهای ایشان بیفروز بمنه وکرمه الفصل الحادی
والعشرون قال النبی صلی الله علیه وسلم نیت المؤمن خیر من عمله پیغمبر کفت صلی الله
علیه وسلم چون بنده مؤمن نیت حسنه کند هنوز مرغ نطق در پرواز نیامده باشد که ثواب عمل در نامه
اعمال او ثبت کرده باشد یکی ده تا در روز بازار عقبی کار آید چنانکه خدای تعالی در کلام مجید ربانی میفرماید
قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها حکایت وقتی مهتر و بهتر عالمیان صلی الله
علیه وسلم سفر کرد با لشکر بسیار وسلاح بیشمار پر کرفت لب آب سهمناک پیش آمد جمله لشکر حیران ماندند
وطاوس کلش جمع ملایک در رسید وفرمان رب العالمین رسانید که همچون برادر خود مرکب را بر این آب بدوان
از خوان بالطف تا لطف مقابل کن چون رسول صلی الله علیه وسلم مرکب را در آب انداخت آب خشک
شد وبدو نیم شد وخاک خشک پدید آمد من او را ضامنم بهشت انکاه ابوبکر صدیق رضی الله عنه نذر کرد
که چون از غزا باز آیم این آب را پل بندم چهود این سخن بشنید تا آنکه لشکر باز کرده بود رسول صلی الله علیه وسلم
کفت ابوبکر صدیق غم مخور که نیت بنده مؤمن هنوز بعمل مقرون نشده باشد که در جریده او بنویسند
انکاه ابوبکر صدیق رضی الله عنه این مناجات کویان باز کشت مناجات ای صانع قدیم وای ملک
کلیم ای آنکه آب لطف تو در جوی بوستان دوستان روان وای آتش عشق تو در سینه عاشقان

بهر جوشیده بحرمت آنکه ترا غم نیست وبهر چه از تو خواهم کنم نیت مؤمنان را بعمل مقرون کردان الفصل
الثاني والعشرون قال النبي صلى الله عليه وسلم اكثر اهل الجنة البلهاء پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود بیشترین ساکنان بوستان جنت ابلهان باشند و علامت ایشان آنست که در کار
و در بازار روزکار بیکانه باشند زیرا که دنیا و دین نزدیک ایشان قدر و قیمت ندارد اختیار ایشان
بجز آخرت دیکر هیچ نباشد چنانکه خدای تعالی در کلام مجید بران ناطق است قوله تعالى والآخرة
خير وابقى حکایت سالی در بصره قحط افتاد و باران نمی آمد مردمان بغایت شکسته دل شدند
دشمن نزدیک خواجه حسن بصری رحمة الله علیه برخاست و غسل کرد و بر سجاده نشسته و بسیار تضرع
وزاری کرد تا مدت سه روز هیچ باران نیامد خلق نومید شدند حسن از هاتف غیب آوازی بشنید که ای
حسن بر فلان بیمارستان رو تا قدرت ما را ببینی چون حسن دران بیمارستان رفت دید که
دیوانه سر تفکر بر زانوی تدبیر نهاده است چون حسن را دید کفت ای خواجه از کجائی که نیک آشفته
می نمائی حسن کفت ای دیوانه باران سخت می آید حسن کفت مکر این دیوانه است که برای ما میخندد حسن
هنوز در خانه نیامده بود که باران چندان بارید که نیمی بصره در زیر آب شد آنکاه حسن بصری این مناجات
کویان باز کشت مناجات ای بادشاهی بی عدد بند وای سلطان بی خویش و پیوند بحق مفاتیح
خزاین لطف و بحرمت مقالید دقایق عشق که برکات قدوم مردان غیب از میان مسلمانان کم
مکردان الفصل الثالث والعشرون قال النبي صلى الله عليه وسلم لكل غادر
لواء يوم القيمة يعرفونه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود خیانت کننده را در روز قیامت
علامتی ظاهر کردد که بدان علامت ایشان را شناخته شود ای عزیز من خیانت محبت را باز دارد

وآب

وآبروی ببرد و کرفتار دوزخ کرداند زینهار که مال مسلمانان بی سببی تصرف نکنی و کالای یتیمان ملک
نسازی که این از آتش سوزنده تر است واین طعام که از سیم و زر زنان و یتیمان که میخورند کوئی آتش
دوزخ است که در شکم خود میکشند چنانکه خدای تعالی عز وجل در کلام مجید خود خبر میدهد قوله تعالى ان الذين
يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا
حکایت حمدون قصار شبی بالین بیماری نشسته بود و چراغ می سوخت چون این بیمار جان بحق
تسلیم کرد حمدون در حال آن دم که چراغ صاحب نبود بکشت که این زمان که مرده در پیش افتاده است و شب
هنوز چیزی باقیست چرا چراغ را کشتی حمدون کفت آن زمان روغن چراغ ملک بیمار بود که می سوخت
این زمان حق یتیمان شد تا قاضی یا وصی نفرماید چراغ چون تواند سوخت آنکاه حمدون این مناجات
کویان باز کشت مناجات خداوندا بحرمت نیم در یتیم عاشقان و بعز عالم غم عارفان و بحرمت برق
شوق مشتاقان نعمت وعد و عهد مؤمنان که دست مسلمانان را از خیانت دور کردان و شکم ایشان را
از لقمه حرام پاک کردان الفصل الرابع والعشرون قال النبي صلى الله عليه وسلم التحدث
بالنعم شكر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که از نعمت حق حکایت کردن شکر حمید است ادا کند نعمت
بر نعمت زیادت کردد چنانکه خدای تعالی در کلام مجید خبر میدهد قوله تعالى لئن شكرتم لازيدنكم
حکایت در شهر بلخ فقیری ابو البنات از تنکی روزکار اضطراب افتاده عیالش بخصومت آمد که تدبیر
نفقه ما ساز شیخ متحیر کشت و نزدیک معارف شهر آمد از حال خود باز پرس نکرد و هیچ چیزی نداد
نومید شده باز کشت غسل کرد و در مسجدی در آمد سر بسجده نهاد و کفت ای دستکیر درماندکان وای
فریادرس بیچارکان دیرم وبدست زن و فرزند اسیرم از در مخلوق ناامید شده بدر تو آمده ام مرا

از در خود نا امید مکردان هنوز این سخن تمام نکرده بود ساقی لطف قدح رحمت کیر حکمت در حلق او چکانید

کرسنکی بر او دفع شد چون خود را اسیر دید کفت الحمد لله که خدای تعالی مرا از طعام سیر کردانید چون نزدیک

خانه رسید دو دید که چون قدم درون نهاد فرزندان شادی کنان پیش آمدند و قصه ها کرم پیش آوردند

پیر متعجب شد زن را پرسید که این نعمت از کجا یافتی زن کفت مردی سوار آمد سبز جامه پوشیده و عمامه

در سر بسته حمالی پیش کرده و صد من آرد بر پشت او نهاده و صد دینار از بر دست کرفته بمن تسلیم کرد

و کفت شوی خود را بکوی تا الحمد لله بسیار کوید تا نعمت بر وی زیادت کنم آنکاه پیر شکر بسیار کفتن کرفت

و این مناجات آغاز کرد مناجات ای قاضی الحاجات و ای مجیب الدعوات بحرمت شهیدان خود و بعظمت

اسرار عارفان که آوارکان خان و مان را شکر نعمت کفتن شیرین کردان و بلطف خود قبول

کردان الفصل الخامس والعشرون قال النبی صلی الله علیه وسلم الدنیا قنطرة

الآخرة فاعبروها ولا تعمروها پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود دنیا پلیست که کذرکاه کاروانرا

بیمانند و بر وی بکذرید ولکن در وی منکرید ای عزیز من ویرانه دنیا قابل آبادانی نیست هر چند بیشتر

آبادان کنی بیشتر خراب کردد چنانکه خدای تعالی در کلام مجید خبر میدهد قوله تعالی کل من علیها فان

ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام حکایت هیبت ربوبیت در تقاضای جان لقمان

حکیم آمد او را دید در ویرانه افتاده و خشتی در زیر سر نهاده و کرد بر خساره او نشسته ملک الموت درآمد

و سلام کفت ای حکیم سر آمد آخر آسایش نفس می باید که لنفسک علیک جواب داد که ای فرستاده

خدا کسی که چون تو خصمی در قفا باشد او را خانه بنا کردن چه حسرت بنا شیم آنکاه لقمان این مناجات کفت

و کلمه بر زبان راند و جان بحق تسلیم کرد مناجات اوانیست ای معبود مطلق و ای پادشاه برحق بحرمت

مقیمان

مقیمان کرم که لذت دنیا از کام دل مومنان محو کن و آب رحمت کرد معصیت از تن شان شسته کردان الفصل

السادس والعشرون قال النبی صلی الله علیه وسلم من خاف عن الله تعالی خاف عنه

کل شیء پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود هر که از خدا بترسد همه چیز از وی بترسد و او را نزدیک حضرت عزت مرتبه

بلند شد از برکات تقوی چنانکه خدای تعالی در کلام مجید و فرقان حمید خبر میدهد قوله تعالی ان اکرمکم عند الله

اتقیکم حکایت یکی بزرکی میکوید که در بادیه میرفتم بغاری رسیدم در آن غار دو شیر دیدم ترسی در دل من افتاد

لرزه در اعضای من کرفت بدست راست پیر نورانی دیدم بر یک قدم استاده و ذکر خدای میکوید و زار زار میکرید

نزدیک او شدم شیران بر من حمله کردند آن بزرک فارغ شد و ایشان را منع کرد من کفتم ای شیخ این مرتبه بچه یافتی

کفت بخوف حق هر که از خدای عز وجل ترسد همه مخلوق از وی بترسد آنکاه آن بزرک از آنجا این مناجات کویان

باز کشت مناجات ای خدای بحرمت مقیمان حجره عشق و بعزت کسانیکه جان ایشان با مداد لطف خود زنده

داری که تقوی شعار ایشان کردان الفصل السابع والعشرون قال النبی صلی الله علیه وسلم المؤذنون

اطول الناس اعناقا یوم القیمة پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که در روز محشر خلایق را جمع کنند نزدیک عرصات

قیامت آن روز مؤذنان را از جمله خلایق مرتبه بلندتر دهد یعنی پایه عالی و درجه وافی ایشان را باشد که ایشان

یاد دهندکان دوستند و حق تعالی ایشان را از دوستی خود کردانیده است چنانکه خدای تعالی عز وجل در کلام مجید

خبر میدهد قوله تعالی الذاکرین الله کثیرا والذاکرات حکایت جوانی که فسق و فجور شعار و مشغول آن غایت

کثرت معصیت از کعبه وصال مهجور بود چون نقل کرد خویشان و فرزندان او را از شرم خلق بشب دفن کردند

و کفتند که او را اکر در روز دفن کنند خلق او را در کور نکذارند و بکشند و بسوزند چون شب آمد خواجه بایزید

بسطامی رحمة الله علیه او را در خواب دید که در جنت میخرامید پرسید که ای جوان بهشت بچه یافتی کفت بار [illegible]

وقتی بوقت صبح از خانه بیرون آمدم خماری خمر در سر من بود که موذن بانگ نماز آغاز کرد و من ایستاده شدم
جواب بانگ نماز گفتم حق تعالی برکت بانگ نماز کردار او را به من جمله در گذشت بر من نگاه رحمت کرد آنگاه بایزید این
مناجات گویان باز از خواب برخواست و گفت **مناجات** ای آفریدگاری ملال و ای اعزکاری بی زوال سراوقات
قدرت تو برافراشته این نقوش اسرار تو بر اوج سپهر انگاشته بحرمت جان برانده ایوب و بعزت حشم
حشم سلیمان که جمله مومنان از نوازش مومنان و درجات ذاکر روزی گردان حیف است که هر چیزی
نام تو نگوید که نام باشد رسته شود از عواست **الفصل الثامن والعشرون** قال النبی صلی الله علیه
وسلم الدنیا مزرعة الاخرة پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود دنیا کشتزار آخرت است هر دانه تخم مومن
بدست مهر در زمین طاعت انداز و از باران اخلاص پرورش دهد و از ملخ شقاوت نگاهدارد و خرمن
صحرای آخرت بر دارد و زاد سفر قیامت موجود کند در جماعت بد بوستان تقوی در آید چنانکه خدا تعالی
در کلام مجید خبر میدهد **قوله تعالی** وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب
حکایت در شهر بلخ مردی بود فقیر و ابو البنات هر روز یک درم کار کردی و نیم درم بر عیال خرج کردی
و نیم درم دیگر را از زن خرید در سرای باقی رحلت کرد چون او را بخواب دیدند گفتند خدا تعالی با تو چه کرد گفت
چون من از گلخن دنیا بگلشن عقبی شدم مرغزاری دیدم که صد هزار گل بروی شکفته و بر هر برگی قلم تقدیر نوشته
که این کشت آن کسی است که در دنیا تخم تقوی کاشته است آنگاه آن خواب بینندگان مناجات گویان برخواست
مناجات ای دانندهٔ رازها و ای شنوندهٔ آوازها بحق عاشقان راه خود و بحق حرمت سرشکان درگاه خود
که بر بلندگان ضعیف خود تقوی کرامت کن **الفصل التاسع والعشرون** قال النبی صلی الله
علیه وسلم لا راحة للمؤمنین دون لقاء الله تعالی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود هر کرا رحمه

روح

روح وراحت از ذکر الهی بمشام جان او برسد هیچ مخلوقی او را از دل فرا خدای باز نتواند داشت رسم عاشقان
آنست که راحت ذکر گزینند چنانکه خدای تعالی در کلام مجید و فرقان حمید خبر میدهد **قوله تعالی** لا تلهیهم تجارة ولا بیع
عن ذکر الله **حکایت** بکاری بود در شهر و اسرار و فرماضی یاد داشت پادشاه و از حال او خبر شد جهای
خنده که سرمایه تجارت بباد دادی گفت او را استحضار کرد چون او از نفرین گرد دوست بر صحیفه سینه من نبشته بود
که بر آن خورسند و خرم باشم بعد از آن این مناجات گویان روان شد **مناجات** ای خداوندی مانند و ای
قبول تن بی پیوند بحرمت محبت آزادگان و بحرمت نصرت محبان که همیشه مرغ ذکر در حوصله سینه ما بندگان
خو پذیران گردان **الفصل الثلثون** قال النبی صلی الله علیه وسلم الغیرة من الایمان پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود حمیت و غیرت مومنان از ایمان است بسودای در سرای دنیا در دل مومنان پدید
آرد
آید از بخار عشق آتش است که مومن امر معروف و نهی منکر بجا آرد چنانکه خدا تعالی در قرآن مجید خبر میدهد
قوله تعالی الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر **حکایت** یکی پیران طریقت بدکان
بازار مصر میرفت حمیت در آتش دان سینه خود زده و شعله غیرت از تنور دلش زبانه میزد چنانکه بدکان
بزاز عتابی رسید او را دید بر تختی نشسته و از برای آسایش پشت بچهار بالشت نرم نهاده و امردان چون عورت
در پیش او ایستاده وقت نماز در آمد خواجه بزاز نماز نگزارد شیخ چون چنان دید غیرت ایمان و اسلام در دلش
کار کرد گفت بدبخت بسبب کار دنیا از کار آخرت چرا باز مانده بزاز غلام را فرمود تا چند کفش بر خواجه آهی بر آورد
آتش از دهان شیخ بجست و در تن بزاز و بخانه افتاد دوکان و غلام همه سوخته شدند شیخ این مناجات گفت
مناجات ای قهاری بی زوال و ای آمرزگار بی ملال بحرمت مخالفان نفس و بعزت موافقان شرع
که شحنه غیرت را بر شهر شخصی مومنان مقبول گردان و زمین دل ایشان بنبات آراسته گردان

الفصل الحادي والثلثون قال النبي صلى الله عليه وسلم حصنوا اموالكم بالزكوة
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ای کسانیکه متابعت من کرده اید دست و پای خود را رفتن و گرفتن حرام نگاه
دارید و با هیچ معصیت آلوده مشوید و سرمایه خود را باداء زکوة بپرورید تا پاکیزه و صاف شود بجنت
بخرامید چنانکه خدای تعالی در کلام مجید خبر میدهد قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم
بها حکایت بازرگانی که هر سالی زکوة مال ادا کردی و حق مستحقان رادی سالی قافله آهنگ روم کرده بود
بقضا چنان اتفاق افتاد که جمله مال غلامان بردند و خواجه را مفلس گذاشتند چون احوال او بازرگانی شنیدند
گفتند ای برادر دل خوش دار اگر مال رفت خطری بر جان تو نرسیده است او جواب داد که ای برادران خاطر
من جمع است و مال من رفتنی نیست زیرا که من حق خدا را ادا کرده ام چون چند روز بگذشت غلام با مال
تمام سلامت بیامد گفت چون نیم راه رسیدم شتر من از میان قافله ناپدید شد هر چند شتر را طلبیدم
نیافتم همدرین بودم جمله بازرگان را دزدان غارت کردند بعده من دیدم که شتر با مال و اسباب بسلامت
سوی من آمد چون رفتم شتر را گرفتم آوازی شنیدم که این جزای آنکس است که زکوة مال ادا کرده است چون
من این سخن شنیدم فی الحال سوی خواجه آمدم دانستم که آن مال هیچ از تو رفتنی نیست آنگاه آن خواجه
بازرگان این مناجات گویان بازگشت مناجات ای رازق جن و انس ای صانع نوع جنس ای
از آتش عشق تو آب چشمهای چشم بر جوشیده و ای از هیبت خشم تو شیر جان در بیشه تنهائی
خروشنده بحق درد دل غریبان بحق سوز سینه بیچارگان که بندگان خود را توفیق ادای حقوق
خود کرامت کن و باران رحمت بر سر بندگان بیار بیار یا بار الفصل الثاني والثلثون قال النبي
صلى الله عليه وسلم اذا عملت سيئة فاعمل بجنبها حسنة تمحها پیغمبر فرمود

صلی الله

صلی الله علیه وسلم چون فعل و عمل بد از تو در وجود آید تو مقابل آن نیکی کن تا آن بدی از تو محو شود چنانکه
خدای تعالی در کلام مجید خود خبر میدهد قوله تعالی ان الحسنات يذهبن السيئات حکایت
پیری بود و عمر او هفتاد سال که سپری بوده بود و همیشه بعبادت حق مشغول بودی روزی در باغ
خود نشسته بود که ناگاه زنی صاحب جمالی پیدا شد خواجه در وی نگاه کرد چون آن زن دید که خواجه
در وی نگاه میکند رعنائی کردن گرفت پیر او را بخواند او خود فاحشه اجابت نمود میان ایشان
که با فعل ناشروع گذشت پیر از کرده خود پشیمان شد آب حسرت بر رخسار او روان شد و چشمه
چشم سر با خاک ندامت آمیخته شد شب و روزی زاری مینالید تا آنکه شبی دختری بیامد و حلقه در پیر را
بجنبانید و گفت ای صاحب بر من بخشای تا قاضی قیامت بر تو بخشد پیر قرص جوین
موجود داشت او را داد دختر که چند روز گرسنه بود بخورد و گفت خداوندا چنانکه آن درویش
حاجت من بر آورد تو نیز حاجت او را بر آور از گوشه خانه آن پیر آوازی بر آمد که ای پیر کلاه
گناه تو بتاج معرفت بدل کردند و رداء عصیان ترا بشک رحمت بدل گردانیدند بر خیز کار
از سر گیر که برکت دعاء دختر که توبه قبول شد آنگاه آن پیر این مناجات بر زبان راند مناجات
ای منور سینها و ای مقصود کینها بحق صدق صدیقان و بحرمت اخلاص مخلصان که بر گناه کاران
امت محمد رحمت کن و آمرزیده گردان الفصل الثالث والثلثون قال النبي صلى الله
عليه وسلم كل امر ذي بال لم يبدأ فيه بسم الله الرحمن الرحيم فهو ابتر اي اقطع
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کاری که بنده مومن را پیش آید و عنوان آن کار ابتدا بسم الله العزیز
اگر میخواهی که کاری پیش بری نام خدای تعالی بر آن مقدم دار تا برخوری چنانکه در کلام مجید خود خدای تعالی

خبر میدهد قوله تعالی ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه حکایت انس بن مالك رضی الله عنه روایت
کرد که روزی گلستان شریعت در گشاده بود وانواع ریاحین در وی پیدا آمده گل سرخ صدق صدیق
شکفته ونرگس عدل فاروق ویاسمین حیاء عثمان ولاله شجاعت علی علیهم السلام موجود شده ناگاه جوانی از در مسجد
در آمد ودو رکعت نماز گذارد وخواست که بیرون رود رسول صلی الله فرمود که بر وای جوان که نماز تمام نکردی
جوان در تعجب بمانده نزدیك ابو صدیق رضی الله عنه آمد از ان حادثه پرسید ابو بکر صدیق اشارت بعمر کرد
وعمر خطاب رضی الله عنه اشارت بعثمان کرد وعثمان رضی الله عنه اشارت بعلی کرد وعلی رضی الله عنه
وکرم الله وجهه گفت مگر تسمیه در اول نماز نگفتی گفت از این نگفته ام گفت برو نماز باز گردان چون نماز باز
گردانید وتسمیه در اول آن بر زبان راند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که برو نماز کردی آنگاه جوان این
مناجات گویان باز گشت مناجات ای امر کار ملت وای آفریدگار بی آلت ای شجر لطف تو در
بستان ایمان برآمده ای نرگس کرم تو در گلستان مغفرت سر بر کرده بحق فراق آزادگان وبحرمت
سوز سینه مشتاقان که آب کرم خود در جوی بار دلهای مومنان روان گردان الفصل الرابع والثلثون
قال النبی صلی الله علیه وسلم الصدقة ترد البلاء وتزید فی العمر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود صدقه بلا را از مومنان بگرداند ای عزیز من لقمه بدست خود بدرویش بدهی آن دستگیر تو گردد
زیرا که حق تعالی رنج نیکوکاران ضایع نکند چنانکه حق تعالی در کلام مجید خبر میدهد قوله تعالی ان الله لا یضیع
اجر المحسنین حکایت جهودی بود در بغداد سالی قحط افتاد زنی درمانده بر در او بگذشت
کسان جهود را دید که نانها پخت آن زن جهود را صفت کرد جهود دختری داشت میوه دهان
نان گرم آورد بدان زنینه داد چون آن عورت روان شد جهود پیش آمد گفت ای عورت این نان

ترا که داد گفت دختر تو جهود در خانه برفت دست راست دختر برید واز خانه بیرون کرد دختر در محلت میگشت
وگدایی میکرد قضا را پادشاه سوار شده بود چشم او بران دختر افتاد بفرمود تا او را بسرای بردند تا نان بخورد
بخورد و هنگام شب دختر را شرم آمد آب چشم گردانید وگفت بار خدایا دست من از برای رضای تو بریده اند
تو قدرت آن داری دست من درست گردانی مرا پادشاه رسوا نکنی هنوز دختر این سخن تمام نکرده بود که
دست درست شد تا ترا معلوم گردد که صدقه رد کنند بلاها است پس آن دختر این مناجات گفت مناجات
ای قیوم بی ضد ای صمد بی ند وای آب عشق تو در دل مومنان روان گردان بحرمت چاه کنان زمزم
عشق تو و بحرمت پاکبازان قمار خانه صدق که ارباب درجات عالیه کرامت کن وبندگان خود را توفیق
بخشش بخش الفصل الخامس والثلثون قال النبی صلی الله علیه وسلم فی کل کبد حری رطبة
اجر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود هر تشنه را سیراب گرداند وحوادث ماده نفسانی بسعی جمیل خود فرو نشاند
روزی بی مهلت او را روزی کند زیرا که او محسن است خدای تعالی رنج محسنان را ضایع نکند چنانکه خدای عز وجل
در کلام مجید خود خبر میدهد قوله تعالی انا لا نضیع اجر من احسن عملا حکایت عابدی بود در بنی
اسرائیل که پنجاه سال دوال ورع بر طبل زده واز شاخ ریاضت رطب [illegible] نهاده روزی زن
از غایت گرسنگی نزدیك وی آمد وگفت ای زاهد بطعامی حاجت است زاهد را شیطان از راه ببرد
گفت ای زنینه تو مقصود من حاصل کن تا من مقصود تو حاصل کنم عورت راضی شد آن زاهد مراد
همت با وی تباه کاری کرد و چند قرص بوی داد آنگاه زاهد خواست تا غسل کند وتوبه آرد ناگاه ملك الموت
قبض جان زاهد رسید زاهد در سکرات موت بود می نالید ناگاه دختر نشسته بود نزدیك وی آب رسید
واز زاهد آب خواست زاهد چندان شدت سکرات موت ابریق آب خنك میداد وهنوز [illegible]

آب بدان تشنه نرسیده بود بشیر قضا بشارت داد که ای گناهکار آتش عفو بسوخت و گفت ای زاهد
ببرکت دادن آب تشنه توبه تو قبول افتاد آنگاه زاهد این مناجات گویان جان بحق تسلیم کرد مناجات
ای کامکار بی آلت ای آموزگار بی علت ای بلبل عشق تو در بوستان جان عاشقان نوازنده ای براق
اشتیاق تو در مرغزار اسرار مشتاقان تازنده بحرمت تضرع بندگان و بعزت سحرخیزان توبه عاصیان را
بکرم خویش قبول گردان الفصل السادس والثلثون قال النبي صلی الله علیه وسلم طلب
الحلال فریضة علی کل مسلم ومسلمة پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود بر کسب حلال و تصرف فی شبه
بر روزه فرض است طلب باید تا بعبادت قیام تواند نمود که حق تعالی امر میفرماید قوله تعالی کلوا من
طیبات ما رزقناکم حکایت عمران وسطی شخصی کامل عقل بود میگوید با جماعتی بازرگانان در دریا
بکشتی نشسته بودیم نهنگی برآمد و خویشتن را بر کشتی زد بشکست و در کشتی زنی حامله بود بر تخته از کشتی
مانده بود از هیبت آن عورت را درد زه گرفت و از تشنگی جگرش خشک میشد فریاد برآورد که ای
عمران مرا شربت آب بده گفتم سرپوشیده نمیدانی که این چه ساعت است دستم انجا رسید همدرین
سخن بودیم که سواری از هوا پدید آمد بقدح زر مرصع آب آورد بوی داد گفتم ای زنینه این مرتبه بچه
یافتی گفت ای خواجه تا عمر منست حرام نخوردم و حرام نکرده ام خواجه عمران گفت هم از برکت اینچنین حلال
خدای تعالی دستگیر تو شد آنگاه این مناجات کنان بدرگاه رسیده مناجات ای خداوند بحرمت
خلوت عاشقان و بعزت مجلس انس مقدسان که بندگان خود را از لقمه حرام خوردن نگاه دار
و روزی حلال کرامت کن الفصل السابع والثلثون کثرة قال النبي صلی الله علیه وسلم
کثرة الضحک یمیت القلب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خنده بسیار خون تن را از آب جان

خنک

خنک گرداند و زمین روح را بی فتوح گرداند یعنی نظر رحمت الهی بران بنده کم باشد که خنده بسیار کند
و نترسد خدای تعالی ایشان را دوست ندارد چنانچه در کلام خبر میدهد قوله تعالی ان الله لا یحب الفرحین
حکایت شیخ طریقت و مقبول میدان حقیقت شیخ شبلی رحمة الله علیه که همیشه بلبل جان او بر درخت
ایمان نالان بودی یکی از مشایخ جلیل در پیش او آمد گفت ای شبلی عمر در اندوه بسر برده و لیالی را در وادی نفس بپایان
آورده یکی بخندی گفت هر کرا نسیم حدیث شام طبیعت رسیده است و رایحه روح بر دماغ جانش نرسیده آ
و را خنده حاجت نیست آنگاه گفت ای شیخ تن بحرمت یا دل ما تن را از روی دل کرده ایم چون شیخ
این سخن بشنید مناجات گویان باز گشت مناجات ای قادر بی علت و ای صانع بی آلت بحرمت مسجود
این قبله عشق و بحرمت مهجوران حجره فسق که غم در دل ما مقیم و مقدام داری الفصل الثامن والثلثون
قال النبي صلی الله علیه وسلم آفة الحدیث فی الکذب پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم آفت سخن
در دروغ گوئیست ای مرد نیک سخن صدق بگوئید و از دروغ بپرهیزند حق تعالی از حال ایشان خبر
میدهد قوله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله حکایت جوانی بود و قتی عنای قصد حج کرد
صد دینار در میان بسته بود که از قافله بازمانده اعرابی آمد و قصد هلاک او کرد و گفت در میان چه داری جوان
جواب گفت زر گفت چند است گفت صد دینار اعرابی از و بستد و شمار کرد همین قدر بود که جوان گفت
اعرابی چون جوان را راستگو یافت بر شتر خود نشاند تا بکعبه رسانید جوان از اعرابی پرسید ای اعرابی
این شفقت از کجاست گفت میخواستم ترا هلاک کنم و مال تو بستانم چون ترا راستگوی یافتم
دریغم آمد که چون تو را بجهت هلاک کنم بدان سبب که اینجا رسانیدم آنگاه آن جوان این مناجات
گفت مناجات ای مغنی بیکسان و ای مایه مفلسان و ای کارساز درماندگان و ای رهنمای

متحیران بحرمت ...ق صدق صدیقان که بندکان خودرا از دروغ کفتن نکاهداری آمین
الفصل التاسع والثلثون قال النبي صلی الله علیه وسلم ابدا بنفسك ثم تقول
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ای کسانیکه چشمه حقیقت در کوهسار سینه شما جوشیدست و شط
حکمت کانون جهره شما دیده نخستین تن خودرا از بند هوا و قید شهوت بیرون آرید و اگرنه در روز
بازار قیامت این آیت بر شما باید شود که **قوله تعالی** لم تقولون ما لا تفعلون **حکایت** پیری
بود در شهر نیشابور بانواع عبادت آراسته و باخلاق حمیده پیراسته بر سر سجاده نشسته بود حمیده
ناکاه جوانی رعنای در پیش او آمد چون شیخ از ورد فارغ شد جوان زبان بکشاد که ای شیخ
طریقت مرا پندی ده تا باشد ببرکت و حرکت کلید زبان تو قفل عصیان من کشاده کردانند
شیخ بعد از تفکر بسیار کفت ای جوان هفتاد سالست تا من نفس عاصی خودرا پند میدهم و هنوز
اثر نمیکند ترا یک پند من چکونه اثر کند انکاه جوان این مناجات کفت **مناجات** ای حکیم با حکمت
ای عظیم با عظمت ای کریم بالطافت مشک رافت مشامان عاشقانرا معطر کرده وای رحمت
تو دل و جان مشتاقانرا مرقع کردانیده بحرمت نور محمد و بحرمت سرور محمد که اعضاء نفس ما را در
اوامر و نواهی مستحکم دار **الفصل الاربعون** قال النبي صلی الله علیه وسلم متعلم
کسلان ان یجتهد فی طلب العلم افضل عند الله من سبعین عابد پیغمبر فرمود
صلی الله علیه وسلم متعلم که بطریق تعلم علم مصطفی نخستین مشغول شد نزدیک خدای تعالی فاضلتر
و بزرکوارتر از هفتاد عابد باشد زیرا که علما را درجات بسیارست چنانکه خدای تعالی در کلام
مجید و فرقان حمید خبر میدهد **قوله تعالی** والذین اوتوا العلم درجات **حکایت** امام

شافعی رحمة الله علیه چون سر در نقاب خاک کشید او را بخواب بدیدند پرسیدند که نجات شما
از چه بود کفت مرا هیچ چیز دستکیر نیامد مکر تکرار علم که شبها دراز کردم ببرکت آن رقم
بر جریده جرم من کشیدند انکاه آن خواب بیننده این مناجات کویان بیدار شد **مناجات**
ای سازنده

می آرند از تفسیر نیز در حدیث است چون مؤمن را در گور می نهند روح او را باز در جسد می آرند و دو فرشته
می آیند منکر و نکیر او را می نشانند در گور و از وی سوال میکنند من ربك و ما دینك و ما قبلتك
و ما کتابك یعنی کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست قبلهٔ تو و چیست کتاب تو
پس بندهٔ مؤمن بگوید ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد علیه السلام یعنی پروردگار من خدای تعالی است
و دین من اسلام است و پیغامبر من محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم پس ثابت دارد خدای تعالی او را در گور
چنانکه ثابت بود او در حیات خود در دنیا باقرار خدای عز و جل و بکتابهای او و به پیغمبران او و منادی کند ندا
از آسمان که صدق گفتی ای بندهٔ مؤمن و بگویند زی نیکبخت و بمیری شهید پس گور او فراخ کنند تا آنجا
که نظر او کار کند و آورده اند به دیدن هارون را بعد از نقل او در خواب بپرسیدند گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت
بیامدند در گور من دو فرشته درشت و مهیب سوال کردند از من که من ربك و ما دینك و ما نبیك
پس ریش سپید خود بدست گرفتم و گفتم ایشان را از همچو منی این چنین پرسند در حدیث آمده است
از رسول علیه السلام فرمودند که آنکه در مرض موت باشد بگوئید او را برفق و آهستگی چنانکه او بشنود و فهم کند که شما
چه میگوئید و شما این کلمه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که هر که در وقت مردن این کلمه بگوید حق تعالی
کار منکر و نکیر را از وی کفایت کند چنانچه هیچ رنجی از ایشان بوی نرسد در حدیث آمده است
که هر که در مرض موت قل هو الله احد بخواند و در آن حال که بمیرد یا پیش از آن که بعد از آن سخن
دنیا نگوید در فتنهٔ منکر و نکیر درماند و از فشار گور ایمن باشد از تفسیر نیز صفت منکر و نکیر ابن
عباس گفت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم منکر و نکیر که دندانهای ایشان چون درختان خرما

و دستهای آهنین

و دستهای آهنین و بدست هر یکی عمودها از آهن که اگر همه اهل دنیا گرد آیند از آن نتوانند گردانید و در آیند در
گور شبده و بانگ بر وی زنند و بپرسند من ربك اگر مؤمن بود جواب دهد که ربی الله باز بانگ زنند
و بگویند که دین تو چیست گوید دین اسلام است پس بانگ زنند که پیغمبر تو کیست گوید محمد صلی الله علیه و سلم
از چه دانستی که محمد پیغمبر است گوید که قرآن بخواندم و بدان گرویدم عمر گفت رضی الله عنه یا رسول الله در آن
هول که توانم جواب ایشان را ایزد تعالی این آیت فرستاد یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة تا آخر آیه و اگر کافر بود هر سه سوال گوید آه ندانم پس عمودها بر سرش
زنند خاک گردد و بیک زخم گورش پر آتش گردد نعوذ بالله منه در آسانی سکرات
موت و مخبران موت و آمدن ملایکه دیگر برابر ملک الموت در خبر است هر که سورهٔ عم بعد از نماز دیگر بخواند
آسان کند خدای تعالی بر وی سختیهای مرگ ابی کعب گفت که پیغمبر فرمود صلی الله علیه
و سلم هر که سورهٔ قاف بخواند خدای تعالی سکرات موت بر وی آسان کند در خبر است که بر در بهشت این
کلمات نبشته است لا اله الا الله محمد رسول الله هر که خواهد که بر کار خویش بمیرد پس او سخن خویش
بگوید و هر که خواهد گور او پاک بود و وی را کرمان نخورند پس مسجدها را جاروب دهد و هر که خواهد که در زیر زمین
تازه ماند و نریزد صف نمازها در مسجد بپیوندد از وسیلة القلوب در حدیث آمده است که پنج کلمه که هر که
در وقت مردن بگوید از آتش دوزخ برهد اگر چه همی تن در آتش شده باشد کلمات اینست لا اله
الا الله وحده لا شریك له لا اله الا الله له الملك و له الحمد لا اله الا الله و الله
اکبر لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله لا اله الا الله محمد رسول الله
از تفسیر زاهدی اگر سورهٔ یس بنزدیک بیماری خوانند در صدر موت چون ملک الموت بقبض روح

آید بعدد حرفی که درین سورتست ده فرشته بمنزل او شوند از جهت کرامت او و در پیش وی همه صف زنند و بایستند

و دعا و آمرزش کنند او را و بوقت غسل او حاضر باشند و دنباله جنازه او بروند و نماز گذارند و وقت دفن حاضر

باشند و ملک الموت جان او را قبض نکند تا رضوان خازن بهشت قدح شربت از شربتهای بهشت

بروی نیارد و نخوراند تا او بوقت قبض روح سیراب شود و از دنیا سیراب برود بفضل الله تعالی حدیث

دیگر از ترجمه حدیث پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم از برادرم جبرئیل پرسیدم بدترین مردمان در دنیا کیست

گفت هست کشنده برادر مؤمن را بناحق گفتم بدترین کشنده مسلمان کیست گفت هست ساحر

گفتم بدترین ساحر کیست گفت هست تارک نماز بجماعت و او ملعونست در توریت و انجیل و زبور

و فرقان چون تارک جماعت بر زمین میرود زمین بر و لعنت میکند و چون نظر باسمان کند آسمان

بر و لعنت کند حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم تارک نماز را اسلام مگوئید و اگر او سلام گوید علیک مگوئید

و گواهی او مشنوید و اگر بیمار شود او را مپرسید و چون بمیرد جنازه او را نماز مگذارید و او را در گورستان مسلمانان

دفن مکنید و او را خوار دارید چنانکه او نماز را خوار داشته است حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم تارک

صلوة گوئی پنج خانه خراب میکند یکی خانه کعبه دوم بیت المقدس سیوم بیت المعمور چهارم خانه عالم

پنجم خانه جمله مسلمانان حدیث پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم هر که یک روز نیت کرد که غله بدارد حق تعالی

عمل چهل ساله او را حبط گرداند پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم مردی در امت بنی اسرائیل چهل روز طعام داشته

بود تا گران شود بفروشد فردا قیامت جمله جهودان او بر وی جمع شوند و عذابی سخت مر او را باشد و او را

همچنان عذاب کنند که جهودان را کنند چون بخواند بیامد بر مهتر موسی علیه السلام و گفت یا رسول الله من

چهل روز طعام نگاه داشته بودم تا گران شود بفروشم اکنون عذاب محتکر دیدم پشیمان شدم حکم

[illegible]

كفت

كفت برو این غله بدرویشان بده و این حال پیش ایشان بگو که من این غله را همچنین داشته بودم

آن مرد همچنان کفت هیچ درویش قبول نکرد باز آمده بر مهتر موسی علیه السلام که یا رسول الله هیچکس این غله

از من قبول نکرد مهتر موسی گفت پیش وحوش و طیور بانداز و احوال پیش ایشان بگوی همچنانکه کرد

یکدانه هم کسی نخورد باز بر مهتر موسی آمد و گفت حال بر جمله است هیچ پرنده هم نخورد گفت برو آتش

کن و در و بریز و احوال خود بگوی تا بسوزد همچنان کرد آتش سه روز یکدانه نسوخته باز بر مهتر موسی

آمد فرمود برو در دریا انداز تا ماهیان بخورند همچنان کرد و در میان دریا انداخته هیچ ماهی نخورد باز آن

دریا بیرون انداخته باز بر مهتر موسی آمد احوال خود تمام بیان کرد گفت برو از پیش من ای بدبخت نباید

که آتش فرود آید ترا و مرا بسوزد پس آن مرد بیرون آمد گریان در کوه افتاد دو فرشته فرود آمدند

بانگ بر وی زدند ای دشمن خدای برتو باد خشم خدای پس آن مرد چندان بگریست که کور شد آنگاه توبه او

قبول افتاد بر مهتر موسی علیه السلام فرمود حق تعالی اگر او کور گردانیدم آنگاه توبه او قبول کرد حدیث پیغمبر

صلی الله علیه و سلم گفت هر که نماز پیشین نگذارد در تن روی او نور نماند و هر که نماز دیگر نگذارد در طعام او

لذت نباشد و هر که نماز شام نگذارد در طعام او لذت نباشد و هر که نماز شام نگذارد در تن او قوت نماند

و هر که نماز خفتن نگذارد او مؤمن نباشد در دنیا و آخرت و هر که نماز بامداد نگذارد در رزق او برکت نماند

حدیث پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم هر که در شب جمعه نماز وتر در خانه بگذارد فرمان شود که گناه او ننویسید

تا آدینه دیگر و اگر ازین جمعه تا آینده بمیرد شهید مرده باشد عبادت یکساله در دیوان او بنویسند

حدیث پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم فردا قیامت آشنا و صدقه تا هفت گروه را زیر سایه عرش

جای دهند آن روز که هیچ محل سایه نباشد مگر سایه عرش اول پادشاه و امراء عادل اگر در دار

دنیا عمل کرده باشند دوم پارسایان وزاهدان سیوم نماز گذارندگان که دل ایشان بسجد بسته باشد چهارم آنکسان که یکدیگر را دوست دارند برای الله پنجم آنکسانی که گناه خود یاد کنند و در خلوت از بیم خدای بگریند ششم مردی که زن خوب او را بخواند و آن زن فاجره و برو نزدیک شد و باز ترس خدای تعالی هفتم کسانیکه صدقه پنهان داده باشد چنانکه از دست راست ایشان چپ را خبر نباشد
حدیث گفت صلی الله علیه وسلم در هر خانه که دختر باشد هر روز دران خانه بیست رحمت و بیست برکت فرود آید از آسمان و بریده نگردد از خانه او از زیارت ملایک و خوشنود باشد مادر و پدر او را هر روز و شب عبادت یک ساله حدیث پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم نیکوترین کار مرزنان را رسیدن نخ است
و وردان را جامه دوختن است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین مرویاً ومعنعناً ومتصلاً الی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال

انما الاعمال اصل اعمال نیت نیکوست نیت نیک دار ای مهتر بالنیات
زانکه هر کار نیست با نیت هست آن جملگی هبا و هدر
نیة المؤمن خیر نیت نیک مرد مؤمن را همچو طاعت بود همی یکسر من عمله
زانکه پیغمبر این چنین فرمود نیت از مؤمن از عمل بهتر
الوضوء علی الوضوء گر وضو بر وضو بسی خواهی که بدانی چگونه منظور است نور علی نور

باکی باطن است با ظاهر آن وضوئی که نور بر نور است
ترک دنیا طهارت کلیست ترک این گیر تا بیابی نور الطهور
بی طهارت در نماز مزن که کلید نماز هست طهور
هر که قرآن بحفظ یاد گرفت تا نگوئی که اهل قرآن است اهل الله وخاصته
اهل قرآن کسیست خاص او که شناسای سر قرآن است
هر که ترک نماز کرد بقصد هم آنست کو شود کافر متعمدا فقد کفر
تا توانی شبی بپای دار نماز تا نباشی بطاعتش قاصر
چون وضو تنگ شد نماز مکن ای برادر بحیله و دستان کتملق السکران
زانکه باشد نماز مردم سیر راست همچون تملق مستان
طلب علم را فریضه شمار بر زن و مرد چون مسلمانست علی کل مسلم ومسلمة
تا بدانی که هر که بی علم است در خساست سر ز حیوانست
طلب علم بر تو واجب کرد گر چه باید شدن بعرصه چین بالصین
گرد تا کید تا شوی عالم پس نبی و کفر پیش گیری دین
دانش آموز گرچه آن سحر است که بود حل مشکلات بسحر حتی السحر
زانکه چون علم سحر بشناسی باز دانی تو معجزات سحر
دو کس است آدمی بقول رسول عالم کامل است و طالب علم والباقی همج
وانچه باقیست همچو خر مکسند زینت شان علم خیر و برکة حلم

مفتاح الصلوة الطهور ان اهل القرآن اهل الله من ترک الصلوة [illegible] فقد کفر [illegible] طلب العلم فریضة علی کل مسلم [illegible] بالصین [illegible] السحر [illegible] الناس اثنان عالم ومتعلم [illegible]

هر که او چل حدیث یاد گرفت — از احادیث مهتر عالم

نام او در جریدهٔ علما — بنویسند از بنی آدم

علم را دو قسم کرد رسول — نیمهٔ طب نیمهٔ دین است

زانکه گر صحت بدن نبود — دین خلل میشود سبب این است

حسن اسلام مرد این باشد — نکند کارهای بیهوده

آنچه او را معاونت نکند — ترک آن کرد گشت آسوده

تا نگوئی شهادت صورت — بی معانی دلیل ایمان نیست

گر ز دست و زبانش بیوسته — سالمی ای پسر مسلمانست

مومن آنکس بود که همسایه — دایم از رنجهای او رستست

نیست مومن کسی که در عالم — مومنی از جفای او خستست

هر که بهر خدا تواضع کرد — نزد خلقان چو نور در حدقست

وانکه با مومنان تکبر کرد — گر تکبر کنی تو از صدقست

هر که از بهر حق تواضع کرد — حق و را بلند گرداند

ور تکبر کند جهان افتد — سوی پستی که خواست نتواند

همچو خلق خدای کن خلقت — تا شوی در جهان پسندیده

آنچه نشنیدهٔ مگوی بکس — وانچه دیدی بباز با دیده

هر بزرگی که وعدهٔ بکند — نیست ممکن وفا بجای آرد

کو وعیدی

کو وعیدی کند بجای کسی — عفو فرماید و نیاز آرد

هر که از وی برسان نفعی — میرسد مرد هست خیر الناس

وانکه از وی بجز مضرت نیست — آدمی نیست اوست شر الناس

ای برادر مخواه حاجت خویش — جز که از مردم نکو سیرت

زانکه از مردم کریه منظر — حاصلی نبودت بجز کبرت

هر که چیزی طلب کند بیقین — هم بیابد چو جد کند بسیار

وانکه کوید دری و صبر کند — بگشاید عاقبت ناچار

هر که او پیشه کرد دریوزه — حق برو بر گماشت درویشی

آنچه دادت خدا قناعت کن — کم خور و روزه گیر از بیشی

ای برادر قناعتی بگزین — تا نه بینی ز حرص خود رنجی

زانکه فانی نمیشود هرگز — از قناعت چه باشدی گنجی

میل دنیا دلیل نقصانست — بلکه از دوستیش خسرانست

زانکه پیغمبر این چنین گفتست — حب دنیا سر گناهانست

ذوق طاعت نیاید اندر دل — هر که او را محبت دنیاست

ترک دنیا بگیر و فارغ شو — ترک دنیا سر عبادتهاست

عز دنیا ترا بمال بود — عزت آخرت بود ز اعمال

در دو عالم چه عزتش باشد — هر کرا نه عمل بود و نه مال

الدنیا مزرعة الآخرة

هرچه کارند بدروند همه | از پی آخرت نکهدارند
١ مثل دنیا مثال مزرعه است | که درو تخم نیکویی کارند
هست دنیا مثال قنطره | بزاری زیارتش نکنید
چون درو جای ایستادن نیست | بلاهر بگذرید و عمارتش مکنید
دو گرسنه است در جهان پیوست | که نگردید سیر در همه حال
آن یکی گرسنه است در پی علم | وان دگر گرسنه است در پی مال
هر که مهتر شده است بر قومی | غم ایشان خورد بخیر و بشر
بحقیقت چو بنگری باشد | مهتر قوم خادم کهتر
چون فرود آیدت ترا مهمان | روزی خویش آورد با خود
چون برون میرود گناهانت | ببرد با خود ار بود بی حد
روی گرامی شمار مهمان را | گرچه باشد چو کافر مطلق
زانکه اندر زمانه مشهور است | که بود میهمان هدیهٔ حق
بدرستی که مؤمنان جمله | یکدگر را برادران باشند
لیک کار منافقان آنست | که ز ارحام دیگران باشند
ای بسا روزه دار کز روزه | نه ثوابش بود و نه مزدی
زانکه از تشنگی و گرسنگی | زانکه گوید دروغ چون دزدی
بشنو از من یکی حدیث رسول | نه روایت کند از و یاران

چون

چون نخواهد خدا بقوی خیر | شمس بدهد بروز و شب باران
زمانی که رفت ناید بدست | زمانی که باشد چو باشد هوس
ترا حاصل عمر این ساعت است | که داری بطاعت کنش صرف و بس

سبکسار دار او امید نجات | گران بار خود بسته اند در جهان
کی زود تر بگذرد از صراط | که دل بر تواند گرفت از حیات

تمت تمام شد یک چهل حدیث

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیح ترین حدیثی که راویان مجالس دین و محدثان مدارس یقین املا کنند حمد و ثنا است که کلمات تام جامعه بر زبان معجز بیان حبیب خود کذرانیده و آنرا تا بی کلام کامل و خطاب شامل خود کردانیده و بنقل رواة ثقه بعد ثقه بکوش هوش محرمان از سعادت صحبت دل رسانیده و بنور علم بآن علم و عمل بموجب علم آن از ظلمات ضلالت شان رهانیده صلی الله علیه و آله و اصحابه نقلة علومه و حفظ ادابه اما بعد این چهل کلمه است که جهة سهولت فهم و حفظ را بنظم فارسی ترجمه کرده می آید امیدواری آنرا که ناظم مترجم ترجمه را که امروز در شرط من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینتفعون بها داخل شود و فرد السعادة



جزاء ابعثه الله يوم القيمة فقيها عالما واصل ومن الله مكون الكون العصمة والعون ان الله على كل شيء قدير قال الدنيا ملعونة وملعون ما فيها الا و ذكر الله تعالى

هدف لعنت خداي آمد دني وهرچه هست درو نيا اي شده محرم مجالس راز راز هر مجلس امانت تست
غير ذكر خدا كه صاحب ذكر در دو عالم برحمت اولي كم فشاي راز مجلس كس زانكه افشاي آن خيانت تست

اگرچه هست آفتاب رحمت حق شامل ذره ذره در عالم هر كه در مصلحت امين شد تو گرچه باشد امان ز بعي زمين
بادزان دور بنده دينار بادزان بعد بنده درهم چون نداند نهان مصلحت خاين است خوان بحكم آن يمين

اي كه آلودگي تو شب و روز فاقه و فقر تو زياده شود سود كه بايد ز مال خويش دست بخشش كشاي بخشايش
بي طهارت مباش تا بر تو روزي تنگ تو گشاده شود سود اگر نيست تا بيش فردا در جوار خداي آسايش

ديگر از دوستي مدار چشم وفا هر كه شد با تو بي جهت گستاخ نكشد از بهر مال دنيا رنج هر كه خواهد كمال بهره دين
زانكه هرگز دو بار مومن را نگزد مار از يكي سوراخ چهره دين مكن بناخن ريش تا نكاهد جمال چهره دين

وعده را هر چه بگذرد بزبان عيب باشد وفاي آن كردن صاحب حاجت از خواهد كرم فيض احسان نمي رسد هرگز
وعده در ذمه كرم قرض است فرض شد اداي آن كردن بقناعت گراي كاين مال است كه بپايان نمي رسد هرگز